



# شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست (مائویست)

افغانستان

جریده « شعله جاوید » ارگان  
مرکزی حزب کمونیست  
(مائویست) افغانستان است که  
عمدتاً در خدمت تدارک برپائی و  
پیشبرد جنگ مقاومت ملی  
مردمی و انقلابی (شکل مشخص  
کنونی جنگ خلق) قرار دارد.  
(اساسنامه حزب ...)

( نوامبر ۲۰۰۶ )

عقرب ۱۳۸۵

دوره سوم

شمار چهاردهم

## نیپال در آستانه انقلاب

انقلاب دموکراتیک نوین در نیپال . پس از پیشروی  
های رزمنده و موجوار جنگ خلق در طی مدت زمانی  
بیشتر از یک دهه . اکنون در آستانه پیروزی قرار دارد.  
توأم با این فرصت تاریخی کم نظیر . مخاطرات  
عظیمی نیز بر سر راه انقلاب خودنمایی میکند.

صفحه : ۴

### خط دیورند

### دعوانی از سابق در بستر جدید

از مدتی به اینطرف حلقات معینی از رژیم دستنشانده ، موضوع خط  
دیورند را دوباره به میان کشیده و بصورت های مختلف و به مناسبت  
های گوناگون مطرح مینمایند. برای اینچنین رژیم بحران زده و بی ثبات  
که بحران و بی ثباتی سراسر وجودش را فرا گرفته و از صدها منفذ نمایش  
بیرونی می یابد ، مطرح کردن « دعوی » خط دیورند با پاکستان و  
دامن زدن به تشنج میان دو کشور ، عجب به نظر میرسد. تا آنجائیکه  
براه انداخته شدن این « دعوا » از جانب بخشی از مشمولین خود رژیم ،  
« منتهای بی خردی سیاسی » و نتیجه « فقدان یک استراتژی سیاسی  
منسجم منطقی » محسوب می گردد .

رژیم دستنشانده در رابطه به این موضوع به نحو آشکاری دوشقه به  
نظر میرسد. جناح حاکم یعنی جناح شوونیستهای پشتون یابه عبارت  
دیگر جناح کرزی که شوونیستهای افغان ملتی و « بابای ملت ! » و اعوان  
و انصاری هم نفسش را نیز در بر میگیرد، این دعوای ادا من میزند؛ در حالیکه  
خائنین ملی مرتجع غیر پشتون در رژیم بادمین زدن این دعوا مخالف  
بوده و در واقع طرفدار آن هستند که خط دیورند ... بقیه در صفحه : ۷

## پنج سال پس از آغاز تجاوزگری

### واشغال امپریالیستی

باگذشت پنجسال از آغاز تجاوز امپریالیست های  
امریکایی و متحدین شان بر افغانستان و اشغال این  
کشور توسط آنها ، جامعه افغانستان کماکان بحرانی و  
در حال جنگ باقی مانده است . امپریالیست های  
متجاوز و اشغالگر و دست نشاندهگان شان ، نه تنها قادر  
نشده اند که در طی پنج سال گذشته به بحران و جنگ  
به نفع خودشان خاتمه داده و سلطه اشغالگرانه ، خائنانه  
و ارتجاعی شان را کاملاً بر جامعه برقرار نمایند ، بلکه  
درین اواخر حالت بحرانی بیشتر از پیش به ضرر شان  
تشدید گردیده و آنها را در وضعیت نا مساعد تری  
نسبت به سال های قبل قرار داده است . این تشدید  
بحران نتیجه تشدید تمامی تضاد های بزرگ و مهم  
جامعه است .

تضاد ملی خلقها و ملیتهای افغانستان با اشغالگران  
امپریالیست و خائنین ملی دستنشانده شان، تشدید  
گردیده و بطرف تشدید بیشتر پیش میرود و دارای  
جوانب گوناگون و سطوح مختلف است .

بقیه در صفحه : ۲

بقیه از صفحه : اول

# پنج سال پس از آغاز تجاوزگری و اشغال امپریالیستی

رفته است. کارگران آواره و بی اشتغال اگر موفق شوند به بیرون از مرزها بروند میتوانند امیدوار باشند که کاری خواهند یافت، اما سطح درآمد آنها نیز شدیداً سقوط کرده است. یک کارگر آواره افغانستانی که برای یافتن کاری به ایران میرود مجبور است حداقل پنجاه فیصد مجموع مزد خود را برای خرید پاسپورت افغانستانی و خرید ویزای ایرانی، که هر چند وقت یکبار باید تجدیدش نماید، به مصرف برساند. خانه خرابی دهقانان هر روز بیشتر از پیش و عمیق تر و گسترده تر می گردد. آنها پیوسته در زیر بمبارانها، راکت زنیها و توپ پرانیهای اشغالگران و دست نشانندگان شان قرار می گیرند، به قتل می رسند، دار و ندارشان را از دست می دهند و به آوارگی کشانده می شوند. در جاهایی که بمب و راکت و توپ اشغالگران و نیروهای رژیم پوشالی نمی غرند، جنگ و دندان جنگ سالاران جهادی و غیر جهادی وابسته به رژیم پوشالی، که دیگر وسیعاً موقعیت های فتودالی یافته اند، دست در دست صاحبمنصبان و مامورین فاسد دولتی گوشت و استخوان آنها را می جوند و شیره جان شان را می کنند. در مقایسه با چنین وضعیتی تأمین حاکمیت فتودالی و ارتجاعی طالبان بر منطقه که کم از کم کشت بی درد سر کوکنار و تولید تریاک را به همراه دارد، فرصت یک «دم دراز کردن» ولو موقتی را به دهقانان میدهد. اما تحت حاکمیت طالبان نیز، گرچه از چور و چپاول بی حساب و کتاب جنگ سالاران حکومتی خبری نیست و صاحبمنصبان و مامورین رشوختخور دولتی گم و گور میشوند، ولی حاکمیت فتودالی خشن طالبان نیز چیزی نیست که منافع اساسی دهقانان طالب آن باشد. حاکمیت طالبان «عشر شرعی» تریاک و سائر «وجوهات شرعی» را بدون کم و کاست از تمام اهالی، منجمله دهقانان، میگیرند و تأمین مصارف لوجیستیکی خود را بر آنها تحمیل میکنند. نمیتوان گفت که دهقانان این مالیات شرعی را با «طیب خاطر» میپردازند، گرچه در مقایسه با چور و چپاول و اخاذیهای دولتیها با ناراحتی کمتری به آن تن در می دهند.

اقتشار وسیع خرده بورژوازی هر روز بیشتر از پیش به فقر و فلاکت می افتند. پیشه وران تقریباً در مجموع در تقابل با کالای وارداتی خارجی شغل شان را از دست داده اند و پیشه وری در حال نابودی است. قشر وسیع مامورین پائین رتبه دولتی، به شمول معلمین مکاتب، به گفته یک معلم پر درد، آنچنان حالت زاری دارند که به گداها می مانند. سائر اقتشار خرده بورژوازی نیز پیوسته به اعماق جامعه رانده می

های امریکایی و سائر اعضای ناتو تکمیل گردد. بنابراین تلاش امپریالیست ها برای حل معضله افغانستان به نفع خودشان کماکان عمدتاً بر محور جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه متمرکز باقی می ماند، اما نه از طریق وارد ساختن تعداد بسیار بیشتری از نیروهای اشغالگر خارجی به افغانستان، بلکه از طریق نیرومند ساختن هرچه بیشتر اردوی رژیم دست نشانده شان. قدر مسلم است که اقدامات محیلانه سیاسی آنها از قبیل دامن زدن به دعوی خط دیورند و یا تدویر جرگه قومی دو سوی دیورند نیز ادامه خواهد یافت. ولی این اقدامات «سیاسی» بر محوریت جنگ متکی است و با تکیه بر آن پیش برده می شود.

قدر مسلم است که هر قدر امپریالیست های اشغالگر و دست نشانندگان شان بر اقدامات خشن و سرکوبگرانه نظامی و اقدامات سیاسی محیلانه شان بیفزایند، قادر نخواهند بود از جوشش روزافزون کینه و نفرت افغانستانی ها علیه خودشان جلوگیری نمایند. اینها دیگر از لحاظ سیاسی در ذهنیت افغانستانی ها شکست خورده اند و هر قدر تلاش کنند که این شکست شان را بپوشانند، بیشتر از پیش آنرا عمق و گسترش میدهند.

«ترانه» های بازسازی، در هیاهوی مسمم کننده فساد همه گیر مستولی بر رژیم پوشالی و منابع کمک رسانی خارجی، دیگر به ناله های گوشخراشی مبدل گردیده است که نه تنها سامعه شنوندگان بلکه اعصاب خود ترانه خوانان را نیز می آزارد. اینک خود میگویند که در ظرف چند سال گذشته هفده میلیارد دالر (هشتصد و پنجاه میلیارد افغانی یا بیشتر از چهار صد برابر تمام پول افغانی در حال گردش در بازار افغانستان) کمک خارجی به افغانستان سرازیر گردیده و وسیعاً حیف و میل گردیده است. فساد چه بصورت چور و چپاول اموال دولتی و چه بصورت رشوه ستانیها از مراجعین به ادارات دولتی دیگر آنچنان رسوا و بر ملا گردیده است که رئیس جمهور فعلی و روسای دولتی قبلی نیز دیگر آشکارا در مسائل مربوط به آن دخیل می گردند.

نتیجه این چور و چپاول وسیع، چاق و فربه شدن هر چه بیشتر یک مشت کمپرادور - فتودال از یکطرف و بی چیز شدن روز افزون توده های مردم از سوی دیگر است. به عبارت روشن تر تضاد میان توده ها و فتودال - کمپرادورها در حال تشدید است. سطح زندگی زحمتکشان از دو سال به اینطرف پیوسته در حال سقوط بوده است. نیروی کار بار دیگر و وسیعاً آواره و بی اشتغال است و اگر اشتغالی هم وجود داشته باشد، مزد پرداختی نصف مزد دو سال قبل است در حالیکه سطح تورم نسبت به آن زمان پنجاه فیصد بالا

در سطح عام، نا رضایتی از امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشانده و مخالفت علیه آنها وسیعاً در حال گسترش است و تمامی اقشار و طبقات جامعه به استثنای مشت ناچیزی از خائنین ملی، را در بر می گیرد.

عالی ترین سطح این ناراضایتی و مخالفت در مبارزات مسلحانه تبارزمی یابد. از آنجائیکه متأسفانه تا حال صرفاً طالبان، و در حدمعینی حزب اسلامی، در این عرصه حضور فعال دارند، عموماً آمادگی های اهالی برای پیشبرد مبارزات مسلحانه علیه اشغالگران و رژیم پوشالی زیر درفش آنان قرار می گیرد و به بخشی از جنگ های آنان مبدل می گردد. نیرومند شدن سریع طالبان از لحاظ نظامی و گسترش مناطق تحت کنترل شان در طی چند ماه گذشته بطور عمده محصول استفاده فعال آنان از همین وضعیت است. طالبان تا همین زمستان گذشته صرفاً در حد گروه های چریکی پراکنده در ولایات جنوبی و جنوب شرقی و تا حدی ولایات شرقی فعالیت های نظامی داشتند. اما اینک آنها در ولایات پکتیکا، زابل، قندهار، ارزگان، هلمند و فراه مناطق وسیعی را تحت کنترل دارند و فعالیت های نظامی شان را در حد جنگ های جبهه بی ارتقا داده اند.

اینک دیگر افسانه شکست نا پذیری امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در ناتو به طلسم شکسته شده ای میماند که خودنیز به آن اعتراف دارند. وقتی فرماندهی جنگ از «قوای ائتلاف» به «قوای ناتو» انتقال یافت، هم امپریالیست های اشغالگر و هم رژیم دست نشانده اعلام کردند که این قوا در ظرف شش ماه «وضعیت امنیتی» را از طریق اقدامات نرم تر نسبت به قوای ائتلاف، بهبود خواهند بخشید. اما در عمل نه تنها قوای ناتو جنایات جنگی قوای ائتلاف را ادامه داده و وسیعاً گسترش بخشید، بلکه در عمل متزلزل تر و سست اراده تر از آن ثابت گردید. تا حال موعد شش ماهه تعیین شده بسر نرسیده است ولی فرماندهی قوای ناتو رسماً اعلام کرده است که: «ناتو به تنهایی نمی تواند جنگ در افغانستان را پیش ببرد و باید «اردوی ملی» افغانستان فعالانه در جنگ هاشرکت نماید. برای اجرای این کار ضروری و حتمی است که این اردو به اندازه کافی تقویت گردد.»

بر مبنای همین وضعیت است که اینک امپریالیست های اشغالگر امریکایی و متحدین شان در ناتو فیصله کرده اند که برای رژیم پوشالی، نه یک اردوی هفتاد هزار نفری بلکه یک اردوی یکصد و پنجاه هزار نفری ایجاد کنند. تا جائیکه مقامات رژیم پوشالی اعلام کرده اند قرار است این اردو تا آخر سال ۲۰۰۸ از طریق کمکهای آموزشی و تسلیحاتی و پولی امپریالیست

شوند و تجارت کوچک در مسیر قهرایی افتاده است. اینچنین وضعیتی در حالی عمق و گسترش می یابد که ظرفیت اشتغال روز بروز کمتر میگردد. به عبارت دیگر این سقوط به پائین نه به گسترش صفوف طبقه کارگر بلکه به گسترش صفوف بیکاران منتهی می گردد.

همین قشر رو به افزایش بیکاران است که نیروی مهم شورشگر علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را تشکیل می دهند و آنچنان عاصی اند که در شرایط نبود حضور فعال نیروی ملی مردمی و انقلابی در صحنه نبرد، حتی وسیعاً به سوی یک نیروی ارتجاعی امتحان داده مثل طالبان کشانده میشوند.

طبیعی است که امپریالیست های اشغالگر و رژیم پوشالی بنا به ماهیت استثمارگرانه و ارتجاعی نظام شان نمی توانند این همه معضلات را در جهت تامین منافع زحمتکش و توده های مردم حل و فصل نمایند. این است که راهی ندارند جز اینکه محور سرکوب قهری تجاوزکارانه و اشغالگرانه را کماکان ادامه دهند و هر روز بیشتر از پیش تشدید نمایند. اما در این میان با سه عامل بازدارنده رو برویند و نمی توانند صفوف قوای اشغالگر را در حد دلخواه گسترش دهند: عامل اول ادامه جنگ در افغانستان و گسترش روزافزون آن است که تلفات نیروی انسانی آنها را بیشتر میسازد. این در حالی است که نه تنها خود قوت های اشغالگر، به شمول سربازان و افسران، آمادگی کافی برای «قربانی دادن» ندارند، بلکه سردمداران کشور های امپریالیستی نیز از آن می ترسند. آنها می ترسند که این امر به بروز نا رضایتی های توده یی در خود کشور های شان منجر گردد. تجربه عراق نشان داده است که قوت های نظامی کشور های امپریالیستی معینی ظرفیت تحمل تلفات وسیع را ندارند و در صورت روبرو شدن با چنین تلفاتی از معرکه پا بیرون می کشند. از اینجا می توان به عامل دوم بازدارندگی امپریالیست ها در گسترش وسیع نیروهای اشغالگر و افزایش زیاد تعداد آنها یعنی عامل داخلی کشور های امپریالیستی پی برد.

اما عامل سوم عبارت است از مخالفت امپریالیست های روسی و همچنان مخالفت قدرت های مثل چین و حتی تا حدی هند به حضور دایمی و سنگین نظامی امپریالیست های امریکایی و قدرت های دیگر عضو ناتو در افغانستان. در این محدوده، گذشته از مخالفت ایران، حتی حساس شدن بیشتر پاکستان و همسایه های شمالی افغانستان نیز دیگر قابل رویت و لمس است. در واقع پس از آنکه رژیم دست نشانده با امپریالیست های امریکایی و اروپایی پیمان های استراتژیک به امضا رساند، حساسیت های روسیه و چین و سایر همسایه های دور و نزدیک کشور در مورد حضور قوای امریکا و ناتو در افغانستان بیشتر گردید. گرچه هنوز این حساسیت ها ائتلاف وسیع بین المللی امپریالیستی و ارتجاعی در مورد افغانستان را از بین نبرده است، ولی وحدت اولیه عمومی در میان این ائتلاف دیگر وجود ندارد. در چنین حالتی چنانچه امپریالیست های امریکایی و متحدین شان نیروهای تازه نفس زیادی به افغانستان وارد نمایند، با مخالفت های بیشتر قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی اطراف افغانستان رو برو خواهند شد و خطرات

بیشتری ائتلاف بین المللی را تهدید خواهد کرد. قدر مسلم است که تشدید تضاد میان امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در ناتو از یکجانب و قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی منطقه اطراف افغانستان و مهم تر از همه روسیه و چین از طرف دیگر، انعکاس خود را بصورت تشدید تضاد میان استثمارگران فئودال - کمپرادور و جناح های گوناگون مرتجعین نیز نشان می دهد. سطحی از تشدید این تضاد بصورت افزایش کشمکش میان جناح های مختلف رژیم دست نشانده خود را نشان می دهد، در حالیکه سطح دیگری از آن بصورت تشدید تضاد میان طالبان و نیروهای ارتجاعی دیگری مثل حزب اسلامی منعکس می گردد.

علاوه از تضاد های بزرگ سه گانه جامعه، موضوع ملیت ها و موضوع زنان یعنی دو تضاد مهم اجتماعی در جامعه افغانستان نیز از جهات گوناگون در حال تشدید هستند.

هم اکنون ملیت های تحت ستم در افغانستان با سه چالش در رابطه با موضوع ملیت ها مواجه اند:

شوونیزم حيله گرانه و خزنده باند حاکم در رژیم دست نشانده. شوونیزم در حال قوت یابی مجدد طالبان. معامله گری های مرتجعین مربوط به ملیت های تحت ستم بر سر مسئله ملیت ها با باند حاکم شوونیزم در رژیم دست نشانده و حتی با دلهره و ترس ولرز چراغ سبز نشان دادن به طالبان.

اخیراً باند حاکم در رژیم دست نشانده بر تلاش های شوونیزمی اش بیشتر از پیش افزوده است و از طریق این تلاش ها می خواهد جلو گسترش و قوت یابی بیشتر طالبان در مناطق پشتون نشین را گرفته و پان اسلامیزم ضد امریکایی آنان و متحدان خارجی شان را به چالش بطلبد. یکی از موارد حيله گرانه و رذیلانه این تلاش وجه المصلحه قرار دادن سرنوشت پشتون های آن طرف دیورند در مسیر خیانت ملی و طنفروشی هایش است. در این مسیر است که دعوای خط دیورند تازه می گردد و جرگه قومی دو سوی این خط رویدست گرفته می شود.

از جانب دیگر به نظر نمیرسد که شوونیزم طالبان همان غلظت شدید دوران حاکمیت شان را حفظ کرده باشد و خواهی نخواهی تحت فشار حملات و یورش های شدید قوت های اشغالگر کم و بیش تعدیل شده است. اما این تعدیل صرفاً در حدی است که ملا عمر را وادار تا از اشتباهات دوره حاکمیت طالبان بطور عام تذکر انتقاد گونه ای به عمل آورد و بصورت کلی از همزیستی میان پیروان مذاهب مختلف حرفی به میان آورد که آنهم بطور قطع روشن نیست که منظورش همزیستی میان پیروان مذاهب مختلف در افغانستان است یا میان طالبان حنفی مذهب و پیروان سایر مذاهب در درون صفوف القاعده (در پیام ملا عمر بمناسبت عید رمضان). در هر حال این شوونیزم نیز همسو با تقویت نیروهای طالبان و گسترش مناطق تحت کنترل شان حالت تهدید آمیز خود را، سر از نو، باز می یابد.

اما مرتجعین مربوط به ملیت های تحت ستم کشور، تعلقات ملیتی شان به ملیت های تحت ستم را در مسیر معامله گری ها و خود فروشی ها و «قوم

فروشی» های شان، مدام وجه المصلحه با شوونیزم ها قرار می دهند و بر سر «نرخ خوب» چانه می زنند. معیار تعیین نرخ خوب یا نرخ بد در این چانه زنی ها منافع آزمندانه استثمارگرانه و ارتجاعی خود شان است و درین راستا مداوماً عریضه به بارگاه امپریالیست های اشغالگر و غیر اشغالگر تقدیم می کنند. آنها در این چانه زنی ها سعی می کنند که به چوکی های کلیدی در حکومت دست یابند. ولی اگر به آنها دست نیافتند، به چوکی های غیر کلیدی در حکومت نیز قناعت می ورزند. درین راستا است که با کسانی مثل سیاف معامله و داد و گرفت می کنند و همانند کسانی که آئینه شان را گم کرده و چهره شان را از یاد برده باشند، ادا و اطوار های شبه شوونیزمی در می آورند و رهبری آرکستر بازی شوونیزمی «جرگه قومی دو سوی دیورند» را بر عهده می گیرند. زنان از یکطرف با ستم شوونیزمی مرد سالار سنتی دیر پا مواجه اند؛ از جانب دیگر با حيله گری های امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشانده، به شمول بخش زنان این رژیم؛ و در پهلوی آنها با خطر فزاینده شوونیزم غلیظ و کور طالبی. در گیر و دار این حالت پریشان کننده است که وسیعاً تحت ستم قرار می گیرند، بی حقوقی وسیعی بر آنها اعمال می گردد و بطور وسیعی قربانی خشونت های خانوادگی و غیر خانوادگی میگردند. اما سوگمندانه توأم با این اشکال گوناگون ستم، مشت کوچکی از زنان وابسته به رژیم دست نشانده، نظام مستعمراتی - نیمه فئودالی حاکم را آرایش می دهند و سر و صورتش را می آریند تا زشتی ها و بد نمودی های درونی و ظاهری اش از انظار پوشیده بماند. از جانب دیگر شوونیزم کور طالبی نیز هر روز بیشتر از پیش مجدداً حالت تهدید آمیز بخود می گیرد، تا جائیکه مکاتب دخترانه یکی پس از دیگری به آتش کشیده می شوند و یا تعطیل می گردند. حتی استادان و شاگردان این مکاتب در وضعیت های بسیار فجیعی به قتل می رسند، آنچنان فجیع که حتی در چوکات غیرت و افغانیت شوونیزمی و ارتجاعی نیز نمی تواند گنجایش داشته باشد. در چنین شرایطی است که زنان آرایشگر رژیم دست نشانده بیشتر از پیش فرصت می یابند که بازی های نمایشی شان را هر چه بیشتر برجسته سازند و حيله گرانه از آن استفاده سوء نمایند.

اینچنین است که شرایط عینی و ذهنی ناشی از تشدید تضاد ها در جامعه فرصت های عظیم و چالش های بزرگ بر سر راه مبارزه برای برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی به مثابه شکل مشخص کنونی مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی در افغانستان به وجود می آورد. اگر از فرصت ها استفاده اعظمی به عمل نیاید طبیعی است که چالش ها به خطرات بالفعل تبدیل خواهند شد. پس با توجه به رسالت تاریخی نیروی انقلابی آگاه و با توجه به تعهد خرائین به منافع علیای توده ها و کشور با تمام قوت و توان به پیش!

\*\*\*

# نیپال در آستانه انقلاب

نیپال در مرحله حساسی از تاریخ خود قرار گرفته است. انقلاب دموکراتیک نوین در نیپال، پس از پیشروی رزمنده و موجوار جنگ خلق در طی مدت زمانی بیشتر از یک دهه، اکنون در آستانه پیروزی قرار دارد. توأم باین فرصت تاریخی کم نظیر، مخاطرات عظیمی نیز بر سر راه انقلاب خود نمایی می کند.

حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) جنگ خلق را در اوایل ماه فروری سال ۱۹۹۶ آغاز کرد. در طول این دوره تقریباً یازده ساله، انقلاب نیپال موفق شده است گام های بزرگی به پیش بردارد. در تمام مناطق روستایی آزاد شده که بیشتر از هشتاد درصد کل مناطق روستایی نیپال را در بر می گیرد، فتوودال ها از قدرت افتاده و خلع مالکیت شده اند. قدرت سیاسی انقلابی درین مناطق به توده های زحمتکش، عمدتاً دهقانان، تعلق دارد. در عین حال حزب در تمام طول دوره یازده ساله گذشته از سازماندهی کارگران در شهرها نیز غافل نبوده است. این سازماندهی های مبارزاتی بار بار از طرف ارتجاع حاکم شدیداً سرکوب گردیده و صد ها و بلکه هزاران کارگر انقلابی یا کشته شده اند، یا به زندان افتاده اند و یا ناگزیر به فرار به مناطق آزاد شده اند. اما اخیراً حزب قادر شده است که مجدداً دست به سازماندهی کارگران شهری زده و اتحادیه های کارگری را وسیعاً باز سازی نماید و حتی بیشتر از گذشته گسترش دهد.

در تمامی مناطق آزاد شده، حزب و توده های تحت رهبری اش در عین اینکه تضاد طبقاتی میان دهقانان و فتوودال ها و تضاد ملی با امپریالیزم را در جهت تامین منافع دهقانان و کل ملت به نحو عمیق و گسترده ای حل و فصل کرده اند؛ در رابطه با سه مسئله مهم دیگر جامعه نیپال یعنی مسئله ملیت ها و اقوام تحت ستم، مسئله زنان و مسئله کاست ها نیز گام انقلابی بزرگی به پیش برداشته اند.

در این مناطق ملیت ها و اقوام تحت ستم از ستم ملی شاهی نجات یافته و حکومت های خود مختار خود را تشکیل داده اند. اخیراً حزب اقدامات درین مورد را به داخل کمتندو نیز کشانده و به سازماندهی ملیت ها و اقوام تحت ستم در داخل پایتخت پرداخته است. زنان نیپالی که هم اکنون بخش بزرگی از اردوی رهائیبخش ملی رادر برمیگیرند در قدرت سیاسی انقلابی سهیم اند، در مناطق آزاد شده به آنچنان آزادی هایی دست یافته اند که نه تنها در کل منطقه شبه قاره هند بی نظیر است، بلکه بعضی از نمونه های آن رادر کشورهای «پیشرفته غرب» نیز نمیتوان سراغ کرد. مبارزات زنان، تحت رهبری حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)، اخیراً شهرها و بطور مشخص کمتندو را نیز وسیعاً در بر گرفته است. در کشور های شبه قاره، البته غیر از پاکستان و بنگله دیش، مسئله کاست ها یک مشکل اجتماعی ویژه و مهم است و نه تنها در کشورهایی مثل بوتان،

سریلانکا و مناطق آزاد نشده نیپال، و در گذشته در سراسر آن کشور، بلکه در خود هند نیز، که گویا بزرگترین دموکراسی جهان محسوب می گردد، بیداد می کند. انقلاب قادر شده است در مناطق آزاد شده ضربات کاری ای برنظام کاستی وارد نماید و نمونه های انقلابی ای ارائه نماید که نه تنها ارتجاع نیپال بلکه ارتجاع حاکم بر «بزرگترین دموکراسی جهان» یعنی هند نیز در مقابل آن از لحاظ تاریخی کاملاً خجل باشد. دسته های آغازکننده جنگ خلق در نیپال، گروه های چریکی ای بودند که با سلاحهای محلی مجهز شده بودند و سازماندهی شان در سطح بسیار ابتدایی قرار داشت. اینک همین گروه های چریکی غیرمجهز و ابتدایی، تحت رهبری مشی مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)، به یک نیروی نظامی رزمنده انقلابی عظیم مبدل گردیده است.

اردوی رهائیبخش خلق نیپال اکنون دارای یک قوای منظم هفت فرقه بی است. مجموع افسران و سربازان شامل در یک فرقه بیشتر از سه هزار نفر هستند. این قوت های منظم راصدها دسته چریکی توده بی حمایت می نمایند که در اطراف و اکناف کشور پراکنده اند و تعداد مجموع افراد آنها به ده ها هزار نفر می رسد. این نیروی های مسلح انقلابی هم اکنون بیشتر از هشتاد درصد از مناطق روستایی نیپال را در تصرف دارند و مراکز ولایات و همچنان پایتخت مملکت یعنی شهر کمتندو را در محاصره گرفته اند. نقطه قوت عظیم این نیرومندی انقلابی نظامی این است که با اتکاء تام و تمام بر رزمندگی توده های نیپالی به کف آمده و کمک تسلیحاتی و پولی هیچ قدرت امپریالیستی و ارتجاعی خارجی در آن نقش نداشته است.

دولت ارتجاعی شاهی نیپال که در جریان پیشروی های جنگ خلق پیوسته شکست خورده و محدود تر و محدود تر گشته است، اینک در آستانه نابودی قرار دارد. اوضاع نشان می دهد که این دولت ارتجاعی دیگر هیچ چانس برای بقا و دوام ندارد، مگر اینکه امپریالیست های امریکایی، صهیونیست های اسرائیلی و توسعه طلبان هندی، تجاوزکارانه و اشغالگرانه به حمایتش بر خیزند و توده های رزمنده و بیباک نیپالی را طی یک دوره دیگر در جنگ مقاومت ضد تجاوز و اشغال و دفاع از استقلال و آزادی ملی شان نیز امتحان نمایند.

اردوی شاهی نیپال در حال حاضر صرفاً شهر کمتندو و مراکز ولایات و منطقه تریایی و دانگ را، که دو منطقه دشتی و هموار هستند و منطقه تریایی دشت نوار مرزی جنوب نیپال با هند است، در کنترل دارند. اما کنترل اردوی شاهی دیگر یک کنترل موثر نیست. قوت های آنها در قشله های شان محصور اند و موقع حرکت از یکجا بجای دیگر کاروان های بزرگ تشکیل می دهند. سربازان اردوی شاهی حتی دیگر کنترل شاهراه ها و مسافرین را نیز رها کرده اند.

این در حالی است که دسته های اردوی رهائیبخش خلق و چریکهای توده یی وسیعاً در میان مردم، نه تنها در روستاها بلکه در شهرها و منجمله در کمتندو، نیز حضور دارند و به کار سیاسی توده یی و سازماندهی توده های مصروف اند. مشخصاً دسته های مربوط به اردوی رهائی بخش خلق در شهر کمتندو، البته بدون آرایش نظامی، داخل گردیده و به سازماندهی توده ها میپردازند.

آتش بسی که از چند ماه به اینطرف میان حکومت و مائوئیست ها بر قرار مانده است، تحت نظارت سازمان ملل متحد قرار دارد. این نظارت را هر دو طرف پذیرفته اند. حکومت که در حال حاضر توان آغاز و ادامه جنگ را از دست داده است و علاقمند است که آتش بس را بیشتر و بیشتر تمدید نماید، در واقع فعلاً توان نقض آتش بس را ندارد. مائوئیست هائیزتا حال آتش بس را رعایت کرده اند، چرا که نمیخواهند مسئولیت آغاز دوباره جنگ بر عهده آنها بیفتد. اما آتش بس نمیتواند همیشه ادامه داشته باشد و دیر یا زود شکسته خواهد شد.

در حال حاضر مستشاران نظامی امریکایی دسته های خاصی از اردوی شاهی نیپال را تحت آموزش های فنون جنگی ضد چریکی قرار داده اند و اسرائیلی ها نیز از راه هوا به رساندن سلاح و مهمات برای این اردو مصروف هستند. یقیناً اردوی رهائیبخش خلق و چریک های توده یی نیز نمی توانند از این امر غافل باشند. آنها به شدت فعالیت های توده یی و سازماندهی توده یی را در سراسر کشور پیش می برند. بطور خاص دسته های مربوط به اردوی رهائیبخش خلق کمپ های شان را در اطراف شهر کمتندو برقرار کرده اند و مترصد اند که مبادا اشرار اردوی شاهی دست به ماجراجویی بزنند.

مواقف نامهای که میان حکومت و مائوئیست ها به امضارسیده است، حاوی چهار نکته اساسی است:

- ۱ - آتش بس و نظارت آن توسط ناظران سازمان ملل متحد.
- ۲ - تشکیل حکومت وحدت ملی به اشتراک هفت حزب پارلمانی و مائوئیست ها.
- ۳ - برگزاری انتخابات عمومی برای مجلس موسسان و تصویب قانون اساسی جدید.
- ۴ - ایجاد یک اردوی واحد برای نیپال.

در حال حاضر آتش بس بر قرار است و ناظرین ملل متحد نیز در نیپال حضور دارند و ظاهراً مشکل بزرگی درین مورد تا حال وجود نداشته است. گرچه در این مورد مشکلی بروز کرد، اما به نظر می رسد که این مشکل دیگر حل شده باشد. ناظرین سازمان ملل متحد در ابتدای ورود شان به نیپال می خواستند بالای سلاح های افراد اردوی رهائیبخش خلق وسایل مخصوصی را که رد یابی آنها را مقدور می سازد، نصب نمایند. اما مائوئیست ها حاضر به پذیرش این کار نشدند و خاطر نشان کردند که وظیفه ناظرین

صرفاً نظارت بر آتش بس است و نه چیز بیشتری. اما در مورد سه نکته دیگر موافقتنامه هنوز تفسیر های مختلف وجود دارد.

احزاب پارلمانی شامل در حکومت در مورد این نکات چهار گانه نظر واحدی ندارند. کسانی از آنها واضحاً طرفدار آن هستند که مائوئیست ها قبل از شرکت در حکومت وحدت ملی باید خلع سلاح شوند. آنها ماده چهارم موافقتنامه یعنی موافقه بر سر ایجاد یک اردوی واحد برای نیپال را به مفهوم خلع سلاح نیروهای مسلح مائوئیست ها تفسیر میکنند. اما کسان دیگری از آنها این نظر را ندارند و تشکیل حکومت وحدت ملی و شرکت مائوئیست ها در آن را مشروط به خلع سلاح شدن مائوئیست ها نمیکنند. جر و بحث پیرامون این مسائل بصورت روزمره ادامه دارد و در صفحات روزنامه ها و امواج رادیو و پرده تلویزیون انعکاس می یابد.

طراح اصلی خلع سلاح مائوئیست ها سفیر امریکا در نیپال است. او بطور روز مره روی این موضوع تاکید می گزارد که او و دولت امریکا بدون خلع سلاح شدن مائوئیست ها به هیچ وجهی حاضر نخواهد بود شرکت آنها در حکومت وحدت ملی را بپذیرد. دولت هند که در واقع سر پرست اعلائی حزب کنگره نیپال و رئیس آن (صدر اعظم فعلی نیپال) است، ظاهراً اعلام می کند که به فیصله های مردم نیپال احترام می گزارد، اما در باطن توطئه می کند و مصروف دسیسه چینی است. دولت هند حتی تا حال دو رهبر زندانی حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) یعنی رفقا گوراو و کیران را آزاد نکرده است، در حالیکه خود حکومت نیپال زندانیان مائوئیست را رها کرده و از دولت هند نیز خواسته است که زندانیان نیپالی، به ویژه گوراو و کیران، را رها نماید.

درین میان موضعگیری رویونیست های حاکم بر چین در قبال اوضاع نیپال رخ دیگری اختیار نموده است. آنها زمانی می گفتند که «تند روان نیپالی با مائوئیست خواندن شان پرستیژ و حیثیت تاریخی مائو تسه دون را لکه دار میکنند». در مقاطع دیگری تعدادی از اعضا و رهبران حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) را زندانی نمودند. آنها همین یکسال قبل وعده های کمک نظامی برای اردوی خونخوار شاهی را پیشکش کردند. اما اینک رخ بدل کرده اند و پیوسته به هند و امریکا هوشدار می دهند که نباید در امور داخلی نیپال مداخله کنند، در حالیکه آنها بطور روز مره به مداخلات شان ادامه میدهند. در واقع چین در مقایسه با هند و امریکا در حوادث نیپال نقش فعالی ندارد ولی به علت همسایگی با نیپال، از پتانسیل رقابت با آنها رقابت می کند. اگر از هوشدار باش های دیپلماتیک به هند و امریکا بگذریم، دولت چین تا حال تنها در یک مورد یک اقدام اطلاعاتی جدی در رابطه با نیپال به عمل آورده است. چندی قبل یک طیاره پولندی حامل سلاح های اسرائیلی برای اردوی شاهی نیپال توسط چینی ها رد یابی می شود و آنها موضوع را به هندی ها اطلاع میدهند. حکومت هند مجبور میگردد تا از پرواز طیاره به سوی نیپال جلوگیری کرده و آنرا در خاک هند فرود آورد. صدر اعظم نیپال ابتدا موضوع را انکار میکند ولی بعداً میگوید که این سلاح ها قبل از تصدی پست صدر اعظمی توسط او یعنی در

دوره حالت اضطرار و انحلال پارلمان، خریداری گردیده و پولش پرداخت شده است.

حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) موضوع خلع سلاح اردوی رهائیبخش خلق را قاطعانه رد کرده و روی تشکیل یک اردوی واحد برای نیپال پافشاری می نماید. طرحی را که حزب ارائه کرده است این است که: در جریان برقراری آتش بس و نظارت آن توسط ناظران سازمان ملل متحد:

- در قدم اول حکومت وحدت ملی تشکیل گردد. حکومت وحدت ملی انتخابات عمومی برای تشکیل مجلس موسسان را تحت نظارت سازمان ملل متحد برگزار نماید.

- مجلس موسسان قانون اساسی جدید نیپال را تصویب کند.

- بر مبنای قانون اساسی جدید نیپال اردوی واحد برای نیپال تشکیل گردد.

- پس از آن امور سیاسی نیپال در مطابقت با قانون اساسی نیپال پیش برده شود.

طرح حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) برای قانون اساسی آینده نیپال یک قانون اساسی جمهوری ضد فئودالی و ضد امپریالیستی است که در چوکات آن سیستم چند حزبی و مبارزات انتخاباتی وجود داشته باشد.

اگر این طرح توسط مجلس موسسان به تصویب برسد، در واقع این اردوی شاهی نیپال است که باید منحل و خلع سلاح گردد. اما در عین حال حزب پذیرفته است که اگر مردم نیپال تصمیم دیگری بگیرد، یعنی سیستم شاهی را بپذیرد، به این تصمیم مردم احترام خواهد گذاشت. به عبارت دیگر حزب این چالش را پذیرفته است که موضوع منحل شدن و خلع سلاح شدن یکی از دو اردوی موجود در نیپال را به انتخابات مجلس موسسان و قانون اساسی جدید نیپال واگذار نماید. پذیرش این چالش از سوی حزب به مفهوم مطمئن بودن از نتایج انتخابات مجلس موسسان و نتایج برگزاری آن برای تصویب قانون اساسی جمهوری ضد فئودالی و ضد امپریالیستی در نیپال است.

توده های مردم نیز با خلع سلاح شدن اردوی رهائیبخش خلق وسیعاً مخالفت می کنند. به نظر آنها در صورتی که این کار عملی شود، تمامی مبارزات بیشتر از یکدهه در جریان پیشبرد جنگ خلق و قربانی های بی همتای فرزندان خلق نیپال بر باد می رود و یکبار دیگر اردوی ارتجاعی شاهی نیپال قلدری ها و زورگویی هایش از سر می گیرد. توده های مردم مائوئیست ها را هوشدار می دهند که هرگز نباید به خلع سلاح شدن تن در دهند. این وضعیت رو به رشد و در حال گسترش، سطح اتکای توده بی گسترده یی برای ایستادگی مائوئیست ها در مورد موضوع خلع سلاح به وجود می آورد.

در رابطه با موضوع خلع سلاح، بخشی از سران هفت حزب پارلمانی نیز دلهره و ترس دارند. حتی صدر اعظم کنونی را اردوی شاهی زندانی کرد و برایش دوسیه سوء استفاده مالی رابه جریان انداخت. تمامی این سران به خوبی می دانند که اگر زور اردوی رهائیبخش خلق نبود، اینها دیگر کار شان به پایان رسیده بود.

پس از آنکه شاه در ماه فروری سال ۲۰۰۵ پارلمان

نیپال را منحل کرد و حکومت را برطرف نمود، احزاب پارلمانی راه مبارزات و اعتراضات مسالمت آمیز را در پیش گرفتند. اما این مبارزات نه تنها هیچ نتیجه ای نداد بلکه روز به روز ضعیف تر و محدود تر گشت. آخرین حلقه این سلسله اعتراضات در اواخر بهار گذشته در کتمندو به عمل آمد و صرفاً پنجاه نفر را در بر گرفت. از آن پس در واقع تلاش های اعتراضی آنها به پایان رسید. دوسیه سازی شاه برای صدر اعظم در مورد سوء استفاده های مالی او و اطرافیانش که شبیه به دوسیه سازی های پرویز مشرف برای بینظیر بوتو و نواز شریف، صدر اعظم های سابق پاکستان بود، این سران و احزاب مربوطه شان را حتی در ذهنیت پایه های اجتماعی رژیم شاهی نیز شدیداً بی حیثیت کرد.

اما از جانب دیگر، حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) مدتی پس از انحلال پارلمان و بر طرفی حکومت توسط شاه و بعد از پیشبرد یک مرحله از مذاکرات با جناح حاکم در دولت، یعنی جناح مربوط به شاه، دستور تعرض توسط اردوی رهائیبخش خلق را صادر کرد. در طی چند ماه نبرد جانپازانه و تحمل تلفات سنگین، اردوی رهائیبخش خلق قادر شد، تلفات و شکست های سختی بالای اردوی شاهی تحمیل نماید و پایگاه مهم اردوی شاهی در غرب کشور را به تصرف در آورد. در نتیجه این موفقیت ها، اردوی رهائیبخش خلق سریعاً به یک اردوی هفت فرقه یی تبدیل شد (قبل از این موفقیت های جدید دارای سه فرقه بود)، چریکهای توده یی وسیعاً گسترش یافتند و مناطق وسیعی تحت کنترل نیروهای انقلابی قرار گرفت. آنچنانکه حاکمیت رژیم شاهی عمدتاً به مراکز ولایات و پایتخت کشور (شهر کتمندو) محدود گردید.

حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) باتکیه بر چنین موقعیتی، احزاب پارلمانی را به تشکیل یک ائتلاف ضد شاهی فرا خواند. سران احزاب پارلمانی که دیگر کار شان تمام بود، این پیشنهاد را پذیرفتند، بدون اینکه به نتایج آن امید وار باشند. اما وقتی اعتراضات و حرکت های توده یی جدید آغاز شد، دامنه و گستردگی آن برای سران احزاب پارلمانی گیج کننده بود. حزب کمونیست (مائوئیست) نیپال این بار نیرو ها و پایگاه های توده یی اجتماعی خود را در قالب اعتراضات توده یی رزمنده سازماندهی کرد و با تمام قوت برای گسترش این اعتراضات کوشید. این وضعیت روابط از نفس افتاده احزاب پارلمانی را نیز سر از نو زنده کرد و به حرکت واداشت. در نتیجه یک سلسله مبارزات توده یی گسترده در تمامی شهر های نیپال، به ویژه پایتخت، به وجود آمد که به حق میتوان گفت صفحه درخشانی از مبارزات توده های نیپالی را تشکیل می دهد.

اعلام حکومت نظامی توسط شاه، که با پشت گرمی امپریالیست های امریکایی صورت گرفت، در مقابله با امواج نیرومند خیزش توده یی، با وجودیکه به کشته شدن و زخمی شدن تقریباً صد نفر از فرزندان خلق نیپال منجر شد، با شکست مواجه شد. در حقیقت سربازان و افسران پائین رتبه اردوی شاهی دستور «فیربالای هر اعتراض کننده» را که توسط شاه و فرماندهی عالی اردوی شاهی صادر شده بود نا دیده گرفتند. شاه در مواجهه با گسترش روزافزون و جریان

بدون توقف مبارزات توده بی ناچار شد کنار بیاورد و ضمن « عذرخواهی از ملت » از قدرت مطلقه دست بکشد و احیای « پارلمان و حکومت منتخب » را اعلام نماید .

سفیر امریکا در نیپال برجسته ترین چهره مخالف تشکیل ائتلاف میان مائوئیست ها و احزاب پارلمانی بود و کل تلاشش را روی کنار آمدن احزاب پارلمانی و شاه متمرکز کرده بود . اما وقتی این تلاش ناکام گردید ، شاه را وادار کرد که صدر اعظم زندانی شده را از زندان آزاد کرده و پارلمان و حکومت را احیا کند و از قدرت مطلقه دست بکشد . این حرکت در واقع اگر از یکجانب یک پیروزی نسبی برای مبارزات توده بی بود، در عین حال سازشی میان شاه و احزاب پارلمانی ، در اثر عقب نشینی شاه ، نیز بود. به همین جهت حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) ضمن استقبال از پیروزی نسبی مبارزات توده ها، خیانت احزاب پارلمانی یعنی نوعی کنار آمدن با شاه را، که ناقض موافقتنامه ائتلاف علیه شاه بود، به شدت محکوم نمود .

حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) بعد از این خیانت احزاب پارلمانی نیز بلافاصله دست به جنگ نزدوره مذاکره با حکومت را در پیش گرفت. نتایج چند دور مذاکراتیکه تا حال صورت گرفته است قرار ذیل است :

۱ - رهایی تقریباً تمامی زندانیان مائوئیست و هواداران توده بی شان توسط حکومت . تعدادی هنوز مفقود الاثر اند که به گمان اغلب باید بدون محاکمه به قتل رسیده باشند .

۲ - امضای موافقتنامه میان حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) و حکومت در مورد آتش بس، تشکیل حکومت وحدت ملی ، انتخابات برای مجلس موسسان و تصویب قانون اساسی جدید و ایجاد یک اردوی واحد برای نیپال .

۳ - تامین آزادی فعالیت برای حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) در شهر ها ، به ویژه کتمندو ، که نه تنها باعث شگوفایی فعالیت های حزبی بلکه باعث شگوفایی وسیع فعالیت های توده بی حزب نیز گردیده است . این موفقیت ها به این معنی است که ضعف تشکیلاتی و ضعف فعالیت های توده بی حزب در شهر ها نیز سریعاً رو به کاهش است و تبدیل شدن حزب به یک حزب توده بی در شهر ها نیز جامه عمل پوشیده و بطور روز افزونی در حال تحکیم و گسترش قرار دارد .

۴ - گسترش وسیع روحیه جمهوری خواهی در میان توده های شهری و بی اعتبار شدن روز افزون احزاب پارلمانی در میان این توده ها . این بی اعتباری بعد از ناکامی اعتراضات این احزاب علیه انحلال پارلمان و بر طرفی حکومت توسط شاه به اوج خود رسید . اما وقتی شاه عقب نشینی کرد آنها کوشش کردند این موفقیت نسبی را به پای خود بنویسند و تا جائیکه می توانستند دوباره کم و بیش اعتبار کسب کنند . این تلاش در ابتدا کم و بیش نتیجه داد ، اما اینک سیر نزولی آن دوباره شروع شده است .

موضع هفت حزب پارلمانی، که بعضاً خود را مارکسیست - لنینیست میخوانند، در مورد نظام سیاسی آینده نیپال ، که آیا کماکان شاهی باقی بماند و یا به نظام جمهوری ویا هم آنطوریکه حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) می گوید به نظام جمهوری ضد فئودالی و ضد امپریالیستی ، بدل گردد ، نه روشن و مشخص

است و نه هم یکدست و یکپارچه . این احزاب ، موافقتنامه قبلی با حزب کمونیست نیپال (مائوئیست ) مبنی بر مبارزه با نظام شاهی و برقراری نظام جمهوری در نیپال را با پذیرش پیشنهاد شاه ، و در واقع دستور امریکا ، برای احیای پارلمان و حکومت ، تحت قانون اساسی شاهی ، نقض کرده و به آن خیانت کرده اند . این خیانت در جریان انتخابات برای مجلس موسسان و در جریان تصویب قانون اساسی جدید نیز میتواند تکرار گردد ، اما به نظر نمی رسد که این خیانت یکدست و یکپارچه صورت بگیرد . درین جریان نیز ، حزب کنگره در راس خیانت کاران جای خواهد داشت ، مگر اینکه دولت هند چنین نخواهد . احتمال این وجود دارد که احزاب دیگری از این هفت حزب ، مثلاً به طور مشخص « اتحاد مارکسیست - لنینیست های نیپال » که بزرگترین حزب پارلمانی بعد از کنگره بوده و چند سال قبل برای مدتی حکومت را بدست داشت ، در این خیانت شرکت نکند . البته به نظر ما در این مورد نیز نمی تواند اطمینان قطعی وجود داشته باشد .

راز موفقیت های روز افزون حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) تا حال این بوده که این حزب بطور موفقانه قادر شده است استواری استراتژیک در جنگ خلق و انعطاف های تاکتیکی ، به ویژه پیشبرد مذاکرات در مراحل مختلف جنگ ، را در جهت منفرد کردن حد اعلا جناح عمده دشمن و استفاده از تضاد های دشمنان ، موفقانه با هم تلفیق نماید . در حال حاضر چنین موضوعی در مورد ایستادگی بر سر خلع سلاح نشدن و در عین حال رعایت آتش بس خود را نشان می دهد . اما آتش بس چیزی نیست که حزب بتواند برای مدت طولانی آنرا ادامه دهد . فشار روز افزون خواست توده ها ، مثلاً تقاضای روز افزون برای تشکیل دادگاه های مردمی در پایتخت و سایر شهر ها برای محاکمه افسران جنایتکار اردوی شاهی ، و مهم تر از آن فشار قوای مسلح ده ها هزار نفری برای جنگیدن و همچنان فشار ناشی از تقبل مصارف گوناگون این قوای مسلح و یا هم توطئه های مترجمین ، حزب را ناگزیر می سازد که آتش بس را ، حتی در صورت رعایت آن توسط اردوی شاهی ، بشکند و جنگ را آغاز کند .

این ضرورت مبارزاتی اجتناب ناپذیر در شرایط فعلی با توجه به حضور ناظران سازمان ملل متحد در نیپال با یک چالش جدی می تواند مواجه گردد و حزب را ناگزیر می سازد که به چنین چالشی بصورت جدی توجه داشته باشد . اگر مسئولیت نقض آتش بس به دوش مائوئیست ها بیفتد ، این موضوع می تواند توسط حکومت نیپال و با پشت گرمی امپریالیست های امریکایی به « شورای امنیت سازمان ملل متحد » ارجاع گردد و طرح هایی از قبیل اعزام « قوای صلح » بین المللی به نیپال رویدست گرفته شود . حضور ناظران « سازمان ملل متحد » برای نظارت بر آتش بس در نیپال که باتوافق حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) به عمل آمده است به نوعی به رسمیت شناختن قدرت مائوئیست ها و قبول موجودیت قدرت سیاسی دوگانه در این کشور است و تا اینجا تاکتیک حزب در رابطه با « سازمان ملل متحد » موفق بوده است . اما این موفقیت می تواند به

ضد خود مبدل گردد و مسئله حضور قوای خارجی در نیپال تحت درفش این نهاد بین المللی ، که در نهایت چیزی جز آلت دست قدرت های امپریالیستی به ویژه امپریالیست های امریکایی نیست ، به میان آید .

یقیناً در شرایط فعلی جناح شاه و اردوی شاهی جناح عمده دشمن محسوب می گردد و منفرد کردن آن در حد اعلا ، اقدام اصولی و مناسبی است که حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) در پیش گرفته است . نابودی نظام سلطنت و از میان رفتن کاخ استبداد سلطنتی ، این سمبول فئودالیسم ، یک گام موفقیت آمیز تاریخی بزرگ برای مبارزات جاری در نیپال خواهد بود . پیشنهاد حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) مبنی بر اینکه قانون اساسی آینده نیپال یک قانون اساسی ضد فئودالی باشد ، بر پایه همین ضرورت مبارزاتی مطرح گردیده است .

تکیه حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) بر روی این مسئله که قانون اساسی آینده نیپال در عین ضد فئودالی بودن باید یک قانون اساسی ضد امپریالیستی نیز باشد وجه دیگری از اهداف انقلاب ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی در نیپال را انعکاس می دهد .

یقیناً در شرایط کنونی جهانی و منطقی و شرایط خاص نیپال ، حفظ خصلت انقلاب جاری در نیپال به مثابه یک انقلاب دموکراتیک نوین یعنی یک انقلاب ملی - دموکراتیک تحت رهبری پرولتاریا و باسمنت و سو وجهتگیری سوسیالیستی، کاری نیست که به طریق نرم و هموار و بدون پیچ و خم و فراز و نشیب انجام یابد . امامابه قابلیت رفقای نیپالی و کل جنبش مان ، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، برای مواجه شدن موفقانه با این چالش ها اطمینان داریم .

در هر حال هر نوع عدم موفقیتی در مواجهه با این چالش ها ، مسئولیتی نیست که صرفاً متوجه رفقای نیپالی مان باشد ، بلکه متوجه کل جنبش ما خواهد بود و عوارض آن نیز ، خواهی نخواهی ، دامن تمامی جنبش ما یعنی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، را خواهد گرفت و درین ضمن حزب ما نیز با چنین عوارضی مواجه خواهد شد .

به این ترتیب ما با خوشوقتی زاید الوصف به پیشواز فرصت های انقلابی عظیمی که در نیپال سر بلند کرده می شتابیم و قویا امید داریم که چالش های کنونی بر سر راه انقلاب نیپال باموفقیت پشت سر گذاشته شود .

پیروزی انقلاب نیپال می تواند تأثیرات مهمی بر کل روند مبارزات انقلابی در جهان داشته باشد ؛ به ویژه بر مبارزات انقلابی کشور های جنوب آسیا ، که بیشتر از بیست فیصد نفوس جهان را در خود جای داده اند . اگر از منظر منافع علیای توده های میلیاردری این کشور ها به موضوع نظر اندازیم ، ضرورت پیروزی انقلاب در نیپال قطعی و حتمی می شود . انقلاب نیپال باید به پیروزی برسد و حتماً به پیروزی می رسد .

پس به استقبال طلوع آفتاب انقلاب در کوهپایه های همالیابشتابیم و باتمام قوا از این انقلاب دفاع کنیم . ■

\*\*\*\*\*

\*\*\*

\*

بقیه از صفحه : اول

# خط دیورند ...

تغییرات در نقشه منطقه ای که از پاکستان تا ترکیه و از آذربایجان تا یمن را در بر می گیرد ، گردیده و نقشه جدید مورد خواستش را نیز منتشر کرده است . در این نقشه شش کشور جدید در تقسیمات سیاسی منطقه ظاهر شده است :

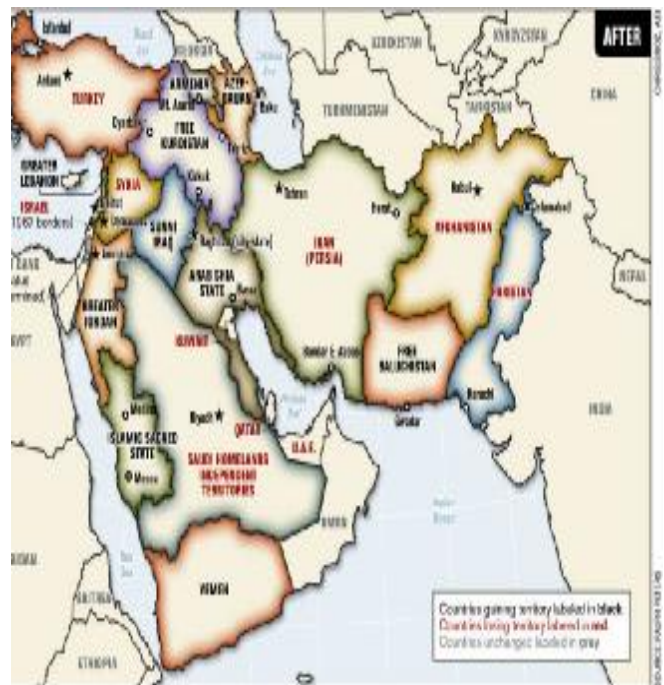
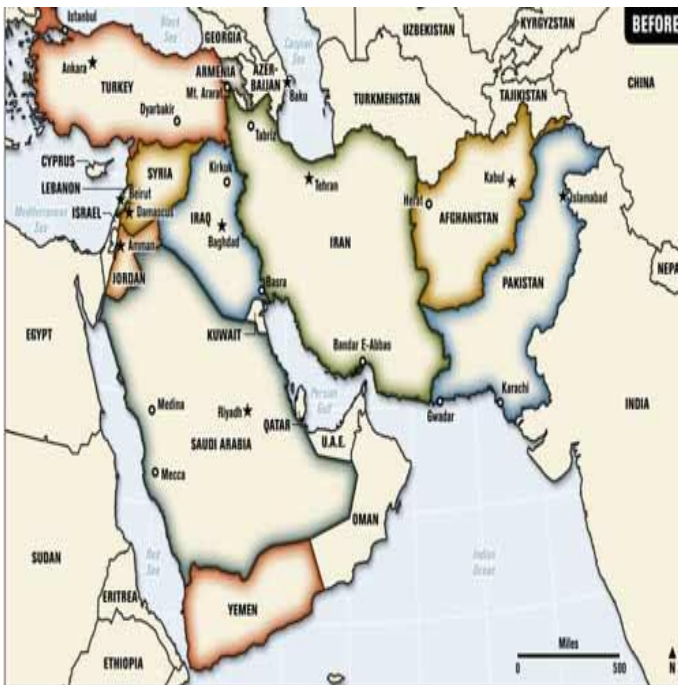
- ۱ - بلوچستان که مناطق بلوچ نشین در پاکستان و ایران را در بر میگیرد .
- ۲ - کردستان که مناطق کرد نشین ایران ، عراق ، ترکیه و سوریه را شامل می شود .
- ۳ - کشور عرب های سنی عراق که منطقه سنی نشین غرب عراق را در بر می گیرد .
- ۴ - کشور عرب های شیعه شامل منطقه عرب های شیعه در عراق ، بخشی از خاک کویت ، مناطق ساحلی جنوبی خلیج فارس تا نزدیکی های قطر به شمول بحرین ، قسمتی از مناطق ساحلی عربستان سعودی و بخشی از امارات متحده عربی .
- ۵ - دولت - شهر بغداد به عنوان کشور مستقل لوکزامبورگ گونه در وسط کشور سنی های عرب عراق و کشور عربی شیعه .
- ۶ - دولت مقدس اسلامی در منطقه حجاز عربستان

خود شان نیز هستند . از اینجهت پلان های سیاسی و نظامی امپریالیستهای امریکایی و همچنان امپریالیست های انگلیسی به عنوان متحدین نزدیک آنها ، با پلان های سیاسی و نظامی سائر قدرت های امپریالیستی در افغانستان تا حد معینی با هم فرق دارند . این تفاوت در مورد دعوای خط دیورند نیز انعکاس خود را دارد . جناح عمدتا مربوط به امپریالیست های امریکایی و انگلیسی رژیم دعوای خط دیورند را دامن می زند در حالیکه جناح های دیگر با دامن زدن این دعوای مخالف اند . این مخالفت نیز سطوح مختلف دارد . امپریالیست های اروپایی که در هر حال در چوکات قوت های « ناتو » بصورت متحدانه با امپریالیست های امریکایی و انگلیسی در افغانستان عمل می کنند ، مخالفت های شان زیاد استوار نیست و علیرغم هر نوع مخالفتی عملا به دنبال امریکایی ها و انگلیس ها کشانده می شوند . مهره های مربوط به امپریالیست های اروپایی در درون رژیم نیز نهایتا نمی توانند غیر از دنباله روی از اربابان شان کار بیشتری انجام دهند . اما آن جناحی از رژیم که روابط دور و نزدیکی با امپریالیست های روسی دارند ، به دنباله روی از روس ها ، مخالفت های

به رسمیت شناخته شود تا حالت تشنج و دعوای میان افغانستان و پاکستان از میان برود . به همین سبب ، این موضوع هم اکنون به معضله ای در درون رژیم بدل شده و بی ثباتی آن را تشدید مینماید .

یقینا هر دو جناح فوق الذکر رژیم در این حمایت و مخالفت شان با موضوع ، منافع و مواضع شوونیستی و ناسیونالیستی ارتجاعی شان را تبارز می دهند . اما این مسئله محور این حمایت و مخالفت را تشکیل نمیدهد. سردمداران رژیمی که بودونبود حاکمیت شان به تارمویی از الطاف اربابان امپریالیستی شان واشاره ای مثبت یا منفی از سوی آنها بسته است و خود بخوبی از ماهیت پوشالی رژیم شان آگاهی دارند. در موقعیتی قرار ندارند که مستقلا میان هم دعوای شوونیستی و ناسیونالیستی ارتجاعی براه بیندازند. امامیبینیم که هم اکنون این دعوای براه افتاده است . پس دلیل و علت اصلی ومحموری چه چیزی می تواند باشد ؟

دلیل و علت اصلی این موضوع را باید در ماهیت دست نشاندگی و پوشالی ارتجاعی رژیم جستجو کنیم . رژیم پوشالی عمدتایک رژیم دست نشانده امپریالیست های امریکایی است. ولی در عین حال سائر امپریالیست های



سعودی ، در بر گیرنده دو شهر مذهبی مکه و مدینه ، به مثابه « واتیکان اسلامی » .

علاوتا تغییرات مهم دیگری نیز در سرحدات میان کشورهای موجود فعلی ترسیم شده است. تمام مناطق پشتون نشین پاکستان یعنی « صوبه سرحد » و بخش

شان را جدی تر روشن تر مطرح می کنند .

ببینیم که امپریالیست های امریکایی و انگلیسی چه پلانی برای منطقه در سر دارند ؟ در این اواخر نشریه اردوی امریکا در مقاله ای خواهان ایجاد یک سلسله

نیز در درون آن مهره های خود را دارند . گرچه تمامی امپریالیست ها در چوکات « ائتلاف بین المللی » و بصورت خاص تر در چوکات « ناتو » با امپریالیست های امریکایی متحد اند و تحت رهبری آنها حرکت میکنند. اما در عین حال به دنبال منافع خاص

پشتون نشین شمال بلوچستان پاکستان وهمچنان مناطق شمالی پاکستان یعنی گیلگیت و بیلتستان ( دو بخش از بخشهای پنج گانه کشمیر سابق ) به افغانستان ضمیمه شده است ، از طرف دیگر سه ولایت غربی هرات ، فراه و بادغیس جزء قلمرو ایران محسوب شده است . آذربایجان ایران از قلمرو ایران جدا ساخته شده و به جمهوری آذربایجان فعلی وصل گردیده است و بخشی از قلمرو فعلی جمهوری آذربایجان به ارمنستان تحویل داده شده است . مناطق ساحلی شمال غربی سوریه با بحیره مدیترانه از این کشور جدا شده و جزء خاک لبنان به حساب آمده و به این ترتیب سوریه به یک کشور محاط به خشکه مبدل شده است. تمام مناطق ساحلی شمال غربی عربستان سعودی با بحیره سرخ به اردن تحویل داده شده و اردن با دولت مقدس اسلامی حجاز ( و واتیکان اسلامی ) در دو شهر مکه و مدینه هم سرحد ساخته شده است .

قسمت هایی از مناطق جنوبی عربستان سعودی به یمن ملحق شده و قلمرو این کشور به طرف شمال وسعت یافته است . در سراسر منطقه ، صرفا سرحدات دو کشور یعنی اسرائیل و کشور پادشاهی عمان در انتها الیه جنوب خلیج فارس بلا تغییر باقی مانده است . منطقه ساحلی غرب رود اردن به عنوان یک منطقه غیر متعین نشانی شده و نوار غزه اصلا از نقشه محو شده است و منطقه کشمیر که فعلا میان پاکستان و هند تقسیم است ، به سه منطقه تحت تصرف هند ، پاکستان و افغانستان منقسم گردیده است .

نویسنده مقاله و ارائه کننده نقشه جدید یک دگروال متقاعد اردوی امریکا بنام « رالف پیترز » است . او در مقاله اش ادعا کرده است که تصحیح نقشه خاورمیانه به بی عدالتی ها در این منطقه پایان خواهد داد .

گمان نمی رود که انتشار این مقاله و نقشه جدید در نشریه اردوی امریکا نشاندهنده یک فیصله قطعی و نهایی در میان سردمداران کنونی کاخ سفید و یا سران پنتاگون باشد . اما در هر حال نشاندهنده تصمیم امپریالیست های امریکایی برای ایجاد تغییرات و تحولات جدی در نقشه جغرافیایی منطقه و جابجایی وسیع مرز های کنونی میان کشور ها است . به این ترتیب ، چهار نکته اصلی استراتژی کنونی امپریالیست های امریکایی در منطقه عبارت اند از :

۱ - لشکر کشی و تجاوز نظامی و اشغال مستقیم کشور ها که در مورد افغانستان و عراق مورد اجرا قرار گرفته و ایران در شماره بعدی فهرست قرار دارد و ممکن است کشور یا کشور های دیگری نیز در این فهرست جای بگیرند .

۲ - سرنگونی رژیم های بر سر قدرت فعلی و رویکار آوردن رژیم های دست نشانده و پوشالی در کشور های تحت اشغال و تطبیق این پروژه در سائر کشور های منطقه .

۳ - ایجاد تغییرات دلخواه در تقسیم بندی سرحدات میان کشور های موجود .

۴ - ایجاد کشور های جدید در منطقه از طریق تحت

کنترل در آوردن جنبش های ملیگرایانه در میان ملیت های تحت ستمی که علیه شوونیسم ملیت های حاکم مبارزه می کنند و همچنان از طریق دامن زدن بیشتر به تنازعات ملیتی و به استخدام گرفتن آنها . ما در اینجا از بحث مفصل حول این مسائل در سطح کل منطقه می گذریم وتوجه خود را صرفا به تغییرات مرزی ای معطوف می کنیم که در نقشه جدید کشیده شده برای افغانستان و پاکستان به چشم می خورد .

مطابق به « نقشه جدید » ، پاکستان دو ایالت ( بلوچستان و سرحد ) از ایالت های چهارگانه اش را همراه با مناطق شمالی از دست می دهد و به کشور کوچکی در محدوده سند ، پنجاب و کشمیر تحت کنترل فعلی پاکستان ( که پاکستانی ها آنرا کشمیر آزاد میخوانند ) مبدل میگردد. دولت اینچنین کشور کوچکی قادر نخواهد بود ضمن اتحاد و همسویی با اربابان امریکایی اش خود سری هایش را نیز داشته باشد و مثلا مخفیانه از آنها تکنالوژی اتمی به ایران و لیبیا و کوریای شمالی بفرودد . خلع سلاح شدن اتمی پاکستان کوچک شده نیز به آسانی ممکن خواهد بود . بر علاوه این کشور نه دیگر حریفی برای هند ، متحد استراتژیک فعلی امریکا در جنوب آسیا ، محسوب می گردد و نه « تهدیدی » برای افغانستان تحت اشغال و رژیم دست نشانده اش . از طرف دیگر پاکستان از حالت یک کشور همسایه با چین خارج شده و با قرار گرفتن جاده قراقرم ، که راه انصالی زمینی میان چین و پاکستان است ، در قلمرو افغانستان ، ارتباط زمینی میان چین و پاکستان قطع می گردد . بندر ساخته شده توسط چینی ها در سواحل بحیره عمان یعنی گوادر به مثابه مدرن ترین و مجهز ترین بندر کل منطقه ، از خلیج بنگال تا خلیج فارس ، نه تنها اهمیت اقتصادی بزرگی دارد بلکه پایگاه نظامی بحری بالقوه بعدی چینی ها نیز محسوب می گردد . طبق موافقتنامه به امضا رسیده میان دولت های پاکستان و چین ، نیروهای بحری چین در ترمین امنیت بندر گوادر ، بعد از آغاز بهره برداری در سال آینده ، شریک خواهند بود و تحت البحری های چینی در آب های این بندر متمرکز خواهند شد . با قرار گرفتن بندر گوادر در قلمرو بلوچستان مستقل ، که قرار است تحت اشغال و یا حد اقل دست نگر امپریالیست های امریکایی باشد ، چینی ها امتیازات اقتصادی و نظامی ناشی از کنترل این بندر را از دست خواهند داد و این امتیازات به امریکایی ها تعلق خواهند گرفت .

از جانب دیگر ، ضمیمه شدن کل مناطق پشتون نشین و مناطق شمالی پاکستان به افغانستان ، قلمرو و نفوس کشور اخیر الذکر را قویا وسعت و افزایش خواهد داد و آنرا به یک کشور بزرگ از لحاظ قلمرو و نفوس در منطقه مبدل خواهد کرد . این وضعیت بافت ملیتی افغانستان را به نفع شوونیست های پشتون قویا تغییر خواهد داد و نقش سائر ملیت ها و تاثیر گذاری احتمالی آینده از طرف شمال در رابطه با آنها را قویا تضعیف خواهد کرد ؛ به ویژه که قرار است هرات و

توابع آن در غرب کشور به ایران تحت اشغال و یا حد اقل تحت اداره رژیم کاملا مطیع امپریالیست های امریکایی تحویل داده شود .

درینجا وارد این بحث نمی شویم که ترسیم عملی این نقشه جدید در مرز های افغانستان و کلا عملی ساختن مجموع طرح ، چه الزامات و شرایطی را طلب می کند و آیا این نقشه امکان پیاده شدن دارد یا نه ؟ ، تا از بحث عنوان شده مشخص مان به طرف دیگر نرویم وموضوع موردنظر زیاد گسترده و پراکنده نگردد . مطابق به طرح جدید ، موضوع خط دیورند حالت معکوس یافته است . تا زمانی که دولت پاکستان یک متحد مطیع غرب و امریکا ، چه در زمان پیمان سینتو و چه در زمان ضیاء الحق و بعد از آن ، بود و دولت های افغانستان و هند در نزدیکی با سوسیال امپریالیست های شوروی قرار داشتند ، این « شوروی » ها و مزدوران شان بود که به دعوی خط دیورند دامن می زدند . اما فعلا اوضاع فرق کرده است . حال افغانستان تحت اشغال امپریالیست های امریکایی و متحدین شان قرار دارد و رژیم دست نشانده یک دست نشانده استراتژیک آنها محسوب می گردد و هند نیز به متحد استراتژیک دیگر امپریالیزم امریکا در منطقه مبدل گردیده است . گرچه پاکستان هم هنوز عمدتا متحد امریکا محسوب می گردد ، اما نه پاکستان اتمی امروزه پاکستان مطیع و فرمانبردار دیورزی است و نه هم امپریالیست های امریکایی می توانند پاکستان را نسبت به هند و افغانستان ترجیح دهند . این است که دعوی خط دیورند اکنون از جانب حلقهات معینی از امپریالیست های امریکایی و انگلیسی دامن زده می شود و این امر جناح کرزئی در رژیم دست نشانده را تشویق و تشویق می نماید که این موضوع را سر زبان ها بیندازد .

طبیعی است که رژیم مفلوک و دست نشانده کرزئی توان و صلاحیت آنرا ندارد که خودش مستقیما این دعوا را پیش ببرد . به همین سبب است که کرزئی و اعوان و انصارش مداوما تقاضا به عمل می آورند که قوای خارجی باید به « پایگاه های تروریسم » در آن طرف خط دیورند توجه نموده و برای از بین بردن آنها اقدام نمایند . این تقاضا هیچ مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد غیر از تقاضا برای حمله به پاکستان و اشغال مناطق « قابل الحاق به افغانستان » . به عبارت دیگر ، خواست جناح کرزئی در رژیم دست نشانده این است که تهاجم و اشغالگری کنونی امپریالیست های امریکایی و متحدین شان از مرز های فعلی افغانستان فرا تر رود و به مناطق ماوراء خط دیورند گسترش داده شود . اگر این موضوع را با تصمیم امپریالیست های امریکایی برای حمله به ایران ربط بدهیم ، می توانیم ببینیم که چنین تقاضایی در حقیقت خواستی برای گسترش دادن جنگ و تهاجم و اشغالگری امپریالیستی در سطح کل منطقه و به آتش کشیدن آن است .

اما این دعوا به مثابه شمشیر دو دمی است که



می رود. از این زاویه دامن زدن به گرایشات تجزیه طلبانه در پاکستان می تواند نتیجه معکوس بدهد و باعث تقویت نوعی گرایشات تجزیه طلبانه در داخل افغانستان گردد. از قرار معلوم روس ها حاضر اند با این نوع گرایشات روی خوش نشان دهند. گفته می شود که در نقاطی از سمت شمال سلاحهای جدید توزیع می گردد. گمان نمی رود که این سلاح ها در جنگ علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده بکار افتند. این حرکت با تشدید دعوای ملیتی در داخل رژیم مرتبط است و باعث تقویت بیشتر آن می گردد.

قدر مسلم است که پشتون ها در پاکستان یک ملیت تحت ستم اند. حتی نام آنها در پاکستان غیر قانونی است و زبان شان نیز به رسمیت شناخته نمی شود. حاکمیت مرکزی پاکستان حتی تا حال حاضر نشده است که بجای اسم بی معنای «صوبه سرحد شمال مغربی» که اسمی گزاشته شده از سوی استعمارگران انگلیسی است، نام «صوبه پشتونخوا» را بپذیرد و بر علاوه بخش جنوبی منطقه پشتون نشین پاکستان را بصورت بخشی از بلوچستان در آورده است. اما از طرف دیگر شونویست های پشتون در افغانستان در مورد الحاق مناطق پشتون نشین پاکستان به افغانستان، اجندای شونویستی دارند و می خواهند از این طریق بیشتر از پیش حاکمیت شونویستی شان را گسترده تر و مستحکم تر نمایند.

از دیدماتمامی ملیت ای پاکستان، به شمول پشتون ها، باید از حق تعیین سرنوشت برخوردار باشند. اما این حق نمی تواند با گدایی از امپریالیست ها بدست آید بلکه فقط میتواند بامبارزه علیه امپریالیسم به کف آید. این حق نباید خود به عاملی برای تشدیدستمرگی ملی بالای ملیت های غیرپشتون در افغانستان مبدل گردد. این حق نمی تواند در چوکات نظام ارتجاعی کنونی مسلط بر افغانستان و پاکستان تامین گردد. نجات پشتون های پاکستان از تسلط شونویزم پنجابی و تامین حق کل ملت پشتون برای تامین وحدت ملی شان، فقط فقط یک راه اساسی و اصولی دارد و آن پیروزی انقلابات دموکراتیک نوین در افغانستان و پاکستان است. در غیر آن موضوع پشتون های پاکستان کماکان به مثابه تیغ دو دمه توسط امپریالیست ها و مرتجعین حاکم بر دو کشور مورد سوء استفاده قرار خواهد داشت و این ملیت تحت ستم کماکان تحت ستم باقی خواهد ماند. ■

باقی ماند، آنها ابتدا از گلبدالدین و «شورای هماهنگی» تحت رهبری اش حمایت می کردند و پس از آنکه نا کار آمد بودن آن در عمل ثابت شد، طالبان را روی صحنه آوردند و حمایت کردند.

در این اواخر پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان کتابی بنام «در خط آتش» منتشر کرده و در آن ادعا کرده است که وی در اثر تهدید امریکا مبنی بر بمباران سراسری پاکستان وادار شد که با حمله امریکایی ها بالای افغانستان همنوایی نشان دهد و همکاری کند. در هر حال فعلا کماکان پرویز مشرف عمدتا متحد امریکا است. اما بعد از امضای پیمان همکاری امنی میان امریکا و هند و برپا شدن سرو صدا های محافلی از رژیم کرزی در مورد خط دیورند، که هیچ کسی نمی تواند بپذیرد مستقلا و بدون اشاره امریکا براه افتاده است، رژیم مشرف از طرف محافلی از هیئت حاکمه و جناح هایی از اردوی پاکستان شدیداً زیر فشار قرار دارد که سیاست هایش را در رابطه با امریکایی ها و انگلیس ها کم و بیش تعدیل نماید. در واقع تحت همین فشار است که اخیراً وزیر خارجه پاکستان به نحو محترمانه ای از دولت امریکا خواست که تقسیم اوقاتی برای خروج نیروهایش از افغانستان تنظیم نماید.

در واقع تهدید از جانب هند، که از ابتدای تشکیل پاکستان تا حال، همیشه متوجه این کشور بوده و هست، محور سیاست خارجی پاکستان را تشکیل می دهد. اما دولت پاکستان نه تنها با هند بر سر کشمیر جنجال دارد، بلکه دعوای خط دیورند با افغانستان نیز تهدیدش می کند. در طول تمامی این سال ها دولت پاکستان تلاش داشته است که نه تنها از جانب سرحدات غربی اش مصئون گردد، بلکه کوشش داشته است که کابل در اتحاد با دهلی قرار نداشته باشد و حتی بالا تر از آن محور دوستی پاکستان و افغانستان مستحکم و گسترده باشد و حتی افغانستان بتواند به مثابه «عمق استراتژیک» برای پاکستان در مقابل هند مورد استفاده قرار بگیرد. ضیاءالحق محافل حاکمه پاکستان را از زمان شدن سرحدات غربی پاکستان اطمینان داده بود. اکنون به نظر می رسد که چنین اطمینانی دیگر وجود ندارد. مطرح شدن پیمه دعوای خط دیورند از جانب دارو دسته کرزی در عین حالیکه می تواند به مثابه یک عامل فشار بالای رژیم پرویز مشرف عمل نماید، دارای این پتانسیل نیز هست که نتیجه بر عکس بدهد، یعنی بجای اینکه رژیم مشرف را به تلاش های بیشتر در جهت ایجاد محدودیت برای طالبان در پاکستان وادار، باعث باز شدن بیشتر دستان محافلی در پاکستان گردد که حامی طالبان اند. در عین حال تشدید بیشتر دعوای خط دیورند با پاکستان می تواند عوارض جدی ای در داخل افغانستان نیز داشته باشد و دعوای ملیتی در داخل رژیم دست نشانده و حتی در سطح کل افغانستان را بیشتر از پیش دامن بزند. هم اکنون صف بندی های ملیتی در داخل رژیم قوت گرفته است و به سوی تشدید بیشتر پیش

می تواند به این طرف یا به آن طرف ضربه وارد نماید. در واقع تقسیم بودن پشتون ها در دو طرف خط دیورند تا حال نیز توانسته است به مثابه شمشیر دو دمه عمل نماید و هم اکنون نیز چنین است.

در دوره قبل از کودتای هفت ثور و تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی به افغانستان، همیشه دعوای خط دیورند، زمانی آشکارا و زمانی در لفافه، از طرف دولت افغانستان مطرح می گردید. یکی از عواملی که در زمان صدارت شاه محمود خان باعث بی التفاتی انگلیس و امریکا نسبت به دولت افغانستان گردید، همین دعوای پاکستان بود؛ زیرا که پاکستان عضو پیمان سینتو و متحد نظامی انگلیس و امریکا بود. بعد از آن که داود خان در زمان صدر اعظمی اش در دهه سی و اوائل دهه چهل شمسی، افغانستان را به «شوروی» نزدیک کرد، دعوای خط دیورند مورد حمایت سوسیال امپریالیست ها قرار گرفت. آنها این موضوع را به عنوان دعوایی از سوی دولت دوست خود و بر علیه دولت پاکستان به مثابه متحد نظامی انگلیس و امریکا و بعد ها دوست چین تلقی کردند.

اماحتی در همین دوره نیز پیشاور توانست محل استقرار «دولت جلائی وطن جمهوری افغانستان» تحت ریاست عبدالهادی داوی باشد، یعنی پاکستان حتی در همان دوره توانست بانکیه برسکنا گزین بودن بخش قابل توجهی از پشتون هادر داخل سرحدات رسمی پاکستان، برای دولت افغانستان دردسرافرینی کند.

پس از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، در دوره جمهوریت داود خانی، اگر از یک طرف رژیم حاکم بر افغانستان دعوای خط دیورند را بیشتر هوا داد، از طرف دیگر بنیاد گرایان اسلامی افغانستانی مورد حمایت رژیم ذوالفقار علی بوتو قرار گرفتند و آنها توانستند در سال ۱۳۵۴ در مناطق شرقی افغانستان درگیری هایی را به وجود آورند و رژیم داود خان را تحت فشار قرار دهند. رژیم داود در سال آخر حیات پنج ساله اش توام با دوری از «شوروی» و گرایش بسوی غرب، دعوای خط دیورند را نیز کم رنگ ساخت.

کودتای هفت ثور بار دیگر این موضوع را تشدید نمود. رژیم کودتا موضوع پشتونستان را بار دیگر و شدید تر از پیش به میان کشید. محافل حاکمه پاکستان ادعا دارند که رژیم کودتای هفت ثور و دولت هندوستان طرحی را بخاطر از میان بردن پاکستان رویدست گرفته بودند و روی آن کار می کردند. رژیم ضیاءالحق روی بنیاد گرایان هم مسلک افغانستانی اش که قبلا در مناطق پشتون نشین پاکستان لانه کرده بودند، بیشتر و آشکار تر از زمان ذوالفقار علی بوتو تکیه کرد. در طول دوره حاکمیت رژیم کودتای هفت ثور و موجودیت قوای شوروی در افغانستان تا آخرین روز های حکومت نجیب، پیشاور عملاً بصورت یک مرکز سیاسی در مقابل کابل در آمده بود.

بعد از قدرتگیری جهادی ها در کابل، باز هم دولت پاکستان در اتحاد با امریکا و انگلیس و سعودی، حمایت کننده یک طرف جنگ و درگیری در افغانستان

پاسخ به سناتور امریکایی

# تروریست کیست؟

سرویس خبری جهانی برای فتح - ۱۹ اکتبر ۲۰۰۶

امریالیزم بر استثمار انسان ها توسط انسان های دیگر بنا شده است . نظام سرمایه داری شما عاشق آن است که همه و هر رابطه میان انسانها را تبدیل به رابطه کالائی ، رابطه خرید و فروش ، کند . شما حتا تغییر و دگرگونی سیاسی در نیپال را می خواهید تبدیل به یک کالای قابل معامله کنید . در این راستا ، در ازای خیانت به دستاوردها و سربلندی خلق های نیپال ، « کمک های مالی » امریکا را پیشنهاد میکنید . سناتور ! بیائید و صادق باشید! به دنیائی که ساخته اید نگاه کنید : دنیائی است که فقط بر اساس حرص و آز و نابودی زندگی انسان و کره خاکی ما می تواند کار کند . شما مجبور هستید با ایدئولوژی و برنامه کمونیستی که می خواهد دنیائی تماما متفاوت از این جهنم را بنا کند ، مشکل داشته باشید .

## یکی خواندن مائوئیست ها و حزب الله لبنان

سناتور اسپیکر بعنوان استدلالی درمورد اینکه اردوی رهائی بخش خلق باید خلع سلاح شود تا مائوئیست ها وارد حکومت شوند ، مثال لبنان و حزب الله لبنان را می زند . او می گوید : « آنها {حزب الله} یک اردو در داخل اردوی دیگر درست کرده و اردوی لبنان را تضعیف می کنند . به این دلیل است که در آنجا جنگ شده . فکر می کنم این مثال برای نیپال هم کارکرد دارد . بنابراین اگر نیپال می خواهد بفهمد برای داشتن یک حکومت موفق چه باید کرد بهتر است نگاهی به حماس و حزب الله بیندازد . »

سناتور باز باید بگویم که بیائید و صادق باشید ! شما بهتر است به کارنامه خودتان دردرست کردن یک حکومت موفق در عراق نگاهی بیندازید . اگر کسانی پیدا میشوند که میخوانند و وارد کلاسهای درس امریکادر موردتشکیل حکومت موفق شوند، بهتر است اول نگاهی به عراق بیندازند. عراق امریکائی الگوی برجسته ارتش در ارتش است. امریکاورتانیه کنترل گوشه های مختلف عراق را بدست اردوی سه گانه ملیشه های کرد ، شیعه و طویف سنی سپرده اند . علاوه بر این ۳ اردو واردوهای اشغالگر امریکا و برتانیه ، اردوی دیگری به نام به اصطلاح اردوی ملی عراق وجود دارد که تحت کنترل ورهبری امریکا میباشد. عراق میلیتاریزه ترین کشور جهان است. در نتیجه ، علاوه بر کشتار توده های غیرنظامی در عملیات ضد چریکی اردوی امریکا ، روزانه بطور متوسط ۱۵۰ غیر نظامی در خیابان های کشور کشته میشوند . بسیاری از نیروهای شبه مقاومت که هر یک کنترل این یا آن گوشه از شهرهای عراق را در دست دارند از گروه های بنیادگرای اسلامی که سازمان سیای امریکا در دوره جنگ سرد با شوروی تعلیم داده بود ، سرچشمه گرفته اند . فقط تصور کنید

رنگین پوست (سیاهان) ، استثمار کردن و لگد مال نمودن حقوق میلیون ها کارگر لاتینی که بردگان اقتصاد شما می باشند ، لغو حق سقط جنین زنان ، ممنوع کردن پژوهش های علمی به نفع رواج آموزه های مسیحی ، بیرون کردن و تعقیب معلمان و استادان دانشگاه و دانشمندی که با این پروژه همراهی نمی کنند - این است دموکراسی کشور شما آقای سناتور . کدام انسان ترقیخواه دیوانه ایست که خواهان این دموکراسی باشد ؟ آیا مائوئیست ها باید سلاح بر زمین بگذارند که به این نوع دموکراسی گردن بگذارند ؟ حال بیائید به واقعیات بنگریم تا بفهمیم تروریست کیست ؟ چه کسی دارنده ابزار و آلات ترور و شهوت استفاده کور و بدون تبعیض آن علیه تمام کره زمین است ؟ هر کودکی که به اخبار تلویزیون نگاه کند می تواند به این سوال جواب دهد . آقای سناتور ، در این بازی هیچکس نمی تواند با کشور شما مقابله کند ، حتا همتایان صنعتی تان . چقدر این حرف مائو عمیق و منطبق بر واقعیت است که گفت : امریالیست ها دنیا را به آتش می کشند ، اما وقتی مردم یک شمع روشن می کنند فریادشان به هوا می رود !

مردم سراسر جهان ، از نیویارک تا دهلی جدید و پیکنگ و غیره ، بطور دموکراتیک و در خیابان ها ، حکم خود را در مورد اینکه تروریست کیست ، صادر کرده اند . ترور یعنی وحشت انداختن در دل های مردم و آفریدن دهشت . آیا بهتر نیست بیرسیم مردم نقاط مختلف دنیا از کی بیشتر از همه وحشت دارند : از ارتش امریکا و ماشین جنگی آن یا از ارتش رهائی بخش خلق در نیپال ؟ مردم از کی می ترسند و به کی عشق دارند؟ این یک معیار بسیار مهم در جواب به این سوال است که کدام ارتش تروریست است . مردم و رابطه با مردم معیار جواب است و نه آرزوهای قلبی سناتورهای امریکائی . از زن عراقی بیرسید اگر امکانش را داشت مدال ترور را بر سینه کدامین ارتش سنجاق میکرد ؟

آقای اسپیکر میگوید با کمونیست بودن مائوئیستها مشکلی ندارد و اضافه می کند که : « ما قبلا با خیلی از کمونیست ها معامله کرده ایم . »

اولا ، نمی دانم منظور وی از « معامله کرده ایم » چیست . آیا منظورش قتل عام صدها هزار کمونیست در اندونزی در سال های ۱۹۶۰ است ؟ یا کودتای خونین سازمان سیا در چیلی علیه حکومت آلنده که بطور قانونی انتخاب شده بود ؟ در حال آقای سناتور ، شما با ایدئولوژی کمونیست ها حتما مشکل دارید . زیرا ایدئولوژی کمونیزم یعنی از بین بردن استثمار انسان ها توسط انسانهای دیگر و تمام موجودیت

مایلم در مورد مطالبی که سناتور اسپیکر ، صدر کمیته قضائی سنای امریکا ، در پایان سفر تحقیقاتی اش به نیپال ابراز کرده ، اظهار نظر کنم . اشاره ام به حرفهائی است که در گزارش کتمندو پست به تاریخ ۱۵ اگست از قول او نقل شده است .

او می گوید : « مائوئیست ها اگر صادق باشند و سلاح های شان را بر زمین بگذارند و بیرو دموکراسی باشند... میتوانند در حکومت شرکت کنند... ما مشتاقیم که یک سازمان تروریستی تروریزم را رد کند... اگر شما ( مائوئیستها ) با روش گردن گذاشتن به قانون وارد پروسه دموکراتیک شوید ما به آن احترام گذاشته و با شما بهمان ترتیب معامله خواهیم کرد . »

من مایلم از سناتور بیرسم که استدردهای او در مورد « گردن گذاشتن به قانون » چیست و او از مائوئیست ها می خواهد که به قانون کی گردن بگذارند ؟ ما می دانیم که رژیم بوش در امریکا قوانین خود امریکا را عوض کرده تا حقوق قانونی و مدنی مردم را محدود کند . دولت بوش در امریکا درگیر عملیات غیر قانونی گوناگون علیه مردم خود آن کشور بوده است ، قوانین را زیر پا نهاده و مردم را بطور غیر قانونی زندانی کرده ، قوانین را بدلخواه تفسیر کرده و دیوانه وار قوانینی مانند «پاتریا» را وضع کرده تا اعمال غیر قانونی اش را « قانونی » کند .

به نظر من مردم امریکا نباید به قوانین حکومت نظامی دولت خود گردن بگذارند . نه تنها نباید به این قوانین ضد دموکراتیک گردن بگذارند و این گردن نگراردن درست است بلکه باید شورش کرده و این قوانین را عوض کنند . این کار درست است . مردم نباید به قوانینی که علیه شان و انسانیت شان است گردن بگذارند . مردم فقط باید به قوانینی گردن بگذارند که خودشان برقرار کرده اند و نماینده منافع شان است . در اینجا در نیپال مردم نیپال حق دارند که قانون سلطنتی کشور را عوض کنند و سپس به قانون خلق گردن بگذارند . شیخ این واقعه سناتور اسپیکر را سخت هراسان کرده است .

اما این اولیه ترین حق دموکراتیک مردم است . مردم این دموکراسی را نیاز دارند . مستشاران امریکائی کشته و مرده آند که به اینجا بیایند و برای ما در مورد دموکراسی سخنرانی کنند. آنان بر اساس آرزوها و تصمیمات چندسیاستمدار ، کشورهای دنیا را یکی پس از دیگری به آتش می کشند و آنگاه دوردنیاراه افتاده و درمورد دموکراسی سخنرانی میکنند. هر کس که قوه اندیشیدن مستقل دارد به دموکراسی آنان میخندد . زندانی کردن فیصدی قابل ملاحظه ای از مردان

بقیه از صفحه : ۲۴

# جرگه قومی دوسوی خط دیورند ..

ملتی که توسط این همه اردوی وحشی مورد تجاوز قرار گرفته و قتل عام میشود ، دچار چه درجه از ترور و وحشت است . این است کارنامه امریکا در زمینه دولت سازی در شرق میانه .

اردوی رهائی بخش خلق در نیپال درست نقطه مقابل این اردوهاست . این اردو توسط دختران و پسران انقلابی خلق نیپال ، یعنی رزمندگانی که سالیان دراز علیه سلطنت و برای ایجاد یک کشور دموکراتیک نوین مبارزه کرده اند ، به وجود آمده است . آنان برای دست یافتن به این هدف مجبور شدند دست به جنگ خلق بزنند . از آنجا که این اردو توسط خود مردم بنا شد ، جنگ خلق را با سلاح های ابتدائی و حقیر محلی آغاز کرد و نه با موشک .

میان اردوی رهائی بخش خلق نیپال با حزب الله لبنان زمین تا آسمان تفاوت است . اردوی رهائی بخش برای یک برنامه اجتماعی مبارزه میکند که زنجیرهای اسارت توده های مردم را یک به یک پاره میکند . اردوی رهائی بخش خلق متشکل از توده های تحت ستمی است که قدرت را از دست ستمگران خود میریابد تا این قدرت را برای تغییر شرایط خود و کل جامعه استفاده کند . حزب الله مغزهای مردم را با تاریخ اندیشی مذهبی پر می کند . اما اردوی رهائی بخش خلق به مردم می آموزد که روی پای خود ایستاده و سرشان را بلند کنند و جرات کنند که سرنوشت خود را در دست بگیرند . اردوی رهائی بخش خلق افکار مترقی نوین را به عقب افتاده ترین مناطق نیپال میبرد ، مردم را روشن می کند و آنان را مملو از امیدواری و مطمئن به قدرت خلاق خودشان میکند . رهائی زن در قلب ایدئولوژی راهنمای اردوی رهائی بخش خلق و اسارت زن در قلب ایدئولوژی راهنمای حزب الله قرار دارد . حزب الله پایه در میان پیروان یکی از مذاهب لبنان دارد . اما اردوی رهائی بخش خلق ، ملل مختلف نیپال را متحد کرده و برای اولین بار امکان ادغام داوطلبانه آنان را در یک ملت واحد فراهم کرده است . اما حزب الله از نفرت مردم جنوب لبنان نسبت به دولت مذهبی نظامی اسرائیل استفاده میکند تا بقای خود را بعنوان بازیگر صحنه سیاسی لبنان تضمین کند و بر سر میز معامله با قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی عرب راه یابد .

در سالهای جنگ سرد ، امریکا نیروهای بنیادگرای اسلامی را استخدام کرده و تعلیم داد و آنان را زیر حمایت مالی خود گرفت تا هر درزی را بر روی رشد نیروهای کمونیست یا سکولار انقلابی در کشورهای مختلف شرق میانه ببندد . معروف ترین رهبری اسلامی ساخت امریکا همین آقای بن لادن است . در ایران ، زمانی که انقلاب ضد سلطنتی براه افتاد ، امریکا و دیگر کشورهای اروپائی به توافق رسیدند که راه را برای بقدرت رسیدن آیت الله ها باز کنند زیرا آنان را برای درهم شکستن انقلاب و تضمین کنترل نفت ایران توسط غرب ، قابل اتکاء می دانستند .

حقا که درسهای زیادی از شرق میانه می توان آموخت . اما آقای اسپکتر معلم خوبی نیست . ■

\* \* \*

مختلف افغانستان بر پایه پیوند های قومی ایجاد شده بودند ، جنایتکار ترین قوماندان ها و افراد مسلح را در بر می گرفتند " کارروایی " های شان زبانزد خاص و عام بود وهست . این پلان در زمان " مشی مصالحه ملی " رژیم نجیب خصلت سرتاسری گرفت ، تا آن حدی که تقریباً تمامی خوانین و متنفذین قومی و اکثریت قوماندان های جهادی به " پروتوکولی " های رژیم مبدل گردیدند .

پرویز مشرف توافق با سران قومی وزیرستان جنوبی را به عنوان ثمره موفق یک جرگه قومی قلمداد می کند ، کما اینکه در افغانستان نیز درین راستا یک نمونه سازی صورت گرفته است و آن توافق با جرگه قومی ولسوالی موسا قلعه ولایت هلمند است .

برای اینکه به روشنی چگونگی ، هدف ونتیجه جرگه قومی دو سوی دیورند را بیان کرده باشیم ، ضرور است که همین دو نمونه به وقوع پیوسته در پاکستان و افغانستان را مورد توجه قرار دهیم . وزیرستان در قسمت جنوبی " صوبه سرحد شمال مغربی " پاکستان واقع است ، یک منطقه نیمه خود مختار است و به دو قسمت وزیرستان شمالی و وزیرستان جنوبی تقسیم میگردد . دو قبیله معروف " وزیر " و " مسعود " در این منطقه زندگی میکنند .

این منطقه پس از امضای معاهده دیورند میان انگلیسها و عبدالرحمان خان از افغانستان جدا شده و به هند برتانوی تسلیم داده شد . اما وزیرستان در طول دوران تسلط استعمار انگلیس بر شبه قاره هند ، دست از مقاومت علیه انگلیس ها نکشید و تا آخر به عنوان یک " منطقه نا آرام " باقی ماند . علیرغم اینکه وزیرستان همانند سایر مناطق قبایلی آنطرف خط دیورند ، پس از تشکیل پاکستان ، بصورت رسمی جزء قلمرو پاکستان محسوب گردید ، اما روابط نزدیک وزیرستانی ها با اقوام اینطرف خط دیورند در افغانستان و روابط نزدیک سران قومی " وزیر " و " مسعود " با دولت افغانستان دوام کرد .

پس از اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیستها ، وزیرستان از طریق افسران نظامی عالیرتبه پشتون نسب پاکستانی مثل جنرال اختر عبد الرحمان و جنرال حمید گل مومند به یکی از مراکز مهم پشت جبهه برای مجاهدین افغانستان

اما پرویز مشرف بعد از بازگشت به پاکستان ادعا کرد که پیشنهاد تشکیل این جرگه قومی توسط او مطرح شده و بوش و کزری آنرا پذیرفته اند . مشرف قرار دادی را که قبلاً حکومت پاکستان با سران قومی وزیرستان جنوبی به امضا رسانده است ، به عنوان یک نمونه موفق جرگه قومی یاد آوری کرده و اعلام نمود که هدف از برگزاری جرگه قومی دو سوی دیورند جدا ساختن پشتون ها از طالبان و تقویت سران قومی در برابر طالبان و القاعده از طریق ارائه خدمات اقتصادی و اجتماعی بیشتر به آنها و اقوام شان است .

به این ترتیب کزری و مشرف هر دو همان یک هدف و راه رسیدن به آنرا با الفاظ مختلف بیان کردند . لب و لباب طرح تشکیل جرگه قومی دو سوی دیورند ، تلاش برای سازماندهی سراسری سران قومی دو سوی دیورند از طریق خرید آنها است . این رشوه در قالب تهیه امکانات نظامی و تسلیحاتی برای ملیشه های قومی و ارائه کمک های اقتصادی و اجتماعی به قبایل و از طریق سران قومی پرداخت می گردد .

ظاهراً امپریالیست های امریکایی و متحدین شان امید وار اند که از این طریق ، آنها و دو رژیم دست نشانده و مزدور شان ، یعنی رژیم کزری و رژیم مشرف ، قادر خواهند شد قبایل پشتون در دو سوی دیورند را وادارند که مخالفت با آنها و دست نشاندگان و مزدوران شان را کنار بگذارند و دست از مقاومت بکشند .

خرید سران قومی خود فروخته از طریق تطمیع و تمویل ، نیرنگی است که از زمان استعمار انگلیس تا حال مورد استفاده مستعمره چیان و امپریالیست های اشغالگر و دست نشاندگان و مزدوران شان بوده است . استعمار گران انگلیس نه تنها در سال های اشغال و مستعمره سازی افغانستان بلکه در جریان تحریکات پشت پرده آخوند ها و سران قومی علیه امان الله خان نیز مداوماً از این نیرنگ استفاده می کردند .

بعد از کودتای هفت ثور و تجاوز سوسیال امپریالیست ها به افغانستان و اشغال این کشور توسط آنها ، بخش مهمی از " جبهه ملی پدر وطن " مربوط به رژیم دست نشانده کارمل را خوانین و متنفذین قومی رشوت خور تشکیل می دادند . گروه های ملیشه که از سوی اشغالگران سوسیال امپریالیست و دست نشاندگان شان در نقاط

و همچنان مجاهدین « داوطلب » عرب و غیر عرب خارجی تبدیل گردید ، در عین حالیکه بعضی از سران وزیر و مسعود روابطی با رژیم کابل و سوسیال امپریالیست ها نیز داشتند .

بعد ها ، منطقه وزیرستان نقش مهمی در تشکل و سازماندهی اولیه جنبش طالبان در پاکستان ، بازی کرد و در دوره حکومت طالبان کماکان به عنوان یک مرکز تجمع پشت جبهه برای آنها و مجاهدین خارجی متحد شان باقی ماند .

مشکل وزیرستان از موقعی شروع شد که رژیم مشرف به دستور اربابان امریکایی و انگلیسی اش ، رژیم طالبان را از پشت خنجر زد و بصورت یکی از مشمولین « جنگ ضد تروریسم » در آمد .

لشکر کشتی اردوی پاکستان بر وزیرستان یک جنگ تقریباً دو ساله را بالای قبایل وزیر و مسعود تحمیل نمود که ثمره آن بیشتر از یک هزار کشته و ویرانی های وسیع در این منطقه بود . ساحه اصلی تمرکز این جنگها در منطقه وزیرستان جنوبی بود . اوایل بهار گذشته حکومت پاکستان در اثر امضای یک موافقتنامه با سران قومی وزیرستان جنوبی نیروهای نظامی مربوط به اردوی پاکستان را از این منطقه بیرون کشید و کنترل منطقه را به سران و ملیشه های قومی سپرد .

در این موافقتنامه سران قومی وزیرستان جنوبی متعهد شده اند که امنیت منطقه شان را خود تامین می کنند، به جنگجویان خارجی در منطقه شان اجازه فعالیت نمی دهند و همچنان اجازه نمی دهند که از منطقه شان بالای افغانستان حمله صورت بگیرد . در مقابل حکومت پاکستان تعهد سپرده است که از طریق سران قومی، ملیشه های قومی وزیر و مسعود را از لحاظ تسلیحات، تجهیزات و معاش تامین کند و پروژه های اقتصادی و اجتماعی منطقه را تمویل نماید .

فتوا نامه ملا عمر رهبر طالبان در زمستان گذشته که « مجاهدین » را از جنگ با اردوی پاکستان منع می کرد و از آنها می خواست که تمام توان و قوت شان را بر روی « جهاد » در افغانستان متمرکز کنند ؛ زمینه مساعدی برای امضای موافقتنامه میان حکومت پاکستان و سران قومی وزیرستان فراهم نمود . در واقع قبل از آنکه این موافقتنامه به امضا برسد ، از اواخر زمستان و اوایل بهار گذشته ، « مجاهدین » محلی و خارجی مستقر در وزیرستان عمدتاً متوجه افغانستان شده و از آن منطقه خارج شده بودند .

سران قومی وزیرستان که حکومت پاکستان با آنها موافقتنامه امضا کرده است ، صرفاً با حکومت پاکستان ارتباط ندارند بلکه هم اکنون نیز روابط محکمی با طالبان دارند . حکومت پاکستان از این موضوع بیخبر نیست و در واقع آنرا می پذیرد ، چرا که اجرای خود نقشه طرح شده توسط امپریالیست های امریکایی و انگلیسی

بدوا موجودیت چنین روابطی را می پذیرد و برای قطع آن در آینده می کوشد .

از جانب دیگر ، اگر نمونه موسا قلعه ولایت هلمند در خطوط کلی با نمونه وزیرستان جنوبی کاملاً منطبق نباشد ، لا اقل تا حدود زیادی ، مشابه است . درین ولسوالی قوای انگلیسی شامل در ناتو ، برای چند ماه اول سال جاری ، جنگ علیه نیروهای طالبان را پیش میبرد . باتشدید بیشتر جنگ و تحمل تلفات، قوای انگلیسی توانست در موسا قلعه تاب بیاورد . توافق با سران قومی در موسا قلعه ، برای تامین امنیت ولسوالی توسط خودشان، اساساً توسط رژیم کرسی صورت نگرفت ، بلکه مستقیماً خود قوای انگلیسی به این کار مبادرت کرد .

موافقتنامه موسا قلعه که منجر به خروج قوای انگلیسی از آنجا و تسلیم دهی مسئولیت « تامین امنیت » به ملیشه قومی گردید ، در واقع توافقی میان قوای انگلیسی ، طالبان و مافیای مواد مخدر بود . درینجانب وضعیت همانگونه است که فعلاً در وزیرستان جنوبی است ، یعنی سران قومی از یکجانب از قوای اشغالگر و رژیم دست نشانده امکانات تسلیحاتی و جنسی و پولی میگیرند و از جانب دیگر روابط محکمی با طالبان دارند . البته روابط سران قومی با طالبان در موسا قلعه نسبت به روابط سران قومی وزیرستان جنوبی با طالبان ، گسترده تر و عمیق تر است و به یک معنی سران قومی در واقع همان طالبان و قاچاق بران مواد مخدر در منطقه هستند .

به این ترتیب در هر دو منطقه وزیرستان و موسا قلعه ، اگر از یکجانب طالبان ادعای موفقیت دارند و این تا حدی درست است؛ ولی از جانب دیگر، پایه های اجتماعی و افراد فعلی مرتبط با آنها تا حدی به طرف سازش و مصالحه با رژیم مشرف ، قوای اشغالگر و رژیم دست نشانده در افغانستان نیز کشانده شده است .

در این نمونه ها ، تا جائیکه به رژیم مشرف ، اشغالگران امپریالیست و رژیم کرسی مربوط است ، همان هدفی دنبال شده است که صبغت الله مجددی در قالب کمسیون تحت رهبری اش انجام می دهد . فرقی که میان این دو نمونه وجود دارد ، علم کردن انگیزه های متفاوت در کشاندن روابط طالبان و پایه های اجتماعی آنها به سوی اشغالگران و رژیم دست نشانده در افغانستان و یا کشاندن شان به سوی رژیم مشرف است .

کمسیون تحت رهبری صبغت الله مجددی با استفاده از موقعیت مذهبی « حضرت » و توسل به انگیزه های مذهبی تسلیم طلبانه پایه های اجتماعی و روابط طالبان را به سوی رژیم کرسی و تسلیم طلبی در قبال قوای اشغالگر می کشاند ، اما در نمونه های وزیرستان جنوبی و موسا قلعه « پشتونولی » بیشتر نقش بازی می کند و نمونه

هایی از وحدت پشتون ها ارائه می گردد که در آن هم کشتار پشتون ها و خانه خرابی در مناطق پشتون نشین متوقف می گردد ، هم اسلام حفظ می شود و هم سود حاصله از دریافت امکانات مالی از رژیم مشرف ، قوت های اشغالگر در افغانستان و رژیم دست نشانده کرسی و توام با آنها پول های بدست آمده از کشت کوکنار و تولید و قاچاق تریاک و هروئین ، سر به میلیارد ها دالر میزند . هم پشتونولی ، هم مسلمانی و هم دنیا داری ! یگانه کاری که باید از آن صرف نظر گردد « جهاد » علیه اشغالگران امریکایی و انگلیسی و متحدینشان است .

اگر این « نقشه راه » امپریالیستی و ارتجاعی را با توجه به ارائه نقشه جدید منطقه از سوی حلقاتی از اردوی امریکا و متحرک شدن نیروهایی مثل حزب عوامی ملی پاکستان ، که تا دیروز « منافع ملی » پشتون ها را در وابستگی با سوسیال امپریالیست ها و تسلیم طلبی در قبال آنها جستجو می کرد و امروز آن را در وابستگی با امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و تسلیم طلبی در قبال آنها جستجو می کند ، مد نظر قرار دهیم ، به نحو روشن تر و واضح تر می توانیم چوکات کلی آن را ترسیم کنیم .

طرح برگزاری جرگه قومی دو سوی دیورند در واقع تلاشی است برای قرار دادن شوونیزم و ناسیونالیسم پشتون در افغانستان و پاکستان در مقابل « اسلامیزم » طالبان و قرار دادن « ضرورت » وحدت پشتون ها در مقابل مقاومت « طالبان » علیه اشغالگران و رژیم کرسی . درینجا منظور این نیست که ما « طالبان » را از شوونیزم ملی بری بدانیم . آنها در زمان حاکمیت شان خشن ترین سیاست شوونیستی را پیش بردند و اکنون نیز آنرا کنار گذاشته اند . ولی هرچه باشد عنصر تعیین کننده در ایدئولوژی و سیاست طالبان پان اسلامیست دیو بندی است و شوونیزم آنها عنصر بعدی و تابع را تشکیل می دهد .

بهر حال ، چنانچه میدانیم در زمان اشغال افغانستان توسط قوای سوسیال امپریالیستی، آنها و دست نشاندهگان شان به شدت تلاش میکردند که شوونیزم و ناسیونالیسم پشتون را در مقابل « اسلامیزم » مجاهدین قرار دهند ، اما در نهایت در این بازی شکست خوردند . شوونیست ها و ناسیونالیست های پشتون طرفدار سوسیال امپریالیست ها و رژیم دست نشانده شان ، عاقبت نه در افغانستان توانستند کاری از پیش ببرند و نه هم در پاکستان . اینک این بازی بار دیگر توسط امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و دست نشاندهگان ، مزدوران و وابستگان شان در افغانستان و پاکستان براه افتاده است . اما چرا این ها یک بازی شکست خورده را تکرار می کنند و چه امید واری هایی برای موفقیت در این بازی

دارند ؟

در زمان حضور قوای سوسیال امپریالیستی در افغانستان ، امپریالیست های امریکایی و بلوک تحت رهبری اش یکجا با دولت های ارتجاعی وابسته به آنها ، به نحو رسمی ، آشکار و با دست باز ، از مقاومت علیه قوت های اشغالگر و رژیم دست نشانده حمایت می کردند . فعلا چنین حمایت بین المللی امپریالیستی و ارتجاعی ای از مقاومت علیه اشغالگران امریکایی و متحدین شان و رژیم دست نشانده شان وجود ندارد تا طالبان و حزب اسلامی و گروه هایی مثل گروه حقانی از آن سود ببرند . اما گذشته از این مسئله عمومی بین المللی ، مسایل خاصی در رابطه با اسلام و جهان اسلام ، و شوونیزم و ناسیونالیزم پشتون نیز مطرح است .

در آن موقع تا جائیکه به تنظیم های اسلامی و مجاهدین تحت رهبری شان مربوط می شد ، آنها از جهاد علیه « کفر کمونیزم » دم می زدند و برنامه های اسلامی شان را در مقابل کمونیزم دروغین شوروی و دست نشاندهان بومی شان قرار می دادند . اما اکنون در افغانستان جمهوری اسلامی « بر قرار » است و امریکا نیز بهر حال یک قدرت « کمونیستی » نیست .

در آن موقع ، « جهان اسلام » عمدتا از « مجاهدین » حمایت می کرد ، اما فعلا از لحاظ رسمی بصورت عام و تام از رژیم دست نشانده حمایت می کند و از لحاظ عملی نیز عمدتا این حمایت وجود دارد . در آن وقت حاکم نظامی پاکستان ( ضیاء الحق ) و رژیم تحت رهبری اش ، علنا و وسیعا از « مجاهدین » حمایت می کردند ، اما حاکم نظامی کنونی پاکستان ( پرویز مشرف ) و رژیم تحت رهبری اش ، خود در خط تقویت ناسیونالیزم پشتون قرار دارد و حتی ادعای پیشگامی در طرح جرگه قومی دو سوی دیورند را می نماید و مداوما نیز از حقوق پشتون ها در افغانستان داد سخن میدهد . در آن موقع جمهوری اسلامی ایران در سمت « مجاهدین » قرار داشت ، اما فعلا بصورت رسمی یکی از حمایت کنندگان رژیم کمری محسوب می گردد . در آن موقع سلطنت اسلامی سعودی از « مجاهدین » حمایت میکرد ، اما اکنون بصورت رسمی پشت سر رژیم کمری ایستاده است .

در آن موقع مسایل ملیتی به شدت تحت تاثیر مقاومت مشترک علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست و دست نشاندهان شان قرار گرفته بود و برآمد ملموس برجسته ای نداشت ، در حالیکه نفاق ملیتی دامن زده شده از سوی سوسیال امپریالیست ها و بعد ها امپریالیست های روسی ، امپریالیستهای امریکایی و اروپایی و قدرت های مرتجع منطوقی و همچنان جناح های مختلف ارتجاعی افغانستانی ، بعد از خروج قوای

شوروی از افغانستان که کماکان دامن زده میشود به عنوان یکی از عوامل بازدارنده شکلگیری مقاومت وسیع کثیرالملیتی علیه اشغالگران ورژیم دستنشانده کنونی نقش منفی مهمی بازی مینماید . در آن موقع ملیت های غیر پشتون دوش به دوش پشتون ها در مقاومت علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست و رژیم دست نشانده شان سهم گرفتند ؛ اما اکنون چنین نیست و مقاومت ارتجاعی کنونی طالبان از بابت نفوذ به مناطق غیر پشتون در افغانستان با محدودیت های جدی مواجه است و شوونیزم غلیظی که آنها در زمان حاکمیت شان اعمال کردند ، اکنون به شدت دست و پای شان را از این بابت بسته است . در واقع ترس از همان شوونیزم غلیظ ، یکی از عواملی است که ملی - مذهبی و مذهبی - ملی های مرتجع غیر پشتون در افغانستان را وا میدارد که کماکان محکم به اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده بچسبند و حتی چهره سر شناسی از آنها مثل محمد محقق با کمال خوشی نقش یکی از دهل زن های « اتن ملی » جرگه قومی دو سوی دیورند را قبول نماید . این موضوعی است که ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان ( نشریه مجاهد ) در شماره بیست و ششم دوره هفتم خود منتشره دهم عقرب ۱۳۸۵ ، به صراحت در مورد آن می نویسد :

« ... دولت موجود توان سامان دادن به وضع نا به سامان فعلی را ندارد . بسیاری از کسانی که تا کنون خاموشند { مثلا خود شان } به خاطر آن نیست که امیدی به بهبود وضع در آینده دارند بلکه بیم از آن دارند که مخالفت شان با دولت موجود به نفع طالبان تمام شود . »

اما مهم تر از آن ، ترس از شوونیزم غلیظ طالبانی ، یکی از عواملی است که توده های ملیت های غیر پشتون را علیرغم ناراضیاتی شدید شان از وضع موجود ، فلج کرده و از حرکت و مقاومت جدی علیه اشغالگران امپریالیست ورژیم دست نشانده باز میدارد .

بهر حال یک نکته مسلم است و آن اینکه در سراسر مناطق پشتون نشین افغانستان و پاکستان به زحمت متنفذ قومی ای را می توان یافت که به یکی از جناح های سیاسی مرتبط نباشد . واقعیت مسلم این است که نیمه فئودالیزم دیگر فئودالیزم مستقل نیست ، بلکه فئودالیزم وابسته به امپریالیزم و قدرت های ارتجاعی خارجی و مراجع ارتجاعی قدرت در داخل کشور است . در سراسر مناطق پشتون نشین افغانستان سران قومی یا مرتبط به طالبان و نیروهای مشابه آنها مثل حزب اسلامی و گروه حقانی هستند و یا مرتبط به گروه های مختلف رژیم کمری ، مثل گروه خاص خود کمری ، گروه « بپای ملت » ، گروه « افغان ملت » ، و در سطح پائین تری

گروه مربوط به « خلقی ها » . اما سران قومی پشتون در پاکستان به چهار گروه تقسیم می شوند :

یک : گروه مرتبط به احزاب اسلامی مدافع طالبان ، عمدتا جمعیت علماء اسلام تحت رهبری مولوی فضل الرحمان .

دو : گروه مرتبط به احزاب ناسیونالیست پشتون مثل « پشتونخوا نیشنل عوامی پارٹی » تحت رهبری محمود خان اچکزی و « نیشنل عوامی پارٹی پاکستان » تحت رهبری اسفندیار ولی پسر خان عبدالولی خان و نواسه خان عبدالغفار خان .

سه : گروه مرتبط به « پیپل پارٹی پاکستان » . این سه گروه از جمله مخالفین پارلمانی فعلی پرویز مشرف هستند و در اپوزیسیون قرار دارند . چهار : گروه وابسته به احزاب مدافع رژیم پرویز مشرف که عمدتا مرتبطین به « پاکستان مسلم لیگ » رادبر میگیردوهمچنان گروه انشعایی شیر پاواز « پاکستان پیپل پارٹی » را نیز شامل میگردد .

ارسال نامه های خاص از طرف حامد کرزی ، به شخصیت های سیاسی سه گانه مطرح در میان پشتون های پاکستان یعنی مولوی فضل الرحمان ، اسفندیار ولی خان و محمود خان اچکزی در رابطه با تشکیل جرگه قومی دو سوی دیورند و کلا «تأمین امنیت » در افغانستان ، بسیار معنی دار است . مولوی فضل الرحمان و جمعیت علماء اسلام تحت رهبری اش ، مدافع اصلی طالبان در پاکستان محسوب می گردد . محمود خان اچکزی و اسفندیار ولی خان و احزاب تحت رهبری شان ، در طول دوران مقاومت علیه سوسیال امپریالیست های شوروی و رژیم دست نشانده شان ، در پهلوی « شوروی ها » و رژیم کابل قرار داشت و از مدافعین پاکستانی « انقلاب ثور » محسوب میشدند .

از جانب دیگر تشکیل گرد همایی توسط «نیشنل عوامی پارٹی پاکستان » تحت شعار « وحدت پشتون ها » در صوبه سرحد و شرکت محمود خان اچکزی و مولوی فضل الرحمان در این گرد همایی در پهلوی رئیس این حزب یعنی اسفندیار ولی خان نیز بسیار معنی دار است .

بطور خلاصه باید گفت که هدف از براه انداختن این حرکت ها ، در راس قرار دادن شوونیزم و ناسیونالیزم پشتون ( شوونیزم در رابطه با افغانستان و ناسیونالیزم در رابطه با پاکستان ) و « ضرورت » تأمین وحدت میان پشتون های دو سوی خط دیورند است .

هر یک از طرف های شرکت کننده در این بازی چند جانبه هدف خاص خود را تعقیب می کند . امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در ناو و جناح کمری در رژیم دست نشانده ،

کشاندن هر چه بیشتر مرتجعین قومی دو سوی خط دیورند بطرف خود شان به میان آمده است. آنها ممکن است با پیشبرد این طرح قادر گردند تا حد معینی سران قومی پشتون را بطرف خود شان بکشاندند و طالبان و سائر نیروهای مقاومت ارتجاعی را ضربت بزنند، اما قادر نخواهند بود پایه های توده یی مقاومت علیه خود شان را در میان پشتون ها تضعیف نمایند، کما اینکه روحیه مخالفت و مقاومت در میان توده های غیر پشتون در کشور را نیز بیشتر از پیش دامن می زند.

اما یک نکته مسلم است. ترجمه مبارزاتی عملی شرایط مساعد رو به رشد عینی برای مقاومت ملی مردمی و انقلابی و تبدیل ذهنیت های مخالف توده ها به عمل مبارزاتی فعال، خود بخود حاصل نمی گردد. اوضاع افغانستان به گونه ای است که نباید عمدتاً به امید خیزش های مقاومت جویانه خود بخودی توده هانشست. گرچه ممکن است اینجا و آنجا چنین خیزش هایی صورت بگیرد اما قادر نیست همانند زمان مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی به یک جنبش سرتاسری مبدل گردد. پیشاهنگ انقلابی و توده های پیشرو باید برای برپایی مقاومت ملی مردمی و انقلابی تدارک بچینند.

مسلم است که چنین کار تدارکاتی ای نیز باید هر چه اصولی تر و سریع تر دنبال گردد و با تمام قوت و توان برای به سر انجام رساندن موفقیت آمیز آن در ابعاد مختلف کار و پیکار صورت بگیرد، در غیر آن خطر زایل شدن پتانسیل مقاومت جویانه توده ها به صورت جدی وجود دارد. با «بی غم باشی» و «حرکت های سنگ پستی» نمی توان کاری را از پیش برد. ■

صوبه سرحد و بلوچستان بیازند، نا مساعدت اوضاع برای شان بیشتر خواهد شد و بیشتر از پیش در پاکستان تحت فشار قرار خواهند گرفت و این موضوع خواهی نخواهی روی فعالیت های آنها در افغانستان نیز تاثیر خواهد گذاشت.

۲ - نزاع های ارتجاعی ملیتی در افغانستان را دامن می زند و کشمکش میان جناح شوونیست رژیم دست نشانده و جناح های ملی - مذهبی مرتجع غیر پشتون در درون رژیم را بیشتر می سازد. چنانچه تدویر این جرگه به تصمیماتی در مورد اعطای خود مختاری های بیشتری به سران قومی پشتون منجر گردد، نه تنها تولید و تجارت مواد مخدر در افغانستان افزایش خواهد یافت بلکه تشکل دسته های مختلف ملیشه قومی لومپنیزم نظامی و «جنگ سالاری» را بیشتر از پیش گسترش داده و فساد گسترده در درون رژیم دست نشانده را تقویت و گسترده گی خواهد بخشید و صفوف طالبان را نیز به سوی چنین فساداتی سوق خواهد داد.

واقعیت این است که تقویت سریع صفوف طالبان و گسترش فعالیت های شان، به ویژه در مناطق جنوبی کشور، در طی چند ماه گذشته، عمدتاً به نارضایتی شدید توده های مردم از اشغالگران و رژیم دست نشانده، در شرایط نبود یک مقاومت ملی مردمی و انقلابی مطرح و قابل محاسبه در جامعه، ارتباط میگیرد. قدر مسلم است که طرح تشکیل جرگه قومی دو سوی دیورند درینمورد نمی تواند کاری انجام دهد. این طرح بر مبنای نیازمندی های اساسی توده های مردم، و به صورت مشخص توده های پشتون در افغانستان و پاکستان، نه بلکه بر مبنای نیازمندی های اشغالگران و رژیم دست نشانده برای

هدف شان دامن زدن به شوونیسم و ناسیونالیسم پشتون در میان پشتون ها برای مقابله با پان اسلامیزم طالبان و کم رنگ ساختن آن است. در عین حال امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و جناح کرزی تشدید بیشتر دعوی خط دیورند با پاکستان را نیز دنبال می کنند.

رژیم پرویز مشرف در عین حالیکه دستور ارباب را تعقیب می کند، تاثیر گزاری بیشتر سیاسی پاکستان در امور افغانستان و یافتن فرصت رسمی برای این تاثیر گزاری را مد نظر قرار داده است. طالبان و مدافعین نزدیک پاکستانی آنها مثل جمعیت علماء اسلام با قرار گرفتن در موقعیت نا مساعد ناشی از همسویی و هم آوازی نسبی میان رژیم مشرف، رژیم کرزی، بخش نسبتاً مهمی از متنفذین پشتون پاکستان و اشغالگران امپریالیست در مورد «ضرورت» وحدت پشتون ها، تا حد معینی با فشار برای شرکت در این بازی کشانده می شوند. اما آنها امید وارند که بتوانند ضرورت خروج قوای خارجی از افغانستان را در جرگه به میان بکشند.

اینکه طرف برنده و بازنده در این بازی چند جانبه بطور قطع چه کسانی خواهند بود، از هم اکنون نمی توان بطور قطع چیزی گفت. این بازی تا حد معینی با دعوا بر سردیورند مرتبط است و همانند آن دعوا، تیغ دو دمی است که می تواند فرق هر یک از طرفین بازی و حتی فرق هر دوی شان را بشکافد. متحقق شدن روشن و واضح این وضعیت به فاکتور ها و شرایط عینی و ذهنی مختلفی مربوط است. ولی شواهد نشان می دهد که «پروسه آشتی ملی ارتجاعی» آغاز شده میان «مشران» پشتون به نفع طالبان مقاومت کننده در مقابل اشغالگران و رژیم کرزی و نیروهای دیگر مشابه طالبان نخواهد بود. عدم تحریم این بازی امپریالیستی و ارتجاعی از سوی رهبری طالبان، حزب اسلامی و گروپ حقانی، نشاندهنده استعداد آنها برای قرار گرفتن در چنین موقعیت نا مساعدی هست.

علاوتاً تشکیل جرگه قومی دو سوی خط دیورند می تواند تاثیرات معین دیگری نیز روی اوضاع افغانستان و همچنان پاکستان داشته باشد: ۱ - رژیم حاکم در پاکستان را رسماً در مسایل مربوط به افغانستان داخل می نماید و به عبارت روشن تر حق مداخله در امور داخلی افغانستان توسط حکومت پاکستان را به رسمیت می شناسد. اما از جانب دیگری ثباتی در پاکستان را بیشتر از پیش دامن میزند. مثلاً مبارزات مسلحانه ناسیونالیست های بلوچ علیه حکومت پاکستان را بیشتر پرو بال می دهد. بر علاوه احتمال جابجایی نیرو ها در انتخابات آینده پاکستان را بیشتر می سازد. اگر مدافعین اسلامی طالبان در انتخابات آینده پاکستان شکست بخورند و بخصوص در

**سایت حزب کمونیست ایران**

**(مارکسست-لنینست-مائویست) در اینترنت:**

**[www.sarbedaran.org](http://www.sarbedaran.org)**

**پست الکترونیکی:**

**[Haghighat@sarbedaran.org](mailto:Haghighat@sarbedaran.org)**

**آدرس پستی:**

**Postfach 900311 51112 Koln**

**GERMANY**

# هیاهوی مبارزه با فساد

و وزارتش در کابینه قبلی کرزی سهمیه جمعیت اسلامی محسوب می گردید .

عبدالجبار ثابت در مورد دوسیه های افراد نامبرده هیچ کاری انجام داده نتوانسته و عقب نشینی کرده است. واضح است که حمایت رئیس برحال ویا روسای سابق دولت از متهمین اختلاس های میلیاردی هیچ مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد غیر از اینکه بگوئیم دامنه کار آنها تا قصر ریاست دولت میرسد و کرزی و ربانی و مجددی متهمین اصلی دوسیه های نسبتی هستند . اختلاس های میلیاردی لقمه هایی نیستند که بتوانند به تنهایی از گلوی یک شهر دار و یا رئیس یک اداره پائین بروند . بلعیدن آنها گلو و حلقوم و شهرباری و می خواهد ، یعنی حلقوم و گلویی چون حلقوم و گلوی کرزی و ربانی و مجددی . بهتر است موضوع مورد بحث را بصورت مشخص در رابطه با رئیس فعلی رژیم پوشالی یعنی حامد کرزی بیشتر توضیح دهیم .

وزیر داخله سابق رژیم یعنی علی احمد جلالی عاقبت بر سر ترتیب لیست متهمین به قاچاق مواد مخدر در میان منسوبین رژیم و منسوبین خانوادگی سردمداران رژیم ، مجبور به استعفا شد . او می خواست این لیست را اعلام کند. یکی از مضمولین درجه اول این لیست ، عبدالولی کرزی برادر بزرگ حامد کرزی بوده است. او در آن وقت به عنوان یکی از متنفذین قومی در قندهار بسر می برد و یک شبکه بزرگ قاچاق تریاک و هروئین در قندهار ، هلمند ، ارزگان و زابل را رهبری می کرد . دامنه فعالیت این شبکه از طریق اسد الله خالد والی آن وقت ولایت غزنی و شبکه اش تا میدان شهر ادامه می یافت . جناب عبدالولی کرزی فعلا رئیس شورای ولایتی قندهار است و شریک زیر دستش یعنی حاجی اسدالله خالد به عنوان والی قندهار ، ایفای وظیفه و می نماید . به قول حبیب الله کرزی ، وکیل قندهار در ولسی جرگه رژیم ، والی اصلی فعلی قندهار حاجی اسدالله خالد نیست ، بلکه عبدالولی کرزی می باشد . حاجی اسد الله خالد از پشتون های ولایت غزنی و از لحاظ قومی غلجی است و لذا در قندهار نفوذی ندارد. حبیب الله کرزی از جمله متنفذین پوپلزاری قندهار است ، مسکونه قریه کرز یعنی همان قریه خانواده حامد کرزی است و به اصطلاح وطنی از جمله توربور ( اودور زاده ) های حامد کرزی و برادرانش محسوب می گردد .

به این ترتیب جناب عبدالولی کرزی هم اکنون بهتر از سابق می تواند شبکه اش را بچرخاند . هیچ کسی از دولتی ها نمی تواند مانعش شود .

والی ولایت در خدمتش قرار دارد و رئیس جمهور و حمایتش میکند . رقیب اوقف و فقط شبکه یاشبکه هایی در منطقه محسوب میگردد که مورد حمایت طالبان قرار دارند .

با توجه به این موضوع است که میتوان تاحدی جواب این سوال را یافت که چرا کوکنار کاری خرده مالکین در مشرقی تقریباً بصورت مکمل از میان برده می شود ولی کوکنار کاری بزرگ مالکین در قندهار و اطراف نه تنها از میان برده نمی شود بلکه بیشتر از پیش گسترش می یابد و حاصل امساله آن از شش هزار تن تریاک نیز فراتر می رود .

در سطح پائین تر از این ، اقدامات لوی سارنوال در راستای و جهاد علیه فساد و با مقاومت شدید و حتی خشن والیان هرات و بلخ یعنی نمایندگان رئیس جمهور در این دو ولایت رو برو گردید . عبدالجبار ثابت حکم توقیف شهر دار هرات و شهر دار بلخ را صادر کرد اما والیان این دو ولایت اجازه ندادند که آنها توقیف گردند . جناب ثابت تهدید نموده بود که اگر والی هرات تا یک هفته دیگر از حمایت شهر دار دست بردار نشود وی حکم توقیف خود والی را صادر خواهد کرد. این تهدید نیز نتوانست جامه عمل بپوشد . والی بلخ در برابر اقدامات لوی سارنوال در مصاحبه های تلویزیونی اش تا آن حدی پیش رفته است که در سقوط حکومت نجیب و حکومت طالبان پیش گامی شمال را خاطر نشان کرده و گفته است که به برکت جهاد و مقاومت مسلحانه چندین ساله ، مستقل از موقعیت حکومتی دارای نفوذ و قدرت در منطقه می باشد . این گفته ها بطور آشکار یک تهدید نظامی و جنگی است .

والی بلخ اقدامات عبدالجبار ثابت را به توطئه ای نسبت می دهد که در حلقه اطرافیان حامد کرزی چیده شده و پس از جلسه مشترک میان جناب ثابت و منسوبین حزب اسلامی گلب الدین حکمتیار در منطقه ، در ولایت بلخ به جریان افتاده است . به این ترتیب او این اقدامات را زنجیره ای از مجموعه اقدامات جناح شوونیست های پشتون در رژیم میدانند که ضمن تلاش برای سازش با گلب الدین و ملا عمر ، برای تصفیه بیشتر مرتجعین غیر پشتون از موقعیت های کلیدی رژیم رویدست گرفته شده است .

اما ببینیم که جناب عبدالجبار ثابت خود چگونه شخصی است. جنرال امین الله امرخیل قوماندان پولیس سرحدی میدان هوایی کابل یکی از کسانی است که از سوی لوی سارنوال مورد اتهام قرار گرفته است. او اقدامات لوی سارنوال

در مورد خود را یک عمل شخصی و مبتنی بر عقده و تعصب میدانند . او در مصاحبه های مطبوعاتی و تلویزیونی اش ادعا کرده است که : لوی سارنوال از وی بار بار تقاضا کرده بوده که یکی از افسران پولیس میدان هوایی کابل را که متهم به همدستی با قاچاقبران مواد مخدر بوده و از کار بر کنار شده بوده دوباره بر حال نماید و چون این تقاضا ها را نپذیرفته است لوی سارنوال او را تهدید می نماید . او همچنین گفته است که لوی سارنوال محقق موظف به تحقیق از او خواسته است که بهر ترتیبی که می شود وی را در جریان تحقیق مجرم ثابت نماید . والیان هرات و بلخ نیز لوی سارنوال را بصورت صریح و یا ضمنی به جانب داری از افراد فاسد معینی متهم ساخته است .

یکی از موارد اتهامی که بالای لوی سارنوال وارد می گردد بی پروایی در مورد بیشتر از هفتاد دوسیه ای است که از طرف و کمیسیون مبارزه با فساد اداری و ترتیب گردیده است . این دوسیه ها ، میلیارد ها افغانی اختلاس و سوء استفاده مقامات عالی رتبه حکومتی را نشان می دهند .

به این ترتیب کشمکش میان عالی ترین چهره های رژیم به حدی بالا گرفته است که همه همدیگر را به اختلاس و چور و چپاول اموال دولتی متهم می کنند و ثابت می سازند که هیچ مرجعی از مراجع عالی رتبه و پائین رتبه رژیم بری از فساد نبوده و سراپای این رژیم پوشالی را فساد فرا گرفته است .

درین گیر و دار است که و مشارکت ملی و ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی نیز ساکت نمانده و به و افشاگری و در مورد بعد دیگری از فساد در رژیم پوشالی یعنی تفاوت سرسام آور در معاشات مأمورین دولت ، که در واقع باید آنرا و فساد قانونی و نام نهاد ، می پردازد . قابل تذکر است که رئیس حزب وحدت اسلامی افغانستان (جناب عبدالکریم خلیلی ) معاون دوم ریاست جمهوری تشریف دارند و حزب شان هم اکنون نقداً چوکی چند وزارتخانه را در اختیار دارد . نشریه مشارکت ملی در صفحه دوم شماره مسلسل ۱۸۴ خود مقاله ای دارد تحت عنوان و شاهکار احدی و . برای اینکه مطلب به خوبی روشن شده بتواند ، بخش هایی از این مقاله را عیناً نقل می کنیم :

و سطح معاش مأمورین عادی دولت را همه می دانیم . چیزی در حدود دو هزار افغانی یا اندکی بیش و کم از آن است . اما گفته می شود برخی از مقامات بلند پایه و سکرتران ، مشاوران و نور چشمیهای شان ، تا مرز چهل هزار دلار امریکایی

نیز ماهانه معاش و امتیاز دریافت میدارند؛ رقمی که در مقایسه با رقم نخست، دقیقاً یک هزار برابر تفاوت و ارتقاراً نشان میدهد. گرچه معاشات دالری برخی از مقامات و مشاورین شان از دو سال به اینسو هر از گاهی در محافل غیر رسمی زمزمه میشد، اما کمتر کسی میتوانست خود را قناعت دهد که رقم های افسانه بی سی - چهل هزار دالری ماهانه در کیسه برخی از افراد واریز میگردد و در کشوری که در کوچه - خیابان هایش تا گام برداری در هر قدم ضجه و التماس گداهای دست بریده و پاز دست داده و بیوه زنان و یتیمان گرسنه قلبت رامیشگافد. در کشوری که هشتاد درصد مردم آن محتاج نان خشک است، دولت تالین حد به نابرابری هاتن میدهد. اما حال وضعیت آنگونه نیست و تقریباً روشن شده است که بی عدالتی های هولناک در تمام لایه های تار و پود دولت ما به شدت تنیده شده است.

سایت کابل پریس چندی پیش به نقل از رمضان بشر دوست نماینده کابل در پارلمان نوشت: مشاورینی که از طرف شرکت لوفتانزا در شرکت آریانا کار می کردند و از آن جمله آقای «هنس» ماهانه شصت هزار دالر امریکایی معاش دریافت می کرده اند. این در حالی است که شرکت هوایی آریانا در این مدت پنجسال نه تنها هیچ سودی را به خزانه دولت افغانستان سرازیر نکرده بلکه نصف مصرف تیل و تمام معاشات و مصارف پرسونل عریض و طویلش را نیز بر شانه نحیف دولت تحمیل نموده است.

کابل پریس همچنان به نقل از خانم «فریبانا» نماینده موسسه دیدبان سازمان های «کلیفرنیا» اضافه نموده است که برخی از مشاورین دولت سالانه پنجصد هزار دالر امریکایی راتحت عنوان معاش، مسائل امنیتی و سایر امتیازات دریافت میکنند. بر اساس گزارش کابل پریس، خانم نوادر جریان تحقیقاتش کشف کرده است که یکی از مشاورین بلند پایه دولت، بیست هزار دالر از موسسه توسعه امریکا و بیست هزار دالر دیگر از بانک جهانی ماهانه معاش دریافت میکند. همین سایت در ادامه مطلبش مدعی شده است که ۴۷ تن از مقامات بلند پایه دولتی از یک کمپنی انگلیسی به نام «کرننت» در حدود هشتاد میلیون و هفتصد و نود و دو هزار و هفتصد ۸۰۷۹۲۷۰۰ دالر امریکایی به نام معاش پول گرفته اند که میزان معاش ماهانه شان بعضاً به سی و شش هزار (۳۶۰۰۰) دالر میرسد...» مشارکت ملی ادامه می دهد:

«میلیارد ها دالر به حساب دولت و ملت افغانستان سرازیر می شود، بی آنکه منابع دخل و خرج آن روشن شود...» ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان، این زبان نشراتی معاون دوم رئیس جمهور رژیم

بازهم ادامه می دهد:

«علاوه بر آنچه گفته آمد، پول های سرسام آور دیگری نیز تحت عنوان خرج دستر خوان و مصرف موتور و موبایل، توسط مقامات عالی رتبه ماهانه از خزانه دولت برداشته میشود. آنچه که فعلاً محرز و مسجل شده است این است که جنرالان وزارت دفاع تا مرز هشتاد هزار افغانی در هر ماه خرج دستر خوان میگیرند. در وزارت داخله البته وضع به مراتب وخیم تر است. تعداد زیادی از والیان محترم به علاوه معاش و خرج دستر خوان ماهانه تا مرز هشتصد هزار افغانی به نام پول اپراتیوی ازدولت دریافت میدارند، بی آنکه ملزم به روشن شدن موارد مصرف و حسابدگی باشند. مقامات وزارت خارجه و نمایندگی های خارجی نیز هرگز دست کمی از این دو وزارت ندارند. گفته میشود دیپلماتهای محترمی که خوشبختانه یا بدبختانه اکثر شان از دیپلماسی نیز خیال شان راحت است، چون چیزی از آن نمی فهمند، علاوه بر دریافت امتیازات بزرگ دالری تحت عنوان معاش، مصارف و کرایه خانه، به دلیل نبود سیستم کنترل و بازرسی، عواید سفارتخانه ها را به پیمانیه بالا حیف و میل می کنند! چیزی که البته در افغانستان جرم پنداشته نمی شود.

از کلکسیون عظیم کمسیون ها که ماشاء الله تعداد شان از یکصد فراتر می روند، نیز خبر های ناخوشایندی به گوش می رسد. به طور مثال در کمسیون اصلاحات اداری تنها ۱۴ پست خارج رتبه وجود دارد! پستی که در تشکیلات اصلی افغانستان به وزرا اختصاص دارد. حتا معینان وزارتخانه ها پست شان مافوق اند. البته از میزان دقیق معاش این ۱۴ شخصیت خارج رتبه کمسیون اصلاحات اداری تا هنوز اطلاع دقیق در دست نیست؛ تنها گفته می شود که آنها «سوپراسکیل» دریافت می کنند. حال «سوپراسکیل» از کدام صیغه است؟ سواد این حقیر «قد» نمی دهد. اما از آنجا که کمسیون اصلاحات اداری خود فوق العاده است، اعضای آن نیز فوق العاده اند که در پست های فوق العاده کار می کنند. از طرف دیگر آنان خود اعطا کننده معاشات دالری هستند. بناء میتوان نتیجه گرفت که آن ۱۴ بزرگوار - که خدا پشت و پناه شان باشد - با جمع کثیری از اعوان و اذنباشان نیز «بی نقد» - آنهم دالرک های ناچیز - نیستند.»

ازین قرار، مقاله نویس ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان در مقاله اش آنچنان قلم روی کاغذ می کشد که گویی خود شان، نشریه شان، حزب شان، اراکین حزب شان و رهبر حزب شان در بیرون از چوکات تشکیلات دولت قرار داشته باشند و این فساد گسترده به آنها ربطی ندارد.

در حالیکه چنین نیست. رئیس حزب وحدت اسلامی افغانستان معاون دوم کرسی است. این حزب در کابینه چند وزیر دارد و همچنان در سائر مقامات عالی رتبه دولتی، منجمله در رتبه های جنرالی وزارت دفاع و وزارت داخله نیز صاحب سهمیه است.

پس «مشارکت ملی» چه کسانی را مورد انتقاد قرار میدهد؟ از قرار معلوم و طبق عنوان مقاله اش، انوار الحق احدی وزیر مالیه رژیم کرسی را. اما از او باید پرسید که اگر جنرالان وزارت دفاع ماهانه تا هشتاد هزار افغانی خرج دستر خوان می گیرند، جناب عبدالکریم خلیلی رئیس حزب وحدت اسلامی در مقام معاونیت رئیس جمهور رژیم، چقدر خرج دستر خوان می گیرد؟ تا جائیکه ما اطلاع داریم تنها کرایه ماهانه ساختمان مهمانخانه اختصاصی «استاد» بیشتر از دو برابر هشتاد هزار افغانی است.

«مشارکت ملی» نمی گوید که وزرای کابینه رژیم هم اکنون در سطح وزرای کشور های بسیار مرفه معاش میگیرند، تاحدی که معاشات وزرای افغانستان نسبت به معاشات وزراء هریک از کشورهای همسایه یعنی پاکستان، ایران، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و چین بیشتر است و وزرای مربوط به حزب وحدت اسلامی نیز از اینچنین معاشات و امتیازات بهره مند هستند.

تا همین چندی قبل، حامد خان به تنهایی چهل وزیر مشاور داشت و هریک از احزاب جهادی متحد وی در این جمع سهمیه ای داشت. در مورد اینکه حزب وحدت اسلامی چند وزیر مشاور داشته است و این وزراء معاش ماهانه چند هزار دالری و چقدر خرج دستر خوان داشته اند، «مشارکت ملی» هیچ چیزی نمی گوید.

علی زاده والی سابق بامیان و حاجی نبی برادر کریم خلیلی در سالهای سابق، چه در وطن و چه در دیار مهاجرت (در ایران) افراد بی بضاعتی بودند. اکنون هر کدام، یکی از بزرگترین سرمایه داران هزاره به حساب میآیند. «مشارکت ملی» می تواند بگوید که اینها چنین سرمایه های بزرگی را از کجا به دست آورده اند؟

همین چندی قبل لوی سارلوال رژیم افشا کرده ۲۵۰ نفر از اراکین بلند پایه رژیم تا حال پول قیمت زمین های شیر پور کابل را به دولت تحویل نداده اند. جناب کریم خلیلی و سائر سردمداران حزب وحدت اسلامی نیز در زمره این افراد هستند و این در حالی است که پول های باد آورده «استاد» و همکاران و شاگردانش، تمام دامنه کوه قوروغ کابل را بند انداخته و بصورت چند شهرک سر بر آورده است.

ولسی جرگه رژیم جلسات سری دایر می نماید تا راجع به امتیازات بیشتر دالری و جنسی



«وکلای ملت» تصمیمات مقتضی اتخاذ نماید. «و کلا» لازم نمی دانند که خبرنگاران در این جلسه خصوصی شان شرکت نمایند و لذا آنها را از تالار ولسی جرگه بیرون می کنند. این موضوع به تحریم گزارش دهی از جلسات پارلمان توسط خبرنگاران می انجامد و کار به افتضاح میکشد. از میان مجموع «وکلای ملت» صرفاً یکی دو نفر با این امتیاز طلبی ها مخالفت می کنند و اینها کسانی اند که لوی سارنوال رژیم دیوانه خطاب شان کرده است. در هر حال افراد مربوط به حزب وحدت اسلامی افغانستان جزء این «دیوانگان» نیستند.

رسانه ها افشا کرده اند که اعضای پارلمان رژیم طی چند هفته جلسات اخیرشان به مقدار دوونیم خروار کابل (۱۴۰۰ کیلو) میوه خشک یعنی پسته، بادام، چهارمغز، کشمش و غیره به مصرف رسانده اند. این شکمچرانی و پخش خبر آن از سوی خبرنگاران یک افتضاح خجالت آور است. واضح است که بخش مهمی از این «وکلای شکمچران» را وحدتی هاتشکیل میدهند.

تاسف در این نیست که بنا به ضرب المثل معروف مردمی «دزد هم می گوید بگیر و صاحب خانه هم می گوید بگیر». تاسف در این است که همه دزد ها سر و صدای بگیر بگیر براه انداخته اند تا کسی نداند که اصلاً دزد کیست؟ سر و صدای «مشارکت ملی» بنا به اصطلاح بکار برده شده توسط نویسنده مقاله مورد بحث، از همین «صیغه» است.

آنچه تا حال گفته آمدیم صرفاً گوشه هایی از حیف و میل دارایی های دولتی توسط مامورین کشوری و لشکری عالیرتبه دولتی را نشان می دهد. اینکه رشوت ستانی ها و اخاذی از مردم در تمامی ارگان های دولتی و در تمام رده های مامورین دولت به یک رسم عام و معمول تبدیل گردیده، جنبه دیگری از فساد همه گیر در رژیم پوشالی را تشکیل میدهد که از قصر ریاست جمهوری تا پیاده های دفتر و تا پوسته های «امنیتی» مسیر شاهراه ها را در بر می گیرد.

به جرأت میتوان گفت که قوه قضائیه رژیم پوشالی یکی از فاسدترین قوه قضائیه دنیا و منحط ترین قوه قضائیه در طول تاریخ افغانستان است. قیمت رسمی یک جلد پاسپورت صرفاً چند صد افغانی است، اما اینک به مبلغی در حدود پانزده هزار تا بیست هزار افغانی خرید و فروش می شود. قوای امنیتی رژیم سراپا در قاچاق و ترافیک مواد مخدر غرق است و هیچ گوشه ای از آن را نمی توان سراغ داشت که از رشوه ستانی و اختلاس بری باشد. نه تنها مقامات عالی بلکه موقعیت های پائین دارای در آمد نیز خرید و فروش می شود. مثلاً پوسته های مسیر شاهراه قندهار - هرات، بخصوص در قسمت مربوط به

ولایات هلمند و نیمروز. این پوسته ها از هر عراده موتر خورد بیست (۲۰) افغانی و از بس های مسافر بری و لاری های بارکش پنجاه افغانی (۵۰) پول می گیرند. احصائیه ها نشان می دهند که روزانه بیشتر از یک هزار عراده موتر در این مسیر رفت و آمد دارند. بنابراین در آمد روزانه هر یک از این پوسته ها صرفاً از درک پولی که بصورت عادی از موتر ها می گیرند. بیشتر از سی و پنج هزار (۳۵۰۰۰) افغانی می شود. طبعاً موتر هائی که اجناس «ممنوعه» داشته باشند باید مبالغ بسیار بیشتری بپردازند. به جرئت می توان گفت که تقریباً صد در صد حادثات راهگیری که بعد از غروب آفتاب در طول شب در مسیر شاهراه به وقوع می پیوندند، کار افراد همین پسته های «امنیتی» است. آنها در جریان این راهگیری ها نه تنها دارو ندار مسافرین را از آنها می گیرند بلکه زنان جوان، دختران و پسران را مورد تجاوز جنسی نیز قرار می دهند. افسرانی که در این پوسته ها جا بجا می شوند در واقع برای مدت معین چند ماهه آنها را از مقامات عالیرتبه دولتی می خردند. این افسران «افراد خاص» خود شان را در پسته ها بکار می گمارند تا که با تمام توان روزانه باجگیری و شبانه راهگیری نمایند تا هم پول پرداخت شده به مقامات عالیرتبه حصول گردد و هم مبالغ هنگفتی به عنوان «فائده» برای خود افسر و افرادش بدست آید.

خلاصه اینکه فساد در رژیم پوشالی چیزی نیست که باید آنرا جستجو نمود و دریافت کرد. چیزی که در این رژیم قابل جستجو است عدم موجودیت فساد است که یافتن آن نیز نهایت مشکل و بلکه ناممکن است. فساد خصیصه ذاتی این رژیم است. البته فساد خصیصه ذاتی هر رژیم ارتجاعی است. اما رژیم پوشالی کنونی افغانستان همانگونه که یک رژیم ارتجاعی معمولی یعنی یک رژیم نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی نیست، بلکه یک رژیم دستنشانده مستعمراتی - نیمه فئودالی است، عمق و دامنه فساد نیز در آن فوق العاده است. وقتی مقامات اینچنین رژیم فاسدی دم از مبارزه علیه فساد میزنند و همردیفان دیگر خود را نشانه میگیرند، در واقع دوهدف را تعقیب میکنند: یکی دامن زدن به این توهم و خیال که گویا مقاماتی از رژیم کمر به مبارزه علیه فساد بسته اند و دیگری هم پیشبرد کشمکش علیه جناح های رقیب خود و تلاش برای کنار زدن افراد آنها و جاگزین کردن افراد خود شان بجای آنها. فساد در رژیم پوشالی در واقع ریشه در همان میلیاردها دالری دارد که نویسنده «مشارکت ملی» پس از مزه مزه کردن در زیر زبان نام «مبارکش» را بر زبان میراند. قبلاً که بیشترین قسمت این دالر های میلیاردی از طریق موسسات

غیرحکومتی «مصرف» میشد، مقامات حکومتی عمدتاً کمیشن گیر بودند. فعلاً پنجاه فیصد آن را سادراختیار مقامات رژیم قرار میگیرد. بنابراین آنها فعلاً پنجاه فیصد خودشان را هرطوری که خواستند «مصرف» می کنند و از پنجاه فیصد دیگر که کماکان مربوط به موسسات غیر حکومتی باقی مانده است، کمیشن میگیرند.

مسئله مهم دیگر چیزی است که می توان آن را «بحران مشروعیت رژیم» دانست. منظور ما در اینجا بحران مشروعیت در نزد مردم یعنی نامشروع بودن رژیم در نزد آنها نیست؛ بلکه بحران مشروعیت نه تنها در نزد منسوبین رژیم بطور عام، بلکه حتی در سطح سردمداران آن است. وقتی سرو ته منحن این رژیم از بالا تا پائین ور انداز گردد، به زحمت می توان کسی را در آن یافت که به مشروعیت رژیم و همچنان به دوام و بقای آن باور داشته باشد. به همین سبب تقریباً همه منسوبین پائین رتبه و عالیرتبه رژیم روز گذرانی می کنند و غم «روزمبادا» ی خود را می خورند. میزان مشروعیت و وفاداری به این رژیم را میتوان از تقاضای اخیر «نمایندگان ملت» در ولسی جرگه رژیم برای تهیه پاسپورت های سیاسی برای خانواده های شان به خوبی در نزد منسوبین بلند پایه رژیم اندازه گرفت. در طی جنگ های اخیر طالبان قادر شدند که چند ولسوالی ولایت هلمند را تصرف کنند که از آنجمله آنها صرفاً کنترل شان بر ولسوالی موسی قلعه، آنهم در اثر یک سازش میان آنها، قوای انگلیسی و مافیای مواد مخدر تحت نام فیصله متنفذین قومی، تاحال دوام کرده است. این ولسوالی از شهر کابل بیشتر از هفتصد کیلومتر فاصله دارد. اما با تصرف همین یک ولسوالی توسط طالبان، منسوبین قوه مقننه رژیم برای فرار و گریز به خارج آمادگی می گیرند. به این می گویند «تعهد آهنین» و «عزم استوار»! لابد اجرای این «تعهد» و «عزم» با جیب خالی امکان ندارد. «کیسه باید پر باشد تا مرد میدان دلیر باشد»!

درین میان معدود کسانی که تلاش دارند با بودن در درون حاکمیت علیه فساد ذاتی و سرشتی این رژیم مبارزه کنند، تلاش های بی نتیجه شان به آن میماند که کسی بخواد گندو تعفن یک مرداب وسیع و عمیق را با عطر پاشی بر روی آن از میان ببرد. از میان بردن گند و تعفن این مرداب فقط و فقط یک راه دارد و آن خشکاندن و از میان بردن آن است. تاهمراه بازمیان رفتن خودش، گندو تعفن آن نیز از میان برود و پشه های گوناگون لانه کرده در آن نیز محیط مطلوب پیدایش و تکثیر شان را از دست بدهند و نابود شوند و مردم نیز از شر میکروب های «سالدانه»، «ملاریا» و غیره این پشه های زهری نجات یابند. ■

# جواب نامه های رسیده

## به حزب کمونیست م.ل.م افغانستان!

نخست سلام های پر حرارت را تقدیم تان می نمایم. از اینکه ایمل فرستادید و در آن ازباز نشدن نامه مختصرم تذکر دادید، ممنونم.

سایت شما را باز نموده مطالعه می نمایم. دربخشی از نوشته ی تان «مهاجر» را شعله ای خوانده اید. از همین سبب خواستم برایتان تذکر بدهم که این شخص هر چه بوده میتواند؛ مگر «شعله ای». آقای «مهاجر» کسی جز پیکار پامیر نیست، وی چندنام مستعار دارد. از گذشته های دور روابطی با برخی از اعضای محفل مجید آغا داشت، چونکه موصوف از اهالی چاریکار می باشد، خودش را گاهی به آنها می چسباند و زمانی هم از آنها یعنی سامایی های تسلیمی و همراهم شان خادی های سامایی نما دور می شود و بازهم نزدیک و بازهم ... به هالند هم رفت و آمد هایی دارد و با جلوه نمایی می خواهد توجه سیا و نماینده اش «سپنتا» را بخود جلب نماید، تا به وزارت خارجه راه یابد و... شخص مجید زنده یاد به رفقاییش همواره میگفت که متوجه وی ( کریم پیکار ) باشند. برادر زنده یادش ( رهبر ) همچنان وی ( پیکار پامیر ) را عضو ... میخواند و از اعضای سازمانش می طلبید که شدیداً مراقب مذکور باشند.

در سایت «گفتمان» اگر نظر اندازی کنید، یک نوشته وی تحت عنوان «نگاهی بر یک اثر تحلیلی» (بین خود ما باشد اثر ضد انقلابی از انجیر ش. آ میباشد) دیده می شود که در نوشته اش از آن کتاب به ستایش پرداخته است (در یک نشریه ایرانی بنام «شهروند» هم مضمونش در ستایش از کتاب مذکور را بدست نشر سپرده است). وی تا مغز استخوان ضد شعله ای به مفهوم (کمونیست آن) می باشد. و از هر فرصتی سودبرده از پشت به آنها خنجر می زند. وی فعال سیاسی است. نهایت محیل و زیرک و موقع شناس می باشد. از آغاز تجاوز امپریالیزم امریکا به افغانستان تجاوز را مورد تأیید قرار داده است (اسناد چاپی یعنی نوشته های وی موجود است) بگونه مثال از نخستین روزی که دست نشانده امریکا بروی صحنه با آن کلاه و چپش ظاهر گردید وی (پیکار پامیر و دوست اش نصیر مهرین) در رادیوی صدای امریکا طی مصاحبه ای از برش و رنگ بیرق استعماری برای افغانستان و کلاه و چپن کزری ستایش نمود. وی که عضو «شورای دموکراسی» نیز است و با «شورای نظار» (بخش عبدالله و قانونی) به خصوص با برادر مسعود (سفیر در لندن) پیوندتنگاتنگ دارد. و... و کار و بارش در وزارت خارجه و سفارت افغانستان در اسلام آباد در «چهار پادشاه گردشی» یعنی ازدوره داودخان، تره کی، امین و تادوسال یا کمتر دوره کامل. و هم اکنون تلاشش به خاطر رسیدن به وزارت خارجه (که از نوشته اش «سراب صلح و دموکراسی در افغانستان» که در سایت ستایشگران دولت دستنشانده «گفتمان» برقرار شده،

چنین پیداست که به نتیجه مطلوب نرسیده، ورنه در مورد امریکالبتنه به تناسب سایر نوشته هایش که ستایشگرانه میباشد، تند «نمی نوشت» جریان دارد. چنین افراد بایست شناسایی و افشا گردند البته افشا در دایره جنبش چپ انقلابی.

در صورتی که به آرزوی «شناخت منطقی» وی و امثالش - که به احتمال قوی روزی با شما هم در تقابل قرار خواهد گرفت - باشید دوستانه تقاضا مینمایم که از نام نگارنده این نامه - که البته نامیست مستعار - همچنان آدرس ایملم در نشریه و سایت تان، تذکری ندهید. یک جریان سیاسی - چه رسد به حزب م.ل.م - هرگاه فعالین سیاسی ضد اندیشه اش را بدرستی ارزیابی نتواند، سکتگی و حتی صدمه در کار و پیکارش خواهد دید. شاد و موفق باشید. (ص. تورهن)

## سلام های گرم متقابل را بپذیرا شوید.

در مقاله «سر و صداها در مورد شعله ئی ها» که در شماره دوازدهم دوره سوم شعله جاوید نشر شده بود؛ در مورد مقالات «ش. آ. آهانگر» و «مهاجر» گفته شده بود که:

«هر دو مقاله ظاهراً به شدت از شعله ئی ها دفاع کرده و از آنها تعریف و تمجید به عمل آورده و از مظلومیت های شان یاد کرده است. ولی خطی را که دنبال می کنند، به شدت تسلیم طلبانه و انحرافی است. گرچه این مقالات نکات انحرافی و نادرست زیادی دارد، ولی ما در اینجا نمی توانیم به همه آنها بپردازیم و توجه خود را صرفاً به جنبه تسلیم طلبی آنها در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده متمرکز می کنیم.»

در چهارچوب این نتیجه گیری، بطور مشخص در مورد «مهاجر» و مقاله اش گفته شده است که:

«ما دقیقاً نمی دانیم که «مهاجر» کیست. از متن مقاله همین قدر معلوم شده می تواند که وی یکی از شعله ئی های سابقه و فعلاً مقیم کانادا است. قسمتی از متن مقاله «مهاجر» نشان می دهد که او تأیید کننده خط «ملالی جویا» و طرفدار محاکمه «جنایت کاران جنگی» افغانستانی توسط امپریالیست های امریکائی و متحدین شان است.

بنابراین این نتیجه گیری شما که ما «مهاجر را شعله ئی» خوانده ایم، درست نیست. اولاً به این دلیل که تسلیم طلبان کنونی، سابقاً هرچه بوده باشند، یعنی شعله ئی بوده باشند یا نبوده باشند، فعلاً شعله ئی محسوب نمی گردند. کسانی مثل «اسپنتا» و «آشکارا» به این موضوع معترف اند. ولی کسانی دیگری هم هستند که فعلاً در خط تسلیم طلبی قرار دارند ولی کماکان خوش شان نمی آید که کسی آنها را «غیر شعله ئی» یا «ضد شعله ئی» بخواند. در هر حال «مهاجر» فعلاً در خط تسلیم طلبانه قرار دارد و لذا صرف نظر از سابقه اش، فعلاً «شعله ئی» محسوب نمی گردد. اساس و

شناخت منطقی «ما از او همین موضوع ایدئولوژیک - سیاسی است و این موضوع به بحث مشخص مقاله در مورد سر و صدا های کنونی در مورد «شعله ئی» ها مربوط است.

گذشته از آن گفته شده است که: «ما دقیقاً نمی دانیم که مهاجر کیست. و به دنبال آن اضافه شده است که: «از متن مقاله همین قدر معلوم شده می تواند که وی یکی از شعله ئی های سابقه و فعلاً مقیم کانادا است.» او در متن مقاله اش، «ظاهراً به شدت از شعله ئی ها دفاع کرده.»

ما فکر نمی کردیم که «مهاجر» همان «پیکار پامیر» باشد. حدس ما بیشتر آن بود که «مهاجر» یکی از شعله ئی های سابقه مربوط به «ساوو» است که فعلاً کم و بیش با «محافل» مثل «راوا» پیوند دارد. از اینکه شما در نامه تان «مهاجر» را بصورت مشخص برای ما معرفی کرده اید از شما ممنونیم.

روابط قبلی و کنونی «پیکار پامیر» همانگونه بوده و هست که شما در نامه تان بیان کرده اید. اما علیرغم تمامی این مسائل روابط قبلی او با محفل زنده یاد مجید و بعداً روابطش به «ساما» و اکنون با بقایای ساما، قطع نشده و ادامه یافته است. اینکه او شخصاً در آینده با ما طرف خواهد شد یا نه؟ موضوعی نیست که قابل بحث باشد. او هم اکنون نیز با شمولیت در جرگه تسلیم طلبان با ما طرف است و ما خود با نقد مقاله اش با او طرف شده ایم.

موضوع دیگری را که در آخر این سطور باید به شما بگوئیم این است که نام حزب ما «حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان» است و نه «حزب کمونیست م. ل. م افغانستان». رفقا و دوستان ماباید به این موضوع توجه کنند و بصورت دقیق نام حزب را به همان صورتی که هست بکار برند.

\* \* \* \* \*

## خانم یا آقای عزیز!

بسیار خرسندم که امروز وب سایت بزرگ تان را در انترنت پیدا کردم و واقعا در مورد آن خوشحالم.

نام من «ر» است و در «بسر می برم» به یک خانواده کمونیست تعلق دارم و خودم هم یک کمونیست هستم و به کمونیزم و محکمی آن در مقابل امپریالیزم باور دارم.

یکبار دیگر بهترین تمنیایم را به شما تقدیم میکنم و درخواست دارم که مرا به عضویت حزب تان بپذیرید. اگر برای پذیرش این درخواست به ارائه مدارک و اسناد ضرورت داشته باشید میتوانم آنها را تهیه کنم.

امیدوارم به زودترین فرصت جواب شمارا دریافت نمایم.

زنده باد کمونیزم!

مرگ بر امپریالیزم!

رفیق کمونیست شما «ر.ا.» «۱۵ جون ۲۰۰۶»

جانباخته اندونیزیایی را گرامی می داریم و در راهی که با خون آنها گلگون گردیده است به پیش می رویم، از تجارب آنها می آموزیم و سلاح های مبارزاتی مان را بیشتر از پیش حدادی می کنیم.

حزب ما با علاقمندی از تماسگیری شما با ما استقبال می کند. ما آدرس های تماس با شما را در اختیار هواداران حزب در ساحه مورد سکونت تان قرار داده ایم. امید واریم تا زمانیکه این شماره شعله جاوید (شماره چهاردهم) منتشر می گردد، آنها با شما از نزدیک داخل تماس شده باشند.

سرفراز و استوار باشید!

\* \* \* \* \*

**رفقای عزیز!** من رفیقی از ... هستم و بسیار علاقه دارم که جریده حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان (شعله جاوید) را بدست آورده و مطالعه نمایم. از شما می خواهم که یک نسخه نمونه شعله جاوید را در اختیارم قرار دهید و در مورد نحوه اشتراک در خارج برایم معلومات دهید.

امید وارم که به زودی از شما بشنوم.

منتظر نامه و احوال تان هستم.

با تشکرات زیاد!

رفیق شما «ر. ج.» - ۶ اکتوبر ۲۰۰۶

آدرس من: .....

یاد داشت: لطفا مرا ببخشید که نمی توانم به دری بنویسم. من می توانم دری را خوب بخوانم اما برایم خیلی مشکل است که با آن بنویسم.

### رفیق عزیز! درود بر شما!

خوشوقتم که نامه شما را گرفتیم. علاقمندی شما برای مطالعه جریده شعله جاوید مایه تشویق ما است. اینکه توانسته اید تان خواندن خط دری را پیدا نمایید، به شما شاد باش می گوئیم. یقینا برای کسانی مثل شما که خط زبان مادری شان دارای الفبای لاتینی است، نوشتن به دری مشکل و بلکه خیلی مشکل خواهد بود، ولی ناممکن نیست. ما به شما پیشنهاد میکنیم که درینمورد نیز کوشش به عمل آورید. حتما از این کوشش تان نتایج مثبتی خواهید گرفت.

امید واریم شماره چهاردهم شعله جاوید اولین شماره این نشریه نباشد که در اختیار تان قرار بگیرد و قبل از آن شماره یا شماره های قبلی را گرفته باشید. ما آدرس الکترونیکی و همچنان آدرس پستی شما را در اختیار هواداران حزب در ساحه قرار داده ایم تا با شما داخل تماس گردند.

اما در مورد وجه اشتراک شعله جاوید:

درینمورد علاوه از شما، رفقا و دوستان دیگری نیز پرسیده اند.

شعله جاوید در داخل افغانستان و همچنان در خارج از کشور اساسا مجانی پخش میگردد و وجه اشتراک ندارد. مصارف مالی انتشار آن از بودجه حزب و همچنان کمک های مالی ویژه ای که رفقا و دوستان طبق آمادگی و توان شان می پردازند، تامین میگردد. از این جهت ما تمامی خوانندگان شعله جاوید، منجمله خود رفقای حزب، را فرا می خوانیم که در صورت توان از کمک مالی به شعله جاوید مضايقه نکنند. این وضعیت شامل حال شما نیز می شود. ما در هر حال بعد از این شعله جاوید را برای تان می رسانیم و تقاضای ما از شما این

را در فاصله زمانی کوتاه تری منتشر نمایید.

موفق باشید!

«ف. گ.»

### رفیق محترم! سلام های متقابل ما را بپذیرید!

پیشنهاد رفیقانه شما نشانه احساس جدی رفیقانه شما نسبت به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است. پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب فیصله نمود که ارگان مرکزی حزب (نشریه شعله جاوید) باید بصورت ماهانه منتشر گردد. شماره دوازدهم و سیزدهم شعله جاوید بصورت ماهانه منتشر شدند، اما متأسفانه انتشار شماره چهاردهم ارگان مرکزی حزب به تعویق افتاد و اینک بعد از چند ماه تاخیر منتشر می گردد. ما نهایت سعی مان را به عمل می آوریم که فیصله پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب را دقیقاً اجرا کنیم. اما متأسفانه شرایط ما در داخل افغانستان بسیار سخت است و هر دم با مشکلات و موانع نا خواسته روبرو می شویم. ما یقین داریم که شما درینمورد با ما تفاهم خواهید داشت و مشکلات ما را درک خواهید کرد. این گفته ما به این مفهوم نیست که ما کم کاری های مانرا توجیه کنیم؛ بلکه فقط خواستیم دلیل عمده در تاخیر انتشار شماره های مختلف شعله جاوید را با شما در میان بگذاریم.

پیروز باشید!

\* \* \* \* \*

### رفقای عزیز!

من ..... هستم. من یک مائوئیست اندونیزیایی می باشم. کشورم را وقتی ترک کردم که رفقایم گرفتار گردیده و به قتل رسیدند. بعضی از رفقایم مرا کمک کردند که به ... بروم. در آنجا من قادر شدم پناهندگی سیاسی، ... و تابعیت ... بگیرم. .... در جستجوی کمک و توجه رفقا از سراسر جهان هستم. درین اواخر در ... هستم. در آنجا دوستی را ملاقات کردم که از افغانستان آمده بود. او در باره تشکیلات شما برایم معلومات داد و من علاقه گرفتم که در باره تشکیلات شما بیشتر بدانم. وب سایت تشکیلات من قرار ذیل است:

<http://groups.msn.com/brotherhoodofmao>

من کوشش میکنم گفتنی هایم را برای جهانیان از طریق تماس بیشتر با مردمانی که به عین تئوری مورد قبولم باور داشته باشند، بیان نمایم.

به امید دریافت جواب تان!

رفیق «و. ....»

### رفیق عزیز! از دریافت نامه تان بی نهایت خرسند

شدیم.

حزب کمونیست اندونیزیا یک حزب بزرگ انقلابی بود و آمیدی برای جنبش بین المللی کمونیستی و پرولتاریا و خلق های جهان به شمار می رفت. تجارب منفی و مثبت این حزب برای کل جنبش ما یک تجربه غنی و مملو از درس قابل آموختن است. به همین سان آنچه که توسط مرتجعین بومی اندونیزیایی و امپریالیست های حامی آنها بر سر حزب کمونیست اندونیزیا و توده های تحت رهبری آن آمد، نمونه برجسته ای از دشمنی و کین تیزی سببانه آنها علیه حزب و توده های انقلابی است. امروز ما یاد رفقای

**رفیق عزیز!** درود بر شما! خوشوقتم از اینکه به وب سایت حزب دسترسی پیدا کرده اید. امید واریم تا زمان مطالعه جوایبه به نامه تان در شماره چهاردهم شعله جاوید، موفق شده باشید اسناد حزب را در سایت به دقت مطالعه کرده باشید. ما از درخواست شما برای عضویت در حزب استقبال می کنیم و آن را نشانه ای از جدیت مبارزاتی تان محسوب می کنیم. اما در مورد این درخواست بصورت مشخص باید بگوئیم که چگونگی پاسخ ما به آن مشروط به ملاقات مستقیم با شما و حل و فصل موضوع در صحبت های روبروی است. ما تلاش خواهیم کرد زمینه تماس مستقیم با شما را پیدا نمایم. تا آن موقع لازم است که برنامه و اساسنامه حزب را به دقت بخوانید و اگر می توانید چند بار مرور کنید. چنانچه در این مطالعه و مرور به سوالاتی برخوردید و یا با مسائلی روبرو شدید که برای تان به قدر کافی روشن نباشد، آن ها را یاد داشت نمائید، تا موقعیکه با شما تماس گرفتیم در مورد آن مسائل و سائر مسائل مربوطه از نزدیک صحبت نمائیم.

موفق و کامگار باشید!

\* \* \* \* \*

### ببرهای مائوئیست! دلاوران عزیز!

امید وارم خوب باشید و در کار ها موفق. نام من ... است و در ... زندگی می کنم. برای اولین بار است که وب سایت شما را می بینم و از بابت آن بسیار خوشحالم. امروز از دیدن وب سایت شما احساس خرسندی می کنم و فردا می خواهم یکجا با مائوئیست ها به پیش بروم.

منتظر دریافت جواب شما هستم!

با درود!

«س. ص.»

۱۸ جون ۲۰۰۶

### رفیق هرمز! از دریافت نامه پر احساس تان

نهایت خرسندیم. خوشوقتم از اینکه به وب سایت حزب دسترسی پیدا کرده اید. از اعلام آمادگی تان برای پیشروی یکجا با حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با آغوش باز استقبال می کنیم. امید واریم به زودی موفق شویم شما را از نزدیک دیده و رابطه مستقیم با شما بر قرار کنیم. تا آن موقع از شما می خواهم که اسناد حزب، به ویژه برنامه و اساسنامه حزب، را به دقت مطالعه نمائید تا اگر سوالاتی برای تان پیدا شود، موقعیکه شما را از نزدیک دیدیم در مورد آنها صحبت نمائیم.

سرفراز باشید!

\* \* \* \* \*

### باسلام!

... خواهشمندم سایت شعله جاوید را به روز نگاه دارید. متأسفانه این سایت در فاصله زمانی بسیار طولانی غیرفعال می ماند. کمونیستها باید همگام با تحولات جهان پیش روند و به موقع به جنبشهای توده ای و کارگران و زحمتکشان رهنمود دهند. پیشنهاد می کنم صفحات نشریه را کاهش دهید ولی در عوض آن

است که طبق توان کمک مالی ویژه تان را با نشریه به عمل آورید. البته پرداخت کمک مالی اجباری نیست و حد معینی برای حد اقل و حد اکثر آن نیز معین نمی باشد. جمع آوری کمک مالی به شعله جاوید از طریق کانال های ارتباطی با اعضا و هواداران حزب صورت میگیرد و نه از طریق کدام نمبر بانکی خاص. برای هر کمک کننده یک نمبر تعیین میگردود همان نمبر در لیست کمک کنندگان درج می شود.

ماکوشش میکنیم که بعد از این لیست کمکهای مالی به شعله جاوید را در هر شماره آن یکجا با نمبر های تعیین شده برای کمک کنندگان، نشر کنیم، تا از یکجانب رفقا و دوستان کمک کننده از رسیدن کمک های شان به مرجع مربوطه مطمئن شوند و از جانب دیگر رفقا و دوستان بیشتری برای کمک تشویق گردند.

موفق و سر فراز باشید!

\* \* \* \* \*

### سلام!

لطفا مقداری مواد چاپی در مورد « حزب » را در اختیارم قرار دهید!

آرزومند « ج. ر. »  
آدرس : .....

### دوست عزیز!

آدرس شما را در اختیار روابط حزب در ساحه قرار داده ایم. امید داریم تا زمان انتشار بیرونی این سطور مواد مورد ضرورت بدسترس تان قرار گرفته باشد. موفق باشید!

\*\*\*\*\*

### سلام رفقا!

کجا شدین؟ هیچی دیده نمی شین؟ نکنه انتقادیون شما را خیلی به نقد گرفته اند که اینطور مصروف شده اید؟ بهر حال همیشه در کار تان موفق و سر بلند باشید. فقط یک سوال داشتم که می خواستم جواب آن داده شود و در پاسخ به نامه ها درج گردد.

بعضی از دوستان من میگویند که نام حزب کمونیست توسط شما غضب شده است. زیرا که شما خود را پیش داوران خط انقلاب میخوانید و ادعای کمونیست بودن را میکنید باید در برخورد با رفقا رویه نیک داشته باشید. شاید سوال پیدا شود که چرا این سوال رامی پرسیم؟ بهر حال چند نفر از دوستان را می شناسم که به دنبال شعله جاوید براه افتادند اما در برخورد لفظی با ایشان به خشونت رفتار شده است.

آنها میگویند که اینها خود را کمونیست میدانند اما با قهر دیگران راسرکوب میکنند. این موضوع باعث می شود که در صدر حزب یعنی در هسته نفوذ کرده و خط رهبری را بدست آورند.

لطفا رفتار تان را با رفقای که با شما هستند دوبه شما هواداران دیوایکسانی که هنوز با شما نه پیوسته اند و خط شما را قبول ندارند در پاسخ به نامه ها تشریح نمایید. با تشکر!

« پیغام »

۷ نوامبر ۲۰۰۶

### رفیق عزیز سلام متقابل ما را بپذیرید.

اگر منظور تان از اینکه « هیچ معلوم نمی شویم » این باشد که نشر شعله جاوید برای چند ماه به تعویق افتاده است باید بگوئیم که این امر نه در اثر مصروفیت به جوابگوئی به نقد یا نقد های انتقادیون بلکه در اثر بروز یک سلسله مشکلات ناخواسته دیگر به وقوع پیوست. بهر حال امید داریم و نهایت تلاش مان را خواهیم کرد که دوباره به اینچنین تعویق هایی از بابت نشر ارگان مرکزی حزب مواجه نشویم. ولی با آنهم ممکن است شرایط سخت افغانستان بازم مشکلاتی برای ما ایجاد کند و شعله جاوید را نتوانیم در هر ماه منتشر کنیم.

اما در مورد نفوذ در هسته رهبری یا صدر حزب و بدست گرفتن خط رهبری ما دقیقاً متوجه منظور تان نشدیم. همچنان در مورد اینکه کسانی می گویند که ما نام حزب کمونیست را غضب کرده ایم نیز دقیقاً متوجه نشدیم که مثلاً چه کسانی حامل اصلی و یا مستحق این نام بوده اند که ما این نام را از ایشان غضب کرده ایم؟ در مورد اینکه کسانی به طرف شعله جاوید جلب شده باشند ولی بعداً با برخورد های خشن و سرکوب گرانه از جانب حزب مواجه شده و دلسرد شده باشند، نیز دقیقاً نمی توانیم بطور مشخص درک کنیم که منظور تان چه کسانی اند؟ البته تا حال با کسانی مواجه شده ایم که در این حد یا آن حد بطرف حزب آمده اند، ولی بنا به مشکلات ایدئولوژیک - سیاسی و یا انضباط ناپذیری تشکیلاتی، یا خود از حزب فاصله گرفته اند یا حزب از آنها معذرت خواسته است.

ما کمونیست هارک و راست و صریح هستیم و افرادی را که بطرف ما می آیند با نرم گوئی و چرب زبانی نمی خواهیم که با خود داشته باشیم. صراحت لهجه و پایه قول مائوتسه دون « رک و راست و صریح » بودن، خصلت کمونیست هاست و بدون بکاربرد قاطع و پیگیر آن نه می توان مواضع انقلابی رفقای خود را تعمیق بخشید و نواقص و کمبودات شان را نشانی و رفع کرد. کسانی که تاب تحمل اینگونه برخوردهای قاطع و صریح رفیقانه را، که بخشی از مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی خطی است، نداشته باشند و آن را سرکوب قهری قلمداد کنند، در واقع تمایل شان این است که با کمبودات شان سازش شود و نواقص شان رک و راست و صریح به روی شان آورده نشود.

از این جهت رویه نیک و رویه بد با رفقا را اساساً باید با معیار های ایدئولوژیک - سیاسی کمونیستی سنجید و به ارزیابی گرفت و نه از ظاهر به اصطلاح نرم و یا به اصطلاح تند آن. برخورد و رویه نرم و ملایم ولی مبتنی بر یک موضع غلط را در واقع باید یک رویه و برخورد محیلانه ضد انقلابی به شمار آورد و نه یک برخورد نیک و رفیقانه. همچنان یک رویه و برخورد مبتنی بر اصولیت انقلابی پرولتری، ولو اینکه ظاهر نرم و ملایم نداشته باشد و به اصطلاح تند و تیز باشد، را نمی توان اساساً یک رویه و برخورد بد به حساب آورد. منظور این نیست که هر موضوعی را باید تند و تیز مطرح کرد و در هر موردی به پر خاشگری پرداخت. تیز و تند مطرح کردن یک موضوع یا نرم و ملایم بمیان کشیدن آن اساساً یک موضوع سلیقه ای نیست بلکه موضوعی است که به مضمون خود موضوع مورد بحث مربوط است. اگر موضوعی از لحاظ مضمون خود تیز و تند باشد نا درست است که شما آنرا نرم و ملایم مطرح کنید، همانطوریکه طرح یک « موضوع نرم و ملایم »

### بصورت تیز و تند نا درست و غلط است.

شما خود میدانید که حزب مایک حزب پارلمنتاریست نیست که تعداد اعضایش را در روی کاغذ زیاد کند و از توده ها هم صرفاً یک ورقه رای بخواهد. ما حزب جنگ خلق و به بیان مشخص تر حزب جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی هستیم. گرچه هنوز این جنگ را برپا نکرده ایم اما تمام توان مان برای برپایی آن تلاش میکنیم. پیشبرد مبارزات تدارکی برای برپایی جنگ نیز کمتر از جنگ نیست و سربازی میخواد و به عبارت دیگر کار سخت و مشکل و نهایت خشن است. مانمیتوانیم رفقای مان را بنا به اصطلاح عامیانه « با الله و بسم الله » با خود نگهداریم. حزب اعضای سرباز و جانباز میخواد، اعضایی که هر لحظه آماده جانفشانی و فداکاری باشند. نفس کار ما و راهی را که برگزیده ایم از ما طلب می نماید که با رفقای مان قاطع و رک و جدی برخورد نمائیم و از آنها نیز جز این انتظاری نداریم. ما می توانیم « خوش بگوئیم و خوش بشویم ». ولی چنین برخوردی سودی بیار نمی آورد و در مواجهه با مشکلات عدیده مبارزاتی بی ثمری خود را به اثبات می رساند.

خلاصه اینکه برخورد قاطع و روشن و رک و راست با رفقا ضروری است و ما این نوع برخورد را به مفهوم برخورد خشن نمیگیریم. برخورد خشن برخوردی است که باید در حال تضاد میان ما و دشمن وجود داشته باشد. بنابراین ما نمی توانیم بپذیریم که کسانی بطرف ما آمده باشند و بعداً با برخورد های خشن سرکوبگرانه ما مواجه شده باشند و به همین خاطر از حزب فاصله گرفته و پی کار شان رفته باشند.

وقتی برخورد های لفظی پیش میآید باید دید که دلیل آن چیست؟ برخورد های لفظی بدون علت و دلیل بوجود نمی آید. وقتی برخورد لفظی میان دو طرف به وجود می آید باید دید که کدام یکی از دو طرف مجادله ملامت است. معیار ملامتی افراد هم نادرستی گفته ها و عملکرد هایشان است و نه نحوه بیان شان که اگر نرم و چرب و گرم بود ملامت نیست و اگر تند و قاطع و جدی بود ملامت است.

اما در مورد اینکه می پرسید که: برخورد ما با کسانی که خط ما را نمی پذیرند و یا با آن مخالف هستند، چگونه است؟ مشکل است که یک جواب ساده ارائه کنیم. عدم پذیرش و مخالفت با خط حزب سطوح و درجات مختلف دارد. بدترین حالت آن دشمنی و خصومت است؛ سطح دیگر اختلاف دوستانه است؛ سطح دیگری هم می تواند اختلاف رفیقانه باشد و سطوح و درجات دیگری نیز می تواند مطرح باشند. ما هم طبعاً با دشمن دشمنی می کنیم، با دوست دوستی و با رفیق هم رفاقت.

ما با کسانی که فکر میکنیم اشتباه ما را دشمنی انگارند دشمنی نمی کنیم و سعی به عمل می آوریم که چنین کسانی را متوجه اشتباه و غلطی شان بنمائیم. ولی اگر علیرغم تلاش های مان باز هم برخورد های خصمانه آنها علیه ما دوام نماید، طبیعی است نتیجه گیری کنیم که چنین کسانی نه از روی خطا و اشتباه بلکه بصورت قصدی و عمدی با ما دشمنی می ورزند. خلاصه اینکه « ما در رفاقت متعهد و وفادار، در دوستی قدر دان و صمیمی و در دشمنی بی گذشت و بی برگشت هستیم. بلی! ما اینگونه هستیم و نمی توانیم غیر از این باشیم.

کامگار و سر بلند باشید!

\* \* \* \* \*

## آقا یا خانم عزیز!

من ماه گذشته نامه ای برای تان ارسال کردم مگر تا حال جواب نامه ام را نگرفته ام. من می دانم که چیزهای زیادی اتفاق می افتند و شما بسیار مصروف هستید. ولی من فکر می کنم این هم مهم است که نامه های هواداران جواب داده شوند.

در نامه ام من خود را معرفی کرده ام و یکبار دیگر خودرا معرفی میکنم. اسم من «ف. ف.» است و دانشجوی حقوق در ... هستم. پسری جوانی بودم که به ... آدمم و در حدود ده سال میشود که در اینجا زندگی میکنم. در دو سال گذشته من سایت و نشرات شما را تعقیب کرده ام. در عین حال در حزب کمونیست ... هم فعال هستم.

علاقه دارم با شما و ارتباطات تان در ... تماس داشته باشم. علاقه دارم با شما کار کنم و خدمت را به افغانستان انجام دهم.

طوری که می دانید ما در ... فرصت های خوبی داریم و باید از این فرصت ها برای تقویت در برابر دشمن استفاده کنیم. مردم افغانستان همین اکنون به ما ضرورت دارند. صرفا نوشتن روزنامه و مجله کافی نیست. ما باید کارهای بیشتری انجام دهیم تا مردم افغانستان را در مورد خود باورمند بسازیم. همچنان این نیز مهم است که ما پسران و دختران جوان افغان را بطرف شناخت از اهداف کمونیستی جلب نمائیم. حقیقت این است که این جوانان بطور اتوماتیک گرد نمی آیند. ما باید با آنها صحبت نمائیم و جوانب مثبت جنبش مان را به آنها نشان دهیم.

ما برای برقراری این تماس ها به شما ضرورت داریم. طوریکه من می دانم تعداد زیادی از افراد نسل جوان افغان و دارای تحصیلات عالی وجود دارند که میخواهند کارکنند و در باره مارکسیزم، لنینیسم و مائوئیسم بیاموزند. اما آنها ضرورت به سازماندهی دارند. من یکی از همین افراد جوان هستم که خواهان کار مشترک باشم. میخواهم در تماس با شما و دوستان تان در ... قرار بگیرم (اگر در ... باشد بهتر است) به انتظار دریافت هر چه زود تر جواب تان.

رفیق صادق شما «ف. ف.» -- ۱۱ نوامبر ۲۰۰۶ آدرس من در ... : .....

## رفیق عزیز! درود بر شما!

از بابت دیر جواب دادن به نامه های تان نهایت متاسفم. طوریکه می دانید شماره چهاردهم شعله جاوید بعد از تاخیر سه- چهار ماهه منتشر گردیده است. دلیل این تاخیر مشکلات ناخواسته ای بوده اند که در افغانستان با آن ها مواجه شدیم. یقینا برای تان قابل درک خواهد بود اگر بگوئیم که شرایط افغانستان شرایط واقعا سختی است. در این کشور و جامعه ویران بعضا اتفاق می افتد که حل یک مشکل ساده که مثلا در کشور مورد سکونت شما کار چند ساعته می طلبد، روزها و حتی هفته ها وقت نیاز داشته باشد.

بهر حال امید داریم تا زمانیکه چشم تان به این سطور می افتد رفقای آن دیار با شما تماس گرفته باشند. ما قبلا آدرس شما را به آنها داده ایم. تنظیم جزئیات روابط برعهده آن رفقا و خود شما است. به هر طریقی که میتوانید آن را بصورت موثر تنظیم و برنامه ریزی کنید.

در مورد ضرورت کار در میان جوانان کاملا با شما موافقیم. پس از اینکه روابط تان با رفقای آن دیار برقرار گردید، از طریق آنها در جریان برنامه های کار در میان جوانان قرار خواهید گرفت. امید داریم موفقیت های روز افزون در این مسیر مبارزاتی داشته باشید.

کامگار باشید!

\* \* \* \* \*

## ضمن عرض سلام و تقدیم احترامات!

بنده یکی از خوانندگان جریده شعله جاوید میباشم. سوالاتی دارم که امید است در بخش پاسخ به نامه های جریده خویش جوابات آنها را تحریر بدارید.

سوال اول: چرا در کشور شوروی از پیروزی انقلاب اکتوبر تا مرگ استالین و پشت سر گذاشتن جنگ جهانی دوم و آن هم به نفع اردوگاه سوسیالیستی حزب کمونیست شوروی ۳۷ سال قدرت سیاسی را بدست داشت و بعد از مرگ استالین و گرفتن قدرت توسط خروشچف حزب کمونیست شوروی تبدیل به یک حزب رویزیونیست می شود در حالیکه ده ها هزار نفر عضو حزب که از مشی لنین و استالین دفاع می کردند: چه شد که همه از خروشچف و دار و دسته اش پیروی کردند و کشور شوراها و اردوگاه سوسیالیزم به یک قدرت سوسیال امپریالیستی تبدیل شد؟ و هکذا در چین به عین شکل کشوری که انقلاب را به پیروزی رسانید و سال ها قدرت سیاسی را در دست داشت و بعد هم انقلاب کبیر فرهنگی را پشت سر گذاشت، بعد از مرگ مائو به یک کشور رویزیونیستی تبدیل گردید، در صورتیکه صد ها هزار عضو حزب کمونیست داشت.

سوال دوم: اینکه بعد از مرگ استالین در شوروی و بعد از مرگ مائو در چین چرا دوباره در این دو کشوری که سال ها احزاب کمونیست داشته و صد ها هزار عضو و هزاران نفر کدر داشت بعد از مرگ رهبران کمونیست شان احزاب کمونیست تشکیل نشد و تا امروز هم احزاب کمونیست در این دو کشور وجود ندارد. در صورتیکه هر دوی این کشورها از جمله کشور های صنعتی جهان به شمار می روند و میلیون ها کارگر در این دو کشور در تولید سهم اند و جمعیت اضافه از یک میلیارد انسان در آن ها زندگی میکنند. اما در کشورهای عقبمانده مستعمره و نیمه مستعمره چون نیپال و افغانستان احزاب کمونیست وجود داشته و عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می باشند. آرزو مندم تا پاسخ سوالاتم را به نشر بسپارید.

قبلا از لطف شما سپاسگزارم.

» ..... »

۲۵ عقرب ۱۳۸۵

## رفیق عزیز! سلام های متقابل ما را بپذیرید

ارائه پاسخ مناسب به سوالات شما مستلزم بحث مفصلی است که پرداختن به آن در صفحات پاسخ به نامه ها مقدور نیست. ولی علیرغم این محدودیت سعی خواهیم کرد تا آنجائیکه ممکن باشد نکات اصلی

بحث را در اینجا مطرح کنیم.

برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با تکیه بر تجربه انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی چین و تئوری «ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا»، جمعبندی ذیل را از مشی انقلاب پرولتاری در دوران ساختمان سوسیالیزم و چگونگی پیشبرد مبارزه بخاطر جلوگیری از احیای سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی به عمل آورده است.

« ۱ - انقلاب سوسیالیستی یک انقلاب مداوم است که از زمان تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و ساختمان اولیه سوسیالیزم تا رسیدن به جامعه کمونیستی باید پیوسته ادامه یابد. جامعه سوسیالیستی یک جامعه در حال گذار از سرمایه داری به کمونیزم است و طبقات و مبارزه طبقاتی در این جامعه وجود دارد و موتور محرکه تکامل آن است. مصادره مالکیت های طبقات استثمارگر و شکلهای نوین آنها در مالکیت های عمومی دولتی و یا مالکیت های جمعی زحمتکشان، صرفا شکل بسیار ابتدایی مالکیت اجتماعی محسوب می گردد. این مالکیت های سوسیالیستی، مالکیت های اجتماعی اعتباری است و به اعتبار سوسیالیستی بودن دولت و رهبری پرولتاری بر آن، مالکیت های اجتماعی محسوب می گردند. اگر ماهیت سوسیالیستی دولت و پرولتاری بودن حزب رهبری کننده دولت یعنی حزب کمونیست، عوض شود، مالکیت های مذکور تغییر ماهیت می دهند و به مالکیت های سرمایه دارانه مبدل می گردند. مالکیت اجتماعی حقیقی فقط در جامعه کمونیستی می تواند به وجود آید، یعنی جامعه ای که دیگر دولت در آن نمی تواند موجودیت داشته باشد.

در جامعه سوسیالیستی، حزب کمونیست به مثابه حزب سیاسی بر سر قدرت، به تبلور تمامی تضاد های این جامعه در حال گذار تبدیل می گردد. از این جهت است که تضاد طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی یعنی تضاد عمده این جامعه، در درون حزب کمونیست متمرکز می گردد و باعث سر بلند کردن ستاد بورژوازی از داخل حزب می گردد. در طول دوره انقلاب سوسیالیستی، چنین ستادهایی بار بار سر بلند می نمایند و برای احیای سرمایه داری تلاش می کنند. حزب از طریق مبارزه علیه این ستادها و سرنگون کردن بار بار شان است که می تواند خصلت سوسیالیستی پیشرونده جامعه و انقلاب را حفظ نماید و همچنان خصایل انقلابی خود، دولت سوسیالیستی و کل جامعه را پیوسته ارتقا و گسترش دهد. از این جا است که بر پایی انقلابات فرهنگی متعدد در جامعه سوسیالیستی ضرورت می یابد. بدون پیشبرد مداوم و پیوسته این مبارزه، فساد و گنبدگی در درون حزب بیشتر و بیشتر می گردد و خطر قلب ماهیت حزب و خطر سرنگونی انقلاب بروز می نماید.

۲- برقراری مالکیت های دولتی و مالکیت های جمعی زحمتکشان حتی در سطح کل جامعه، به مفهوم نابودی کامل مناسبات سرمایه دارانه نیست. سیستم مبادله کالایی و رواج پول، عملکرد قانون ارزش و حق بورژوازی، تضاد میان سطح در آمد افراد، تضاد میان کار فکری و جسمی، شهر و ده، دهقان و کارگر، زن و مرد، آن جوانی از مناسبات سرمایه دارانه اند که

برای مدت طولانی در جامعه سوسیالیستی باقی می ماند و به فوریت و با یکی دو ضربه کاری از میان نمی روند. انقلاب باید پیوسته بر مسایل مربوط به این تضادها فایق آید و آنها را در جهت تکامل پیوسته سوسیالیزم و حرکت بسوی کمونیزم حل و فصل نماید و این تضادها را پیوسته به سوی حل نهایی سوق دهد. چنانچه انقلاب بنا به هر دلیل تئوریک و عملی و یا داخلی و خارجی، از این حرکت مداوم پیشرونده باز ماند و در جا زند، خطر رشد عوامل سرمایه دارانه در جامعه بیشتر می گردد و زمینه های عینی احیای سرمایه داری بیشتر و بیشتر میگردد.

۳ - جوانب مختلف روبنای فکری و فرهنگی بازمانده از دوران قبل از انقلاب، به درجات و سطوح مختلف و برای مدت طولانی در جامعه سوسیالیستی به حیات خود ادامه می دهند و بصورت خود بخودی از میان نمی روند، بلکه فقط می توانند طی یک مبارزه طولانی و پیوسته به سوی نابودی سوق داده شوند. از جانب دیگر به همان میزانی که جوانب گوناگون مناسبات سرمایه دارانه در جامعه سوسیالیستی موجود باشند، روبنای فکری و فرهنگی ارتجاعی و ضد انقلابی در خود جامعه سوسیالیستی نیز از پایه مادی برخوردار است. بنا حفظ خصمیت سوسیالیستی انقلاب و تضمین پیشروی آن، مستلزم مبارزه دوامدار در عرصه روبنا، نه تنها در عرصه سیاست، بلکه در عرصه های فکری، فلسفی، فرهنگی و غیره نیز هست. اگر این عرصه های مبارزاتی نا دیده گرفته شوند و یا حتی اهمیت لازم به آنها داده نشود. افکار و عقاید و فرهنگ و سنن ارتجاعی می توانند رشد کنند و نه تنها تاثیرات منفی فرهنگی، بلکه تاثیرات منفی سیاسی و اقتصادی نیز بر سطح کل جامعه وارد نمایند و برای زمینه سازی احیای سرمایه داری خدمت کنند.

۴ - موجودیت نظام امپریالیستی در جهان، فشار های سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی عده ای را بر جامعه سوسیالیستی وارد می نماید. این فشارها صرفا به خطر تهاجم و تجاوز نظامی از بیرون محدود نمی گردند و در اشکال متعدد خود، عوامل منفی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه سوسیالیستی را تقویت می نمایند. اگر پیشروی انقلاب در سطح جهانی باعث جلوگیری و یا حد اقل تضعیف این تاثیرات منفی نگردد، عاقبت می تواند به نحو موثری در سرنگونی انقلاب و احیای سرمایه داری نقش بازی نماید. یک انقلاب پیرومند حیثیت یک پایگاه انقلابی برای انقلاب جهانی پرولتری را دارا می باشد. اگر این پایگاه انقلابی نتواند در متن پروسه پیشرونده انقلاب جهانی تحکیم و گسترش یابد و برای مدت طولانی منفرد باقی بماند، عوامل منفی ارتجاعی سرنگون کننده در درون آن رشد می نمایند و میتواند خطر واژگونی برای انقلاب را به وجود آورد. کمک به رشد و گسترش انقلاب جهانی توسط یک انقلاب پیرومند، صرفا کمک انترناسیونالیستی به دیگران محسوب نمیگردد، بلکه وجه مهمی از مبارزه برای بقا و پیشروی خود آن انقلاب را نیز در بر می گیرد. ( برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان - بخش اوضاع جهانی و جنبش جهانی کمونیستی )

این جمع بندی مبتنی بر تجارب انقلاب شوروی، انقلاب چین و به ویژه انقلاب فرهنگی پرولتاریایی چین است. در اینجا به موارد مشخصی در رابطه با انقلاب شوروی و انقلاب چین و همچنان انقلاب فرهنگی چین نظر می اندازیم:

**در مورد انقلاب شوروی:** اشتباهات، نواقص و کمبودات تئوریک و عملی زیادی در طول حیات تقریبا چهار ساله انقلاب شوروی رو نما گردید و زمینه های زیادی برای رشد روزیونیزم در داخل حزب کمونیست شوروی به وجود آورد. نا درست است اگر بگوئیم که بعد از مرگ استالین دفعتا روزیونیست ها بر سر کار آمدند و سوسیالیزم را در شوروی سرنگون کردند.

وقتی در شوروی سرمایه داران و فئودالان به نفع مالکیت های دولتی و مالکیت های جمعی زحمتکش خلع مالکیت شدند، استالین تحلیل کرد که در شوروی دیگر طبقات استثمارگر وجود ندارد و این جامعه مرکب از کارگران، دهقانان و روشنفکران یعنی طبقات خلقی ای است که مناسبات فی مابین شان مبتنی بر استثمار طبقاتی نیست. این تحلیل و نتیجه گیری نا درست در طول مدت زمانی تقریبا دو دهه بعد از مطرح شدن، زمینه ساز بعدی ایجاد و تطبیق تئوری های روزیونیستی خروشچفی یعنی «حزب عموم خلقی»، «دولت عموم خلقی» و «دموکراسی عموم خلقی» گردید.

طرح و تطبیق «جبهه واحد ضد فاشیزم» به عنوان یک جبهه کاملا فراگیر بین المللی برای کمونیست های تمامی کشورها، بر محور مطلق سازی دفاع از شوروی، تا آنجائی که به انحراف رفت که همه کمونیست ها ملزم شدند که همسو و هماهنگ با امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی و فرانسوی علیه فاشیزم بجنگند. حتی کمونیست های هند دوش به دوش امپریالیست های انگلیسی که هند را در اشغال داشتند، در جنگ علیه فاشیزم داخل شدند. بالا تر از آن الزامات حفظ «جبهه واحد ضد فاشیزم» و «دفاع از شوروی» آنقدر مطلق ساخته شد که کمینترن در سال ۱۹۴۳ منحل گردید. شوروی هماهنگی با قدرت های امپریالیستی فاتح جنگ جهانی دوم را حتی بعد از ختم جنگ نیز قویا مدنظر میگرفت. در واقع این قدرتهای فاتح جنگ جهانی، به شمول شوروی، بودند که برای حفظ نظم جهانی بر آمده از درون جنگ جهانی دوم و بر مبنای حق «ویتو» برای این قدرتها، «سازمان ملل متحد» و «شورای امنیت» بنا نهادند.

شوروی نه تنها در سال ۱۹۴۸ با تشکیل دولت صهیونیستی اسرائیل در سر زمین فلسطین موافقت کرد، بلکه در مسئله کوریا نیز از رویارویی با امپریالیست های آمریکایی شانه خالی کرد. در این مسئله سرنوشت کمونیست ها و سرنوشت مبارزات آنها در میان بود. شوروی می توانست با استفاده از حق ویتو در «شورای امنیت» سازمان ملل متحد «جلو لشکر کشی امپریالیست های آمریکایی به کوریا را بگیرد. اما نماینده شوروی در «سازمان ملل متحد» صرفا به عنوان اعتراض جلسه «شورای امنیت» را ترک گفت و در واقع به امپریالیست های آمریکایی فرصت داد که طرح لشکر کشی اش به کوریا را بدون مانع در «شورای امنیت» سازمان ملل متحد» به تصویب برساند.

در چنین حالتی بود که انقلاب چین در همان نخستین روز های پیروزی خود ناگزیر شد طرح اعزام داوطلبان چینی برای مقابله با تجاوز امپریالیست های آمریکایی بر کوریا را رویدست بگیرد.

با چنین سابقه ای از سیاست ها و عملکرد های حزب کمونیست شوروی و دولت شوروی بود که وقتی خروشچف طرحات روزیونیستی «همزیستی مسالمت»، «رقابت مسالمت آمیز» و «گذار مسالمت آمیز» خود را مطرح کرد، با مخالفت ملموسی در درون حزب کمونیست شوروی مواجه نشد.

«جبهه واحد ضد فاشیزم» در سیاست های داخلی شوروی نیز انعکاسات نسبتا برجسته ای داشت و حرکت هایی از قبیل امتیاز دهی به ناسیونالیزم روسی و مراجع مذهبی و همچنان باب ساختن وسیع امتیازات افسران عالی رتبه در اردوی شوروی و غیره را شامل می شد. البته نا گفته نماند که در مورد امتیازات افسران اردو و کلاساختمان اردوی انقلابی، انقلاب شوروی در مقایسه با انقلاب چین از همان آغاز دچار اشکالات معینی بود. گر چه اصولا حزب کمونیست شوروی از همان ابتدای انقلاب با موضوع «مستولیت فردی» متخصصین در اداره موسسات تولیدی چندان مرز بندی روشن نداشت، ولی در ابتدای انقلاب و در طول سال های دهه بیست و سال های اول دهه سی وسیعا بر بسیج توده های کارگر و زحمتکش اتکا صورت می گرفت. اما پس از به پایان رسیدن پروسه خلع مالکیت از سرمایه داران و زمینداران سابق، موضوع بسیج توده های کارگر و زحمتکش، در طول دهه سی، نه تنها در پروسه تولید بلکه در مسایل سیاسی و اداره امور جامعه نیز، به تدریج کمرنگ تر و کمرنگ تر شده و در ایام نزدیک به جنگ جهانی دوم، در جریان جنگ و در سال های بعد از جنگ، گرایش یکجانبه بطرف افزایش تولید به شدت تقویت گردید. این امر زمینه ساز طرح و تطبیق فرمول بندی روزیونیستی بعدی یعنی «مستولیت فردی» متخصصین در اداره موسسات تولیدی و کاهش نقش کارگران در جریان تولید به تولید کنندگان و مزد بگیران صرف، گردید.

در واقع مرگ استالین «تیر خلاص» برای سوسیالیزم در شوروی بود و قبل از آن، جوانب مختلف فساد روزیونیستی در همه منافذ جامعه شوروی رخنه کرده بودند و زمینه های خوبی برای رسیدن به راس قدرت برای روزیونیست ها فراهم گردیده بود.

#### در مورد انقلاب چین:

در چین وضعیت به گونه دیگری به جریان افتاد. مائوتسه دون و جناح انقلابی حزب کمونیست چین با بروز علنی روزیونیزم در شوروی و مسلط شدن آن بر حزب کمونیست شوروی، تبدیل شدن حزب کمونیست شوروی به یک حزب روزیونیست و تبدیل شدن دولت شوروی سوسیالیستی به یک دولت سوسیال امپریالیستی، خطرات تشخیص دادند و نه تنها در سطح بین المللی به مبارزه علیه روزیونیزم مدرن شوروی دست زدند، بلکه مبارزات ضد روزیونیستی در داخل چین را نیز بطور محکمی بدست گرفته و به جلو سوق دادند و به سطح تکامل یافته انقلاب فرهنگی رساندند.

قبل از انقلاب فرهنگی گرایشات روزیونیستی نسبتا

مثلا کارگر چینی جوان امروز که بعد از انقلاب فرهنگی به دنیا آمده است، مائوتسه دون رافقط همینقدر می شناسد که رهبر گذشته چین بوده و سزاوار احترام است و میتوان گاهگاهی برسر جنازه مومیایی شده اش رفته و ادای احترامی برایش به عمل آورد .

تاحال کوشش های معینی توسط حلقه هایی از انقلابیون کمونیست ، هم در شوروی سوسیال امپریالیستی و هم در چین رویزونیستی برای متشکل شدن به عمل آمده اما این کوشش های مکرر بنا به عواملی که در فوق بر شمرديم با شکست مواجه شده است . بعد از فروپاشی شوروی سوسیال امپریالیستی ، بقایای « حزب کمونیست شوروی » در روسیه در چند حزب متشکل گردیده اند که هیچکدام خط انقلابی درست ندارند و بخصوص با میراث انقلابی مائوتسه دون بکلی بیگانه اند . در جریان حرکت های توده یی زمان گرباچوف در اروپای شرقی تلاش هایی برای پیوند با این جنبش ها از سوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به عمل آمد ، اما موثریت ملموسی نداشت . در نتیجه در پهنه تمامی قلمرو شوروی سوسیال امپریالیستی سابق ، کشور های عضو پیمان وارسا و کشور های وابسته به آن ، حزب کمونیست ( مائوتسیست ) افغانستان ، یگانه حزب موجود مارکسیست - لنینیست - مائوتسیست است .

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یکی از وظایفش را کمک به تشکیل احزاب کمونیست ( م ل م ) در کشور هایی که چنین حزبی ندارند ، قرار داده است . طبیعی است که این مسئولیت قبل از همه متوجه حزب کمونیست ( مائوتسیست ) افغانستان به عنوان یکی از اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است . اما ما متأسفانه تا حال حتی تا سرحد یافتن و یا ایجاد یک هسته کمونیستی و یا پیوند با کدام هسته تشکیل شده ، در کشور های همسایه و هم زبان تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان نیز نتوانسته ایم به این مسئولیت مان رسیدگی نمائیم . امید داریم بتوانیم در آینده گامهای حد اقلی درین راه برداریم . ■

« گروه شانگهای » بود . اما تحت تاثیر تمامی مسائل متذکره فوق و در عین حال فروکش کردن نسبی مبارزات ضد امپریالیستی در کشور های تحت سلطه و مبارزات انقلابی در کشور های امپریالیستی و همچنان تشدید تضاد میان دو بلوک امپریالیستی رقیب یعنی بلوک ناتو و وارسا ، جناح انقلابی در حزب کمونیست چین آنقدر تضعیف و جناح رویزونیست ها آنقدر قدرتمند شده بودند که بر سر جانشینی مائوتسه دون به نحوی برسریک فردیناایی یعنی هواکوفینگ سازش کردند . بعد از مرگ مائوتسه دون ، هواکوفینگ نقش محیلانه ای در سرکوب جناح انقلابی یعنی جناح « چهار نفر » بازی نمود . او به نام مائوتسه دون و به نام دفاع از مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی علیه « چهار نفر » دست به کودتا زد و آنها را گرفتار و زندانی کرده و به محاکمه کشاند . مقاومت رهبران جناح انقلابی حزب در درون زندان ، به ویژه مقاومت چیان چین و چان چون چیاو ، مقاومت برجسته و جانانه ای بود . همچنان دسته های میلیونی گارد های سرخ و توده های وسیع مردم در سراسر چین دست به مقاومت زدند ، اما مقاومتی که رهبری اش را از دست داده باشد و رهبری جدیدی نیز نیافته باشد نمی تواند به پیروزی برسد و عاقبت سرکوب میشود .

بطور خلاصه باید بگوئیم که حزب کمونیست چین صرفا حزب مائوتسه دون نبود ، بلکه حزب لیوشاوتچی ، حزب تین سیاتوینگ ، حزب لین پیاو و حزب چوئن لای نیز بود . تا زمانی که مائوتسه دون زنده بود جناح انقلابی یا بصورت قاطع و یا بصورت لریزان برتری داشت ؛ اما بعد از مرگ مائوتسه دون ، جناح انقلابی با رهبران نوبر خاسته اش ( چهار نفر و رهبران رده های پائین تر مرتبط با آنها ) در مقابل رهبران قدیمی تر و به اصطلاح دارای اتوریته و سابق نیرومند تر که خط رویزونیستی و سنتریستی اتخاذ نموده بودند ، به زانو در آمد و شکست خورد .

تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا نتوانست در حزب کمونیست چین همه گیر شود ، بلکه این تئوری صرفا به جناح انقلابی تعلق داشت . به همین جهت بود که رویزونیست ها بعد از کودتا و سرکوب رهبران جناح انقلابی و توده های تحت رهبری شان ، شعار چهار مدرنیزاسیون در چین را مطرح کردند و بصورت بسیار حساب شده ای مناسبات استثمارگرانه در سراسر چین را احیا کردند .

دو عامل را می توان هم در شوروی و هم در چین به عنوان عوامل اصلی در جلوگیری از تشکیل احزاب کمونیستی نوین ، بعد از سرنگونی انقلاب در آن کشور ها ، به حساب آورد . یک عامل ، استبدادی بود که بعد از سرنگونی انقلاب در این کشور ها تحت نام دولت سوسیالیستی حاکم شد . عامل دیگر که در واقع مهم تر از عامل اولی می تواند محسوب گردد ، تبدیل شدن کل رهبری و بدنه حزب بر سر اقتدار ( در مورد شوروی ) و واحد اقل بخش عمده آن ( در مورد چین ) به استثمارگران توده ها و صاحبان امتیاز جدید در جامعه بود . این عامل از یکجانب کمونیست های سابق را به استثمارگران جدید مبدل نمود و از جانب دیگر سردرگمی عمیق و وسیعی در میان توده های کارگر و زحمتکش به وجود آورد .

نیرومندی در جریان گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی ، در مخالفت علیه جنبش سوسیالیستی « جهش بزرگ » تحت عنوان عقب مانده بودن نیروهای مولده در چین و ضرورت تحکیم انقلاب دموکراتیک نوین بروز کرد . بعد ، در جریان مبارزه علیه رویزونیسم مدرن و در جریان ساختمان سوسیالیسم در چین ، رویزونیست ها به رهبری لیوشاوتچی ، تین سیاتوینگ و غیره که وسیعا مراجع قدرت در حزب و دولت را در دست داشتند ، قد علم کرده و به مقاومت علیه ساختمان سوسیالیسم دست زدند . این مقاومت آنقدر نیرومند بود که مائوتسه دون قبل از انقلاب فرهنگی در رهبری حزب به اقلیت افتاد . او برای پیشبرد مبارزه ناچار شد از پیکنگ خارج شده و به شانگهای برود و از آنجا جنبش توده یی علیه رهروان سرمایه داری را دامن بزند .

جنبش توده یی عظیمی که در انقلاب فرهنگی براه افتاد و پیش رفت ، برای مدت زمانی تقریبا یک دهه جلو احیای سرمایه داری در چین را گرفت و ضربات سختی بر دارو دسته های رویزونیستی مثل دار و دسته لیوشاوتچی و دار و دسته تین سیاتوینگ وارد نمود . اما در جریان این انقلاب تنها خط مائوتسود که عملکرد داشت . این خط تا حد معینی ، تا قبل از کنگره نهم حزب بطور برجسته ای ، با خط لین پیاو در هم می آمیخت و در عین حال تاثیرات سنتریزم چوئن لای نیز با آن مخلوط می شد . مادامی که مخالفت لین پیاو علیه مائوتسه دون تا حد دسیسه چینی علیه مائوتسه دون تکامل کرد و چوئن لای در خنثی کردن این دسیسه نقش مرکزی بازی نمود ، نقش سنتریزم چوئن لای بسیار برجسته شد . از جانب دیگر بروز توطئه لین پیاو شدیداً روی روحیه توده ها تاثیرات منفی وارد نمود و امکان بسیج وسیع توده ها در کوتاه مدت را از میان برد . امواج عظیم توده یی انقلاب فرهنگی فروکش کرد و جوانان شورشی مجدداً به کارخانه ها و مزارع اعزام شدند تا گویا امر تئوریدار پیش ببرند . چوئن لای در واقع موفق شد تین سیاتوینگ و سائر رویزونیست ها را در اوائل سال های هفتاد و دوباره به مراجع قدرت برگرداند . درست در همین زمان فشار سیاسی و نظامی سوسیال امپریالیست ها بالای چین بیشتر و بیشتر شد و خطر حمله آنها بالای چین به وجود آمد . نظر تقسیم بندی سه جهانی در حزب کمونیست چین به وجود آمد و رویزونیست ها حتی در همان زمان حیات مائوتسه دون آنها تا سرحد « استراتژی و تاکتیک پرولتاریای بین المللی » ارتقا دادند . تین سیاتوینگ به عنوان نماینده عالیرتبه دولت چین در مجمع عمومی « سازمان ملل متحد » در سال ۱۹۷۳ علنا و به نحو فرمولبندی شده ای این تئوری را مطرح نمود . قبل از آن مناسبات چین با امریکا بهبود یافت و چین نتوانست موقعیتش را در « سازمان ملل متحد » احراز نماید . مناسبات و روابط بین المللی چین با کشور های خارج وسیعا بر مبنای تقسیم بندی سه جهانی شکل گرفت و روابط حسنه ای با مرتجعین به اصطلاح جهان سوم به وجود آمد .

در این دوره مائوتسه دون و جناح انقلابی در حزب کمونیست چین مجبور شدند دوره ای از مبارزات ایدئولوژیک را به راه بیندازند که ثمره آن شکل گیری

**« ما در رفاقت  
متعهد و وفادار . در  
دوستی قدر دان و  
صمیمی و در دشمنی  
بی گذشت و بی  
برگشت هستیم . »**

## هیاهوی مبارزه با فساد

در این اواخر هیاهوی زیادی پیرامون فساد و مبارزه علیه فساد در میان سردمداران رژیم پوشالی به راه افتاده است. این هیاهو و سروصدا انعکاس سرتاسری دارد، چرا که فساد در ادارات دولتی و واقعات سرتاسری است. آنچنان سرتاسری که هیچ اداره ای در هیچ گوشه ای از افغانستان رانمی توان بری از آن دانست. این پدیده اکنون به آن سطحی از عمق و گسترش خود رسیده است که بود و نبود رژیم را تحت سوال قرار داده است. در چنین حالتی تقلاهای کزری و سائرسردمداران رژیم برای اینکه نشان دهند که گویا علیه فساد مبارزه میکنند، خود به مثابه عامل دیگری در جهت بی ثبات سازی بیشتر رژیم عمل می کند و برخورد میان مراجع قدرت و جناح های مختلف رژیم را تشدید می نماید. دلیل آن واضح است. فساد در ادارات رژیم ذاتی و سرتاسری است و از صدر تا ذیل رژیم را در برمیگیرد و لذا در این رژیم مرجعی وجود ندارد که بتواند و بخواهد علیه فساد مبارزه نماید و اگر هم به فرض محال چنین مرجعی وجود داشته باشد کارش نمی تواند بجایی برسد.

مثال های ذیل وضعیت را به روشنی نشان می دهد:

عبدالجبار ثابت به عنوان لوی سارنوال ( دادستان کل ) رژیم، از طرف خود حامد کزری توظیف گردیده است که «جهاد» علیه فساد را «فرماندهی» نماید. اما همینکه این «فرمانده» توظیف شده از طرف «رئیس جمهور» جمهوری اسلامی افغانستان دوسیه اختلاس چهارصد هزار (۴۰۰۰۰۰) دالری ریاست رادیو تلویزیون دولتی را رویدست می گیرد و نجیب روشن رئیس این اداره مورد اتهام قرار می گیرد، با حمایت حامد خان از شخص متهم مواجه می گردد.

عبدالجبار ثابت در شاروالی (شهر داری) هرات دوسیه یک اختلاس به مبلغ سه و نیم میلیارد (۳۵۰۰۰۰۰۰۰) افغانی را رویدست گرفته است. رفیق مجددی شهردار هرات متهم درجه اول این دوسیه محسوب میگردد. اما همین شخص مورد حمایت صبغت الله مجددی، که در ابتدای قدرتگیری جهادی ها در کابل برای دو ماه رئیس دولت جهادی هابود و فعال رئیس مشرانو جرگه (مجلس سنا) است، قرار دارد. صبغت الله مجددی در حمایت از هم طایفه یی اش (رفیق مجددی) تا آن حد پیش رفته است که دادستان کل رژیم را دیوانه خطاب کرده و تهدید نموده است که اگر عبدالجبار ثابت برکنار نگردد او از وظیفه اش (ریاست سنا) استعفاء خواهد داد.

دادستان کل دوسیه نسبتی صدیق چکری وزیر سابق رژیم را نیز رویدست گرفت و درین مورد نیز با حمایت رئیس سابق دولت اسلامی افغانستان و عضو فعلی ولسی جرگه یعنی برهان الدین ربانی از فرد متهم مواجه شد. صدیق چکری یکی از اراکین بلند پایه جمعیت اسلامی افغانستان است ... بقیه در صفحه: ۱۵

### جواب نامه های رسیده

در صفحه: ۱۸

## پاسخ به سناتور امریکایی تروریست کیست؟

سرویس خبری جهانی برای فتح - ۹ اکتوبر ۲۰۰۶

در زیر نقطه نظرات یکی از خوانندگان سرویس خبری جهانی برای فتح در کتمندو را می خوانید. این خواننده خود را یک "فیمینیست و فعال حقوق بشر که اکنون بطرف مانوئیست ها گرایش پیدا کرده" معرفی کرده است. نامه سرگشاده او جوابی است به سیاستمدار معروف امریکایی سناتور اسپکتر. این سناتور به سبک و سیاق متفرعانه ای که ویژه طبقه امپریالیستش می باشد به نیپال آمده بوده تا به نیپالی ها بگوید که باید مانوئیست ها را خلع سلاح کنند. او مانوئیست ها را "تروریست" خوانده و آنها را با سازمان حماس فلسطین و حزب الله لبنان مقایسه کرده است.

روزنامه انگلیسی زبان کتمندو پست حاضر به چاپ این نامه سرگشاده نشده است. سرویس خبری ما بلافاصله پس از دریافت آن را درج می کند. در صفحه ۱۰

## جرگه قومی

### دو سوی خط دیورند

### تلاش محیلانه امپریالیستی و ارتجاعی

در جریان برگزاری جلسات مجمع عمومی سازمان ملل متحد، بوش سردمدار هیئت حاکمه امریکا، کزری و مشرف را به قصر سفید فراخواند. آنها را با هم نشان و طرح تشکیل «جرگه قومی دو سوی دیورند» را، برای تامین «صلح» در افغانستان و پاکستان، به آنها دیکته کرد. قرار است که این جرگه در اواسط و یا اواخر ماه قوس امسال با شرکت سران قومی دو سوی دیورند برگزار گردد. پرویز مشرف و حامد کزری نیز در این جرگه شرکت خواهند کرد. این دو بعد از بازگشت به افغانستان و پاکستان با بی شرمی ادعا کردند که طرح تشکیل این جرگه ها از طرف آنها به میان آمده و در جلسه سه جانبه قصر سفید مورد تصویب قرار گرفته است. کزری ادعا کرد که فکر ایجاد این جرگه بعد از ملاقات هایی که او با سران قومی «مشرقی» و «جنوبی» داشته است برایش ایجاد شد. کزری هدف از برگزاری این جرگه را بحث روی چگونگی تامین امنیت و تقویت نهاد های مدنی در میان اقوام دو سوی خط دیورند اعلام کرد. بقیه در صفحه: ۱۱

WWW.SHOLAJAWID.ORG

سایت شعله جاوید در انترنیت:

SHOLAJAWID2@HOTMAIL.COM

ایمیل شعله جاوید در انترنیت:

تکثیر مجدد از: هواداران « حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان » - اروپا